

1. Place a premium on something: to consider one quality or type of thing as being much more important than others.

چیزی را مهمتر از چیزهای دیگر دانستن

*The world has **placed a premium** on the knowledge and skill one can obtain from higher education.*

دنیا دانش و مهارت هایی که یک فرد از طریق تحصیلات تکمیلی می آموزد بالاتر و مهمتر از چیزهای دیگر دانسته است.

*Modern economies **place a premium** on educated workers.*

اقتصاد امروز کارکنان تحصیلکرده را بالاتر از چیزهای دیگر می داند.

2. Range from something to something: to include a variety of different things or people.

از ... گرفته تا ...

*Students are required to possess a collection of skills, **ranging from** those learn in their field **to** those in other relevant subjects.*

دانش آموزان لازم است مجموعه ای از مهارت ها را بیاموزند، از مهارت هایی که در رشته شان است تا آنهایی که به موضوعات دیگر مربوط می شوند.

*The show had a massive audience, **ranging from** children **to** grandparents.*

نمایش تماشاگران زیادی داشت، از بچه ها گرفته تا پدربزرگ ها و مادربزرگها.

نکته 1. همانطوریکه می بینید از این ترکیب معمولاً به صورت *ranging from ... to ...*, به جای عبارت "شامل" استفاده می شود.

نکته 2. همانطوریکه در مثال اول می بینید معمولاً در نوشته ها به جای کلمه *have* (داشتن) از کلمه رسمی تر *Possess* استفاده می کنیم.

3. Dabble in: to do something or be involved in something in a way that is not very serious.

چیزی را سرسری یاد گرفتن یا انجام دادن

Students who **dabble in** different specialized areas are hired in higher positions.

دانش آموزانی که به صورت سرسری رشته های مختلف را یاد می گیرند، در پست های بالاتری استخدام می شوند.

People who **dabble in** painting as a way of relaxing...

افرادی که برای سرگرمی و استراحت به نقاشی روی می آورند...

4. Take in something: Learn

یاد گرفتن

Today, students are required to **take in** essential information within a time frame.

امروزه دانش آموزان لازم است تا اطلاعات ضروری را در یک زمان محدود بیاموزند.

The course was very difficult, but I tried to **take in** as much as possible.

درس بسیار سخت بود اما من سعی کردم تا حد امکان یاد بگیرم.

5. Versatile: someone who is versatile has many different skills.

ماهر در زمینه های مختلف

Not only does it make students **versatile**, but it also helps them to match the needs of a fast-changing and competitive society.

نه تنها این دانشجویان را در زمینه های مختلف ماهر می کند، بلکه به آنها کمک می کند تا خود را با نیازهای جامعه به سرعت در حال تغییر و رقابتی تطابق دهند.

a very **versatile** workforce

یک نیروی کار بسیار ماهر

نکته 1. همانطوریکه در مثال اول می بینید هرگاه از ترکیب not only... but also... برای جمله های کامل (هر دو طرف باید کامل باشند) استفاده می کنیم، جمله اول باید سئوالی (Inversion) شود.

نکته 2. ترکیب fast-changing society/world را در نوشته های خود می توانید استفاده کنید.

6. An array of: a group of people or things, especially one that is large or impressive

تعداد زیادی ...

Current employers show a tendency to recruit youngsters who can do a various array of jobs.

کارفرمایان امروزه تمایل دارند جوانانی را استخدام کنند که می توانند شغل های گوناگون بسیاری را انجام دهند.

نکته: در نوشته های رسمی به جای تعریف کننده ای مثل a lot of می توانید از an array of برای اسامی قابل شمارش استفاده کنید.

7. To keep abreast of something: to make sure that you know all the most recent facts or information about a particular subject or situation:

همگام شدن یا اطلاع یافتن از آخرین اطلاعات چیزی

To keep abreast of the 21st century, large numbers of people are seeking to receive tertiary education.

برای همگام شدن با قرن 21، تعداد زیادی از افراد به دنبال ادامه تحصیلات دانشگاهی هستند.

It's important to keep abreast of the latest developments in computers.

همگام شدن با آخرین اطلاعات در ارتباط با کامپیوتر اهمیت زیادی دارد.

نکته 1:

Tertiary education: education at a university, college etc. as opposed to at a school or high school. تحصیلات دانشگاهی

Higher education: education at a university or college, especially to degree level. تحصیلات دانشگاهی

Further education: education for people who have left school, that is not provided by a university. دیدن دوره های تکمیلی خارج از دانشگاه

نکته 2: همانطوریکه می بینید فعلی که برای education استفاده می شود، receive است.

8. state-of-the-art: using the most modern and recently developed methods, materials, or knowledge.

طبق آخرین روش ها

Distance learning, a **state-of-the-art** educational model, has received wide currency among qualification seekers.

آموزش راه دور، به عنوان یک مدل آموزش مدرن، رواج زیادی بین جستجوگران مدارک تحصیلی پیدا کرده است.

State-of-the-art technology

تکنولوژی مدرن و طبق آخرین متدها

نکته 1: receive wide currency یعنی رواج زیادی یافتن

نکته 2: از عبارت Qualification Seeker می توانید برای اشاره به کسانی که دنبال ادامه تحصیل در مدرج بالاتر هستند استفاده کنید.

9. Commitment: the hard work and loyalty that someone gives to an organization, or an activity.

تعهد

Distance learning requires **commitment** from students because it proceeds in the absence of teachers.

آموزش راه دور نیازمند تعهد از طرف دانشجویان است زیرا در غیاب معلمین دنبال می شود.

I was impressed by the energy and **commitment** shown by the players.

من تحت تاثیر انرژی و تعهد بازیکنان قرار گرفتم.

نکته: proceed یعنی دنبال شدن یا ادامه یافتن پس از شروع به کار. مثلاً وقتی می گوئیم: work is proceeding according to our plans یعنی کارها براساس برنامه هایمان ادامه دارد.

10. To lag behind: to move or develop more slowly than others.

عقب ماندن

Students will develop bad study habits and **lag behind** their peers.

دانش آموزان عادات بد می گیرند و از همکلاس های خود عقب می مانند.

Denmark is **lagging behind** the rest of Europe.

دانمارک از بقیه اروپا عقب مانده است.

11. In succession: happening one after the other without anything different happening in between.

به صورت متوالی

*Sitting in front of the computer for several hours **in succession** might cause boredom, fatigue and other physical problems.*

نشستن جلوی کامپیوتر برای چند ساعت متوالی ممکن است سبب کسلی، خستگی و مشکلات فیزیکی شود.

*She won the championship four times **in succession**.*

او چهار بار متوالی قهرمان شد.

12. Interpersonal: relating to relationships between people:

بین افراد، میان فردی

*Learners will organize teamwork and develop **interpersonal** relationships.*

دانش آموزان فعالیت های تیمی شان را سازماندهی کرده و روابط میان فردی شان افزایش می یابد.

Interpersonal skills

مهارت های میان فردی.

13. Self-directed: responsible for organizing your own work rather than getting instructions from other people

فرد خودکار

*Virtual learning suits the self-motivated and **self-directed** students.*

آموزش راه دور برای دانش آموزان خودکار و دارای انگیزه مناسب است.

*This gives learners guidance in their **self-directed** learning.*

این به دانشجویان در یادگیری خودکار خود راهنمایی می دهد.

نکته: برای مناسب بودن می توانید از لغت suit استفاده کنید.

14. Vocation: a particular type of work that you feel is right for you.

حرفه مناسب

*Schools have become increasingly **vocation**-oriented in recent years.*

مدارس در سالهای اخیر به سمت کسب کار و حرفه متمایل شده اند.

*At 17 she found her true **vocation** as a writer*

در سن 17 سالگی او نویسندگی را به عنوان حرفه مناسب خود انتخاب کرد.

نکته: از صفت oriented می‌توانید بعد از هر اسمی استفاده کنید.
مثلاً وقتی می‌گویید اقتصاد یک کشور export-oriented است یعنی مبتنی بر صادرات است.

15. Academic: a teacher in a college or university.

مدرس و استاد دانشگاه

Some academics advocate that sport and music classes should be cancelled in exchange for more academic classes.

برخی اساتید بر این باور هستند که کلاس‌های موسیقی و ورزش باید کنسل شده و جای خود را به کلاس‌های آکادمیک تر بدهند.

Students also will be able to have direct contact with professional academics and researchers.

دانشجویان همچنین می‌توانند با اساتید و محققین حرفه‌ای در ارتباط مستقیم باشند.

نکته 1: توجه داشته باشید که لغت academic صفت نیز می‌تواند باشد و به معنی دانشگاهی خواهد بود. مثلاً:
academic qualifications یعنی مدارک دانشگاهی.

نکته 2. in exchange for something یعنی به جای چیزی یا در عوض چیزی. مثلاً:

I've offered to paint the kitchen in exchange for a week's accommodation.

به من پیشنهاد دادند تا آشپزخانه را در عوض یک هفته جا، نقاشی کنم.

16. Excel at/in something: to do something very well, or much better than most people

در چیزی برتر از بقیه بودن

A student excelling in a subject is far more marketable in the job market.

دانش آموزی که در یک رشته برتر از بقیه است، در بازار کار جای بهتری خواهد داشت.

Rick has always excelled at foreign languages.

ریک همیشه در زبان‌های خارجی از بقیه بوده است.

نکته 1. لغت marketable یعنی چیزی یا کسی که بیشتر از چیزها یا افراد دیگر محبوبیت داشته باشد. مثلاً
marketable products یعنی محصولاتی که در بازار محبوبیت بیشتری دارند.

نکته 2. سعی کنید قبل از صفت‌های برتر خود از far استفاده کنید تا برتری آنها را بیشتر نشان دهد. این Modifier به معنی "خیلی" می‌باشد و بر برتری تاکید دارد.

17. To be heavily loaded with something: to have a lot of work to do

بسیار درگیر چیزی بودن یا به خاطر چیزی سرشلوغی داشتن

Students are heavily loaded with learning tasks.

دانشجویان بسیار درگیر یادگیری مهارت ها هستند.

18. Extracurricular: extracurricular activities are not part of the course that a student is doing at a school or college

فوق برنامه

*The top priority for educators today is to recommend sports and music as **extracurricular** activities.*

امروزه اولویت اول برای مسئولین مدارس و اساتید، پیشنهاد دادن ورزش و موسیقی به عنوان فعالیت های فوق برنامه می باشد.

*Most families lack the money to get their children involved in **extracurricular** activities.*

بیشتر خانواده ها پول کافی ندارند تا فرزندان خود را به فعالیت های فوق برنامه مشغول کنند.

نکته: به جای "نداشتن" می توانید از فعل lack استفاده کنید که بسیار رسمی تر است.

19. To suspend: to officially stop something from continuing, especially for a short time

معلق کردن، برای مدتی متوقف کردن

*Some students **suspend** their study for a year to obtain work experience and some go straight into university.*

برخی دانشجویان درس شان را برای یک سال متوقف کرده تا تجربه کاری کسب کنند و برخی مستقیم به دانشگاه می روند.

20. Undertake something: accept that you are responsible for a piece of work, and start to do it

کاری را تقبل کردن

Undertake to do something: to promise or agree to do something.

تقبل کردن انجام کاری

Coming fresh out of high school, students are not in a strong position to **undertake** early employment.

پس از بیرون آمدن از دبیرستان، دانش آموزان در موقعیت محکمی نیستند که کار زودهنگام را تقبل کنند.
He undertook to pay the money back in six months.

او تقبل کرد تا پول را در شش ماه برگرداند.

21. Shake confidence: to make someone feel less confident, less sure about their beliefs etc.

از بین بردن اعتماد به نفس

*Exposure to an unpredictable and daunting world will easily **shake their confidence**.*

در معرض دنیای غیرقابل پیش بینی و ترسناک بودن، اعتماد به نفس آنها را از بین می برد.

*His **confidence** was badly **shaken**.*

اعتماد او به صورت بدی از بین رفت.

22. Career: a job or profession that you have been trained for, and which you do for a long period of your life.

شغلی که برای آن آموزش دیده و یا مدت زمان طولانی انجام می دهید.

*One problem of early employment is that most young people are not able to make a correct **career** decision.*

یکی از مشکلات آغار به کار زودهنگام آنست که بیشتر جوانان قادر نخواهند بود که یک تصمیم درست برای شغل خود بگیرند.

نکته:

Job: کاری که شما برای گذران زندگی انجام می دهید.

Occupation: معادل Job است اما فقط در نوشته های رسمی از آن استفاده می شود.

Career: از این کلمه به معنی زندگی کاری استفاده می شود.

Trade: نوعی کار که در آن کارها با دست انجام می شود. مثلاً نجاری و ...

Profession: کارهایی مثل آموزش، پزشکی و یا قانون که در آن نیاز به سطح بالای یادگیری یا آموزش است.

23. **Aptitude:** natural ability or skill

مهارت یا توانایی ذاتی

*Choosing a career requires sufficient knowledge of one's own strengths and **aptitudes**.*

انتخاب یک شغل نیاز به دانش کافی از نقاط قوت و مهارت های ذاتی دارد.

*He has a natural **aptitude** for teaching.*

او مهارت ذاتی برای آموزش دارد.

24. **Disengage from:** to stop being involved or interested in something

دوربودن از کاری

*Too many young people **disengage from** learning.*

جوانان زیادی از یادگیری دوری می کنند.

*The side effects of **disengagement from** schooling might not be significant in the first several years.*

اثرات سوء دوری از مدرسه ممکن است در چندسال اول بسیار محسوس نباشد.

نکته: schooling به معنی آموزش در مدرسه است. به عنوان مثال Compulsory schooling یعنی شرکت اجباری در مدرسه.

25. **Private School:** a school that is not supported by government money, where education must be paid for by the children's parents

مدرسه غیرانتفاعی

*A **private school** is very often associated with quality service, professional teaching staff and excellent facilities.*

یک مدرسه غیرانتفاعی اغلب از خدماتی با کیفیت، گروه مدرسین حرفه ای و امکانات عالی برخوردار است.

*The trouble is, the **private schools** fees are too high these days.*

مشکل این است که شهریه مدارس غیرانتفاعی امروزه زیاد از حد بالاست.

نکته 1: State School در مقابل Private school و به معنی مدرسه دولتی است.

نکته 2: Staff همیشه به صورت مفرد بکار می رود و به معنی گروه کارکنان است. از به کار بردن این کلمه به عنوان کارمند پرهیز کنید. برای کاربرد مفرد می توانید از کلمه ای مثل employee استفاده نمایید.

نکته 3: to be associated with یعنی "مربوط بودن" و یا "برخوردار بودن".

نکته 4: کلمه quality می تواند صفت نیز باشد. در این حالت، به معنی "با کیفیت" خواهد بود.

26. Outperform: to be more successful than someone or something else.

بهتر و موفق تر از کسی یا چیزی بودن

*Private schools **outperform** public schools based on their more flexible and advanced academic and extracurricular programmes.*

مدارس غیرانتفاعی به خاطر برنامه های آکادمیک و غیرانتفاعی منعطف و پیشرفته شان از مدارس دولتی موفقتر هستند.

*Spanish students **outperformed** U.S. students in science.*

دانش آموزان اسپانیایی از دانش آموزان آمریکایی در علوم موفق تر هستند.

27. Foster: to help a skill, feeling, and idea develop over a period of time

بهبود بخشیدن یک مهارت، یک حس و یا یک ایده

*A private school **fosters** students' physical, emotional and social well-being.*

یک مدرسه غیرانتفاعی رفاه فیزیکی، احساسی و اجتماعی دانش آموزان را بالا می برد.

*These classroom activities are intended to **foster** children's language skills.*

این فعالیت های کلاسی برای بالا بردن مهارت های زبانی کودکان در نظر گرفته شده اند.

نکته 1: از کلمه well-being می توانید به جای "رفاه و راحتی" استفاده کنید. مثلاً well-being of our customers

یعنی "رفاه مشتریان ما" و یا a feeling of well-being یعنی "حس رفاه"

نکته 2: ترکیب to be intended to به معنی "در نظر گرفته شدن" می باشد.

28. Tuition (fee): the money you pay for being taught

شهریه

*Parents have to pay extremely high **tuition** for their children.*

پدر و مادرها شهریه های بسیار بالایی را برای کودکان خود می پردازند.

*Because of **tuition** fees, a private school is accessible only to those who are able to pay, rather than those who are able to learn.*

بخاطر شهریه، یک مدرسه غیرانتفاعی تنها برای آنهایی در دسترس است که قدرت پرداخت دارند، تا آنهایی که قدرت یادگیری دارند.

29. Well-mannered: talking and behaving in a polite way

خوش رفتار

Most of private school students are **well-mannered** and have a positive self-image.

بیشتر دانش آموزان مدارس غیرانتفاعی بسیار خوش رفتار هستند و تصویر مثبتی از خود دارند.

نکته: متضاد این ترکیب، bad-mannered است.

30. School age: the age at which a child is old enough to go to school

سن مدرسه

*A private school benefits some sections of **school-age** populations only.*

یک مدرسه غیرانتفاعی تنها به بخش هایی از جمعیت مدرسه ای سود می رسانند.

*children below **school age***

کودکان پایین تر از سن مدرسه

31. Well-rounded education: well-rounded education or experience of life is complete and varied.

آموزش جامع

*She received a **well-rounded** education.*

او آموزش جامعی دید.

*He has a **well-rounded** background in management.*

او پیش زمینه جامعی در مدیریت دارد.

32. Competence: the ability to do something well.

صلاحیت و شایستگی

*Students will gain **competence** in a wide range of skills.*

دانش آموزان در محدوده وسیعی از مهارت ها صلاحیت کسب می کنند.

*An analysis of students' feedback enables teachers to enhance their **competence**.*

تحلیلی از فیدبک دانش آموزان به معلمین این امکان را می دهد که صلاحیت خود را افزایش دهند.

33. Core subjects: subjects that have to be studied at a school or college

درس های اصلی

*Schools have to deliver the **core skills**.*

مدارس باید مهارت های اصلی را آموزش دهند (انتقال دهند).

*Young people need advanced skills in **core subjects** like English, math and science, as well as the ability to use computers.*

جوانان به مهارت های پیشرفته ای در دروس اصلی مثل انگلیسی، ریاضیات و علوم در کنار توانایی استفاده از کامپیوتر نیاز دارند.

نکته: as well as به معنی "در کنار..." بوده و پس از آن فقط می توانید یک اسم بیاورید. یادتان باشد از آن به معنی همچنین استفاده نکنید. زیرا دیده شده است که بعضی زبان آموزان پس از آن جمله کامل استفاده می کنند.

34. Hardworking: working with a lot of effort

سخت کوش، سخت کوشی

*Despite the great value of **hardworking**, students of all ages need time to play and relax.*

علیرغم ارزش بالای سخت کاری، دانش آموزان در تمام سنین به زمانی برای بازی و استراحت نیاز دارند.

*a **hard-working** teacher.*

یک معلم سخت کوش.

35. Fail to do something: to not succeed in achieving something

نتوانستن

***Failing to cope with stress** might disable students from maintaining their interest in studying.*

عدم توانایی در مقابله با استرس ممکن است دانشجویان را از حفظ علاقه در تحصیل بازدارد.

*Most education systems today **fail to** provide the necessary facilities students need.*

بیشتر سیستم های آموزشی امروز نمی توانند امکانات لازمی را که دانش آموزان نیاز دارند فراهم کنند.

نکته: از fail to می توانید به جای cannot و از failed to به جای could not در نوشته های خود استفاده کنید.

*Studying hard is critical to a student's success, helping him or her **acquire more knowledge in his or her youth.***

زیاد درس خواندن برای موفقیت یک دانش آموز ضروری است و به او کمک می کند که در جوانی خود دانش بیشتری کسب کند.

*the best way of **acquiring new skills and knowledge** is through the Internet.*

بهترین راه کسب مهارت ها و دانش جدید از طریق اینترنت است.

نکته: از کلمه youth در نوشته های رسمی به معنی "دوره جوانی" استفاده کنید. توجه داشته باشید که از این کلمه نمی توانید به جای young people استفاده کنید. تنها در ترکیب the youth of می توانید از این کلمه به معنی جوانان استفاده کنید. مثلا: The youth of today are the pensioners of tomorrow

37. Extrinsic: coming from outside

بیرونی

Most of the factors that have influence on job satisfaction are extrinsic.

بیشتر فاکتورهایی که بر رضایت شغلی تاثیر دارند، بیرونی هستند.

A combination of intrinsic and extrinsic factors are necessary for job satisfaction.

ترکیبی از فاکتورهای درونی و بیرونی برای رضایت شغلی لازم هستند.

38. Perk: something that you get legally from your work in addition to your wages, such as goods, meals, or a car

مزایای شغلی

Income, housing, paid holiday, perks, bonus and other job benefits are main elements an employee will normally look into when evaluating whether a job is desirable or not.

درآمد، مسکن، تعطیلات با حقوق، مزایای کاری، پاداش و مزایای دیگر کاری عوامل اصلی هستند که یک کارمند معمولاً وقتی یک شغل را از نظر مطلوب بودن ارزیابی می کند، بررسی می کند.

I only eat here because it's free - one of the perks of the job.

من تنها اینجا غذا می خورم چون مجانی است - یکی از مزایای شغل من است.

39. Self-image: the idea that you have of yourself, especially of your abilities, character, and appearance

تصویر از خود

People crave for a positive self-image and to have their contribution valued and appreciated.

مردم اشتیاق زیادی برای یک تصویر مثبت از خود و اینکه آیا سهم همکاری آنها قدردانی می شود دارند.

A positive self-image can help you achieve anything you decide to do.

یک تصویر مثبت از خود می تواند به شما در رسیدن به چیزهایی که تصمیم دارید کمک کند.

نکته: *crave for* یعنی اشتیاق زیادی برای چیزی داشتن.

40. Outlook (on something): Your general attitude to something

نگرش

The employees with a positive outlook on life are more likely to achieve higher job satisfaction irrespective of the job.

کارمندانی که نگرش مثبت به زندگی دارند، صرفنظر از خود شغل، احتمال رسیدن به رضایت شغلی بالاتری دارند.

She still has an optimistic outlook for the future.

او هنوز یک نگرش خوش بینانه به آینده دارد.

نکته 1: به جای will در نوشته های خود از to be (more) likely to یا would استفاده کنید.

نکته 2: irrespective of یعنی بدون در نظر گرفتن ...

41. Downsize: if a company or organization downsizes, it reduces the number of people it employs in order to reduce costs.

تعدیل نیرو

The boss announced that there is going to be some downsizing of the workforce.

رئیس اعلام کرد که قرار است یک تعدیل نیرو انجام شود.

The airline has downsized its workforce by 30%.

خط هوایی به اندازه 30٪ نیروی کار خود را تعدیل کرد.

نکته: وقتی می خواهیم بگوییم "به اندازه..." باید از حرف اضافه by استفاده کنیم. مثلاً وقتی می گوئیم increased by 20% یعنی به اندازه 20 درصد افزایش یافت.

42. Redundant: if you are redundant, your employer no longer has a job for you.

نیروی تعدیل شده

You were suddenly made redundant.

شما ناگهان تعدیل نیرو شدید.

The remaining 50 percent were made redundant.

50 درصد بقیه تعدیل نیرو شدند.

43. Job-hopping: leaving the current employer for another employment opportunity.
In this fast-changing world, job hopping is not a rare scene.

تغییر مرتب شغل

These days, job hopping has practically become a way of life. Gone is the idea of spending four decades at one company.

امروزه تغییر شغل عملاً به یک شیوه تاثیر گذار در زندگی تبدیل شده است. ایده اینکه چهار دهه را در یک شرکت بگذرانی، فراموش شده اند.

نکته 1: وقتی می گوئیم یک چیز a way of life شده است، یعنی آنقدر اهمیت پیدا کرده که بر زندگی مان تاثیر گذار است.

نکته 2: از این ترکیب gone is/are + noun یا gone are the days when در نوشته های خود به آسانی میتوانید استفاده کنید. مثلاً می گوئیم:

Gone are the days when girls used to cook like their mothers.

یعنی اونروزها که دخترها مثل مادر نشان آشپزی می کردند رفته است (فراموش شده است).

44. Jobholder: a person who has a regular or steady job

کارمند

The most important reason behind a jobholder's motive for a new job is that the in current job he or she cannot make the best of his or her abilities.

مهمترین دلیل برای یک کارمند در تغییر به یک شغل جدید این است که در شغل فعلی او نمی تواند از توانایی های خود به خوبی استفاده کند.

نکته 1. ترکیب reason behind یعنی دلایلی که در چیزی دخیل هستند. مثلاً:

He explained the reasons behind the decision.

نکته 2. دو کلمه Motive و Motivation را اشتباه استفاده نکنید. اولی به معنی دلیل یا انگیزه انجام کاری است ولی دومی یعنی اشتیاق و انگیزه برای کاری.

نکته 3. Make the best of یعنی چیز بدی را به ناچار پذیرفتن و سعی در استفاده کردن از آن.

45. Job/Career Prospect: Chances for future success in your job

موفقیت آینده شغلی

This can lessen the possibility of a brighter job prospect.

این می تواند امکان یک موفقیت شغلی آینده را کاهش دهد.

Your career prospects are better if you have a degree.

آینده شغلی تو با داشتن یک مدرک دانشگاهی بهتر می شود.

46. Keen competition: a situation in which people compete strongly.

رقابت شدید

Job-hopping, meanwhile, assists one to survive the keen competition in labour market.

تغییر از شغلی به شغل دیگر همچنین، به شخص کمک می کند تا در رقابت شدید در بازار کار با موفقیت باقی بماند.

We won the contest in the face of keen competition.

ما با وجود رقابت شدید در مبارزه پیروز شدیم.

نکته 1: In the face of something یعنی با وجود.... (یک مشکل یا شرایط سخت)

نکته 2: در نوشته ها به جای کلمه "شخص" و "فرد" می توانید از One استفاده کنید.

نکته 3: عبارت labour market یعنی "بازار کار".

47. Stable job: a job that you do not change for a long time.

شغل همیشگی

People are living in a fast-changing world and a once stable job is now vulnerable.

افراد در دنیایی با تغییرات سریع زندگی می کنند و شغل هایی که زمانی همیشگی بودند، الان ناپایدار و متزلزل شده اند.

نکته 1: عبارت stable/steady job و vulnerable job متضاد هم هستند. اولی یعنی شغلی پایدار و دومی یعنی شغل موقت و ناپایدار.

نکته 2: به کاربرد Once در این جمله دقت کنید. همانطوریکه می بینید بعد از آن می توانید یک ترکیب صفت+اسم و بلافاصله یک فعل حال بکار ببرید و از آن برای مقایسه گذشته با حال استفاده نمایید. مثلا:

Once poor people are rich now. مردمی که زمانی فقیر بودند حالا ثروتمند شده اند.

48. Complacent /kəm'pleisənt/: pleased with a situation, especially something you have achieved, so that you stop trying to improve or change things

دارای رضایت کاذب، به صورتیکه نیاز به تغییر یا بهتر شدن را احساس نکند (معنی منفی دارد)

There's a danger of becoming complacent if you win a few games.

اگر چند بازی را ببرید، خطر رضایت کاذب از خود وجود دارد.

Any employee, if complacent about the current employment, would be faced with threats posed by others.

هر کارمندی، اگر از شغل فعلی خود راضی باشد، با تهدیدهایی از طرف دیگر روبروست.

نکته 1: توجه داشته باشید که برای "روبرو شدن" می توانید از دو ترکیب زیر استفاده کنید:

To face something

To be faced with something

بنابراین مطمئن شوید که face به تنهایی یعنی "روبرو شدن با" و درحالت عادی نیاز به حرف اضافه ندارد. مثلاً

جمله بالا می توانست به این صورت بازنویسی شود: would face threats posed by others

نکته 2: اگر بعد از ضمیر ربطی مجهول بود، می توانید ضمیر ربطی و فعل to be را با هم حذف کنید. به این عمل

reduction of relative pronouns گفته می شود. به عنوان مثال اصل جمله بالا به این صورت بوده است:

Threats which are posed by others

49. Take the initiative: If you take the initiative, you are in a position to control a situation and decide what to do next.

ابتکار عمل به خرج دادن و کاری را شروع کردن

By comparison, taking the initiative to obtain a better job can drive people to increase skills and thereby improving the chance of continued employment.

در مقابل، اقدام برای رسیدن به یک شغل بهتر می تواند افراد را به افزایش مهارت ها سوق داده و از اینرو شانس

شغل دائم و پایدار را برای آنها بهبود می بخشد.

نکته 1: از ترکیب by comparison در ابتدای جملات خود می توانید به معنی "در مقابل"، استفاده کنید.

نکته 2: drive someone to do something یعنی "کسی را به سمت انجام کاری سوق دادن"

نکته 3: از thereby می توانید به معنی "از اینرو" در وسط جملات خود استفاده کنید. همانطوریکه می بینید پس از

آن از یک فعل ing استفاده می شود. توجه داشته باشید که فاعل فعل دوم و جمله اول باید یکی باشد:

He became a citizen in 1978, **thereby** gaining the right to vote.

او در سال 1978 یک شهروند شد و از اینرو اجازه رای دادن را گرفت.

50. Economic: relating to trade, industry, and the management of money

اقتصادی

*At home, parents can teach children how to stick to a budget. If a country experiences an **economic** crisis, these skills are invaluable.*

در خانه پدر و مادرها می توانند به کودکان بیاموزند که چطوری از بودجه خود خارج نشوند. اگر یک کشور با بحران اقتصادی روبرو شود، این مهارت ها بسیار مفید خواهد بود.

*A strong government needs good **economic** policies.*

یک دولت قوی نیاز به سیاست های اقتصادی خوب دارد.

نکته 1: به تفاوت این کلمات توجه کنید:

Economic: اقتصادی – مثلاً *The country's economic growth*

Economical: مقرون به صرفه – مثلاً *Gas or electricity? Which is more economical?*

Economics: علم اقتصاد

Economy: وضع اقتصادی – مثلاً *The government's management of the economy*

نکته 2: **invaluable** یعنی "بسیار مفید". مثلاً *your advice was invaluable for me*

51. Work ethic: a belief in the moral value and importance of work

اخلاق کاری

*If children develop a strong **work ethic** from an early age then this should ensure that they have enough money when they reach retirement age.*

اگر کودکان از سالهای اول یک اخلاق کاری قوی پیدا کنند، می توان این اطمینان را داشت که آنها وقتی به سن بازنشستگی می رسند پول کافی خواهند داشت.

*They instilled the **work ethic** into their children.*

آنها اخلاق کاری را به بچه ها می آموزند.

نکته 1: توجه داشته باشید که retirement age یک ترکیب معروف است و نمی توانید از ترکیب های دیگری مثل retired age یا ... استفاده کنید.

نکته 2: از لغت instill می توانید به جای teach استفاده کنید خصوصاً وقتی منظور آموزش برای نحوه رفتار یا فکر کردن باشد.

نکته 3: همانطوریکه می بینید فعل develop (یاد گرفتن) و instill (یاد دادن) برای work ethic استفاده می شود.

52. Manual job/occupation: manual work involves using your hands or your physical strength rather than your mind

کار یدی

*Employers in **manual job** industries are more likely to employ people with a good working knowledge of the job and what it entails.*

کارفرمایان در صنایع شغل های یدی بیشتر افرادی را استخدام می کنند که دانش کاری بیشتری در مورد شغل خود و آنچه این شغل به آن نیاز دارد، داشته باشند.

*People in **manual occupations** have a lower life expectancy.*

افرادی که در مشاغل یدی هستند انتظار عمر کوتاهتری دارند.

نکته: میتوانید از entail به جای need به معنی "لازم داشتن" استفاده کنید.

*You **entail** some foreign travel in this job.*

53. Demanding: needing a lot of ability, effort, or skill

کار سخت و پرمهارت

*Being a nurse in a busy hospital is a **demanding** job - you don't get much free time.*

پرستار بودن در یک بیمارستان شلوغ یک شغل سخت است - وقت آزاد زیادی پیدا نمی کنید.

*Climbing is **physically demanding**.*

کوه پیمایی از نظر فیزیکی بسیار سخت است.

54. Unsocial hours: If you work unsocial hours, you work during the night or very early in the morning when most people do not have to work

خارج از ساعات اداری

*They work **unsocial hours** for low wages.*

آنها در ازای حقوق های پایین، خارج از ساعات اداری کار می کنند.

*Many hospital staff have to work **unsocial hours**.*

بسیاری از کارمندان بیمارستان باید خارج از ساعات اداری کار کنند.

55. Pay rise/pay raise: an increase in the amount of money you are paid for doing your job

افزایش حقوق

*Some company directors have awarded themselves huge **pay rises**.*

برخی مدیران شرکت ها برای خود افزایش حقوق در نظر گرفته اند.

*an average **pay rise** of 8.5 percent*

افزایش حقوق میانگین 8.5 درصد

نکته 1: هرچند در این عبارت، دو کلمه rise و raise به یک معنی استفاده می شوند، اما به تفاوت دو فعل raise (بالا بردن) و rise (بالا رفتن) توجه کنید. مثلاً نمی گوئیم: rising the price of petrol چون rise فاعل نمی پذیرد. به جای آن باید بگوئیم: raising the price of petrol. البته rise یک اسم هم دارد که می توانید از آن در جایگاه یک اسم استفاده کنید. مثلاً A rise in price of petrol

56. Well-being: a feeling of being comfortable, healthy, and happy

رضایت و سلامت

*For the sake of employees' **well-being**, legislation limiting the number of hours worked should be strictly enforced.*

به خاطر رضایت کارمندان، قانونی که تعداد ساعات کاری را محدود کند باید اعمال شود

*We are responsible for the **well-being** of all our patients.*

ما مسئول رضایت تمام بیماران هستیم.

*A good meal promotes a feeling of **well-being**.*

یک وعده غذایی خود حس رضایت و سلامت را بالا می برد.

نکته 1: for the sake of something/someone: به خاطر...

نکته 2: همانطوریکه قبلاً نیز گفته شد هرگاه بعد از حروف ربطی مستقیم فعل داشته باشیم، درحالت معلوم، میتوانیم حرف ربطی را حذف کنیم و فعل را به صورت ing بنویسیم. مثلاً در جمله اول: legislation which limit بوده است که پس از حذف به صورت legislation limiting در آمده است.

نکته 3: در صورتیکه بعد از حروف ربطی یک فعل مجهول داشتیم هم می توانیم حرف ربط و فعل to be را با هم حذف کنیم تا فقط قسمت سوم فعل (p.p) باقی بماند. مثلاً در جمله اول hours which have been worked بوده که به hours worked تبدیل شده. به مثال زیر نیز توجه کنید:

The book which was stolen is mine. → The book stolen is mine.

نکته 4: لغت legislation را می توانید به جای law استفاده نمایید. بهترین افعال برای آن نیز عبارتند از: Enforce/Enact/Introduce legislation (قانون را اجرا کردن)

57. Labour: all the people who work for a company or in a country

کارمندان، نیروی کار

There is a local shortage of skilled labour.

کمبود نیروی کار ماهر وجود دارد.

Labour costs are steadily increasing.

هزینه های نیروی کار تدریجاً در حال افزایش است.

نکته 1: کلمه worker نیز به معنی کارمند می باشد اما معمولاً به کارهای سطح پایین تر اطلاق می شود. به جای کلمه labour همانطوریکه در درس قبل نیز اشاره شد می توانید از staff نیز استفاده کنید.

نکته 2: کلمه labour به معنی کار فیزیکی نیز می باشد. مثلاً:

Many women do hard manual labour.

اما توجه داشته باشید که در هر دو معنی، labour غیر قابل شمارش بوده و S نمی گیرد.

58. Productivity: the rate at which goods are produced, and the amount produced, especially in relation to the work, time, and money needed to produce them.

راندمان

We need to find ways of increasing productivity.

ما لازم است راههای برای بالا بردن راندمان بیابیم.

High/low productivity levels in manufacturing

سطح بالا/پایین راندمان در تولید

نکته: برای بالا بردن راندمان از افعال increase/improve/raise می توانید استفاده کنید.

59. Strain/Stress: continuous feelings of worry about your work or personal life, that prevent you from relaxing which is usually caused by having to deal with a problem or work too hard over a long period of time

استرس

*I couldn't look after him anymore; the **strain** was too much for me.*

من دیگه نمی تونستم از او نگهداری کنم. استرس اون برای من بیش از حد بود.

*Despite generally better working conditions and higher pay, workers today seem to suffer more than ever before from **strain** and **stress**-related illnesses.*

علیرغم شرایط کاری نسبتاً بهتر و حقوق بالاتر، کارمندان امروزه به نظر می رسد از بیماری های استرسی بیشتر از قبل رنج می برند.

نکته: گاهی بعضی از زبان آموزان کلمه stressful را به اشتباه بکار می برند. مثلاً می گویند:

Today I am stressful because of my current job.

توجه داشته باشید که stressful به معنی "استرس زا" است. به جای این جمله می توانید از ترکیب زیر استفاده کنید:

Today I am under stress because of my current job.

60. Workload: the amount of work that a person or organization has to do

بار شغلی

*Work-related stress stems partly from ever-increasing **workloads**.*

استرس کاری تا حدودی از بار کاری در حال افزایش نتیجه می شود.

*Companies today demand that employees cope with heavier **workloads** while working to tighter and tighter deadlines.*

شرکت ها امروزه نیاز دارند که کارمندان خود را با بارهای کاری سنگین تر وفق دهند درحالیکه با فرجه های بیشتری روبرو هستند.

نکته 1: stem from یعنی "نتیجه شدن از". همانطوریکه می بینید می توانید از ترکیب stem partly from را به

معنی "در قسمتی نتیجه شدن از" بکار ببرید.

نکته 2: collocation برای کلمه deadline صفت tight است.

61. Bankruptcy: the state when someone is judged to be unable to pay their debts by a court of law, and their money and possessions are shared among the people and businesses that they owe money to.

ورشکستگی

The number of **bankruptcies** in the first half of the year soared by 60%.

تعداد ورشکستگی ها در شش ماهه اول سال به اندازه 60٪ افزایش یافت.

Many state-operated companies had experienced difficulties and some faced **bankruptcy**.

بسیاری از شرکت های دولتی مشکلاتی را تجربه کرده و برخی هم با ورشکستگی روبرو شدند.

62. Deadline: a date or time by which you have to do or complete something

فرجه

*Systems ought to be implemented to avoid workloads and unrealistic **deadlines**.*

سیستم هایی باید اجرا شود که از بارهای کاری و فرجه های غیرواقعی زمانی جلوگیری کند.

*Working under pressure to meet a **deadline***

کار کردن تحت فشار برای رسیدن به فرجه

نکته: برای deadline می توان از ترکیب های زیر استفاده کرد:

deadline for: فرجه زمانی برای

The deadline for applications is May 27th.

deadline of: فرجه زمانی ...

It has to be in before the deadline of July 1st.

meet/miss a deadline (رسیدن یا از دست دادن یک فرجه زمانی)

working under pressure to meet a deadline

set/impose a deadline: تعیین یک فرجه زمانی

They've set a deadline of Nov 5.

tight/strict deadline (فرجه زمانی بسیار سخت و فشرده)

63. Keep ahead in/at...: making progress and being successful in your job, education etc.

پیشرفت و موفقیت در کار و تحصیل ...

*In order to **keep ahead in** business, companies need to invest in new technology.*

برای موفقیت در کار، شرکت ها لازم است در تکنولوژی جدید سرمایه گذاری کنند.

***Keeping ahead at work** is the most important thing to her at the moment.*

موفقیت و پیشرفت در کار درحال حاضر مهمترین چیز برای اوست.

64. Changeover: a change from one activity, system, or way of working to another

changeover (from something) to something

تغییر در یک سیستم یا طرز کار

Employees should be given adequate training and support so that the **changeover** to new technologies is relatively stress-free.

به کارکنان باید آموزش و پشتیبانی کافی داده شود تا تغییر به تکنولوژی های جدید نسبتاً بدون استرس باشد.
*The country faces rising unemployment as it prepares for the **changeover** to a market economy.*
وقتی کشور خود را برای تغییر به یک اقتصاد بازاری آماده کند، با یک افزایش بیکاری روبرو می شود.

65. Take an approach to...: Take a method of doing something or dealing with a problem.

رویکرد و راهکاری را اتخاذ کردن

*Perhaps managers should **take a more judicious approach** to the introduction of new technology so as to avoid unnecessary changes.*

شاید مدیران باید یک رویکرد عادلانه تری را برای معرفی تکنولوژی جدید اتخاذ کنند تا از تغییرات غیرضروری اجتناب شود.

*Organizations which **take a positive approach** to creative thinking*

سازمان هایی که یک رویکرد مثبت را در برابر تفکر خلاق اجرا می کنند.

نکته: در نوشته های خود به جای To (به معنی "تا...") از so as to استفاده کنید. مثلاً:

I drove at a steady 50 mph so as to save fuel.

66. Job security: confidence that the job would continue

امنیت شغلی

*Today's lack of **job security** and the consequent worry about the future contribute significantly to stress in the workplace.*

امروزه امنیت شغلی پایین و نگرانی متعاقب آن در ارتباط با آینده سبب ایجاد استرس در محیط کار می شود.
*I didn't see the point of moving my family to London without any **job security**.*

من هدف خانواده ام را از تغییر مکان به لندن بدون امنیت شغلی را نفهمیدم.

نکته: توجه داشته باشید که کلمه workplace همیشه سرهم است.

67. Unemployment: the people in a particular country or area who cannot get a job

بیکاری

Long-term unemployment in early adult life can cause feelings of alienation, leading to higher levels of crime.

بیکاری بلندمدت، در اوایل دوران جوانی می تواند حس انزوا را بوجود بیاورد، که باعث بالا رفتن جرم و جنایت میشود.

Large-scale unemployment among young people is one of the most serious problems facing many governments.

بیکاری وسیع بین جوانان یکی از مهمترین مشکلات پیشروی بسیاری از دولت هاست.

There is no blanket solution for the problem of youth unemployment

هیچ راهکاری جامعی برای مشکل بیکاری جوانان وجود ندارد.

نکته: از blanket به صورت صفت و به معنی "جامع" می توانید برای اسامی مثل solution یا rule استفاده کنید.

68. Unskilled: an unskilled worker has not been trained for a particular type of job

بدون مهارت، بدون سابقه کار

Information technology and automation have brought about a reduction in the number of unskilled jobs.

فن آوری اطلاعات و اتوماسیون یک کاهش در تعداد شغل های بدون مهارت را به همراه داشته است.

In this list, you can find the unskilled, the young, and those made redundant from manufacturing.

در این لیست شما می توانید افراد بدون مهارت، جوانان، و آنهایی که از کار تعدیل شده اند را بیابید.

نکته: با اضافه کردن یک the به برخی صفات مانند old, young, elderly, blind, poor, rich و unskilled می توانید اسامی جمع بسازید. مثلاً the elderly یعنی سالمندان و یا the poor یعنی فقرا.

69. Take on somebody: to employ someone.

استخدام کردن

To encourage employers to provide more job opportunities for school leavers, the government should pay subsidies to those who take on young people.

برای تشویق کارفرمایان در ایجاد فرصت های شغلی بیشتر برای فارغ التحصیلان مدارس، دولت باید به آنهایی که افراد جوان را استخدام می کند، سوبسید پرداخت کند.

How can we bring about a change in the company? We can take on 50 new staff this year.

چطور می توانیم یک تغییر را در شرکت مان بوجود آوریم؟ ما می توانیم 50 نیروی جدید استخدام کنیم.

نکته: از عبارت bring about میتوانید به معنی "باعث شدن" استفاده کنید.

A huge amount of environmental damage has been brought about by the destruction of the rainforests.

مقدار خسارت محیط زیستی بسیار زیادی به خاطر تخریب جنگل های بارانی ایجاد شده است.

70. Employable: having skills or qualities that are necessary to get a job.

واجدالشرایط برای استخدام

The training scheme aims to make people more employable.

هدف طرح آموزش، بالا بردن تعداد افراد واجدالشرایط برای استخدام است.

These young employees could shadow experienced members of staff with the aim of gaining work experience.

این کارمندان جوان می توانند کارهای اعضای با تجربه را به هدف کسب تجربه کاری زیر نظر بگیرند.

نکته 1: shadow به معنی "مثل سایه دنبال کسی بودن" و یا "زیر نظر گرفتن کارهای کسی" است.

نکته 2: از ترکیب with the aim of یعنی "به هدف..."

71. Unqualified: not having the right knowledge, experience, or education to do something.

فاقد صلاحیت

He was unqualified for the job.

او برای کار صلاحیت نداشت.

Modern society and the media create unrealistic expectations among unqualified young people.

جامعه مدرن و رسانه ها، انتظارات غیرواقعی را بین جوانان فاقد صلاحیت بوجود می آورد.

72. High/low status: your social or professional rank or position, considered in relation to other people.

سطح بالا/پایین

Doctors have traditionally enjoyed high social status.

دکترها از قدیم از سطح بالای اجتماعی برخوردار بوده اند.

The low economic status of single parent families.

سطح پایین اقتصادی در خانواده های تک پدرومادری.

School leavers need to know that certain jobs have an important part to play in society, although often perceived to be low status.

فارغ التحصیلان مدارس باید بدانند که برخی شغل ها یک نقش مهم در جامعه ایفا می کنند، اگرچه اغلب به عنوان شغل های سطح پایین تلقی می شوند.

نکته 1: به جای have برای "داشتن یک چیز خوب" یا "برخوردار بودن" از enjoy استفاده کنید.

نکته 2: به جای think یا understand یا think می توانید همیشه از فعل perceive استفاده کنید (به املاي آن خوب توجه کنید!)

73. The Media: all the organizations, such as television, radio, and newspapers, that provide news and information for the public, or the people who do this work

رسانه ها

*With the emergence of other **mass media**, radio as a **medium** may be at stake in the future.*

با ظهور رسانه های گروهی دیگر، رادیو به عنوان یک رسانه ممکن است در آینده در خطر باشد.

*The role of **the news media** in forming public opinion is very important.*

نقش رسانه های خبری در شکل دادن عقاید عمومی بسیار مهم است.

نکته 1: media را هیچگاه بدون the بکار نبرید.

نکته 2: با media همیشه از فعل جمع استفاده کنید.

نکته 3: چون media خودش جمع medium است، در حالت مفرد از medium استفاده کنید.

نکته 4: وقتی می گوئیم چیزی at stake است یعنی "در معرض خطر" است.

نکته 5: the mass media یعنی "رسانه های گروهی"

74. Obsolete: no longer useful, because something newer and better has been invented

از مد افتاده

*One of the main reasons why radio would not **become obsolete** in the near future is that driving is common across the world and the radio is a regular device installed in a car.*

یکی از دلایل اصلی که رادیو در آینده نزدیک از مد نمی افتد این است که رانندگی در دنیا بسیار متداول است و رادیو یک وسیله معمول است که در یک ماشین نصب می شود.

*Will computers **render books obsolete**?*

آیا کامپیوترها، کتاب ها را از مد خواهند انداخت.

نکته 1: به جای Obsolete می توانید از out-of-date هم استفاده کنید.

نکته 2: وقتی می گوئیم something1 render something2 obsolete یعنی "چیز 1 باعث از مد افتادن چیز 2 میشود".

نکته 3: برای از مد افتادن باید از become obsolete استفاده کنید.

نکته 4: Obsolete را فقط برای اشیاء و تکنولوژی ها بکار ببرید.

نکته 5: برای وسایل تکنولوژیکی از device استفاده کنید. Tool یعنی ابزارهای ساده.

75. Means of: a way of doing or achieving something

وسيله ...

*Listening to the radio while driving is **an effective means of** taking full advantage of time and gaining the latest information.*

گوش دادن به رادیو در حین رانندگی، یک وسیله خوب برای بهره بردن از زمان و گرفتن آخرین اطلاعات است.

*The only **means of communication** was sign language.*

تنها وسیله ارتباطی، زبان اشکال بود.

*For most people, the car is still their main **means of transport**.*

برای بیشتر مردم، ماشین هنوز وسیله اصلی حمل و نقل است.

*Art as **a means of expression***

هنر به عنوان یک وسیله بیان احساس

*You might analyze this claim **by means of** the scientific methods.*

شما می توانید این ادعا را بوسیله روش های علمی تحلیل کنید.

نکته 1: کلمه Means در حالت مفرد و جمع همیشه s دارد و می توانید با فعل یا article استفاده شده نشان دهید که منظورتان جمع است یا مفرد.

نکته 2: این کلمه به صورت means of something یا means of doing something بکار می رود.

نکته 3: by means of یعنی "به وسیله ..."

نکته 4: take (full) advantage of something یعنی "از چیزی بهره بردن"

76. Access: the right to enter a place, use something, see someone etc

دسترسی، دسترسی داشتن به

Access to the papers is restricted to senior management.

دسترسی به اسناد فقط به مدیران ارشد محدود می شود.

*For those people who have no time in watching TV, radio provides easy **access to** information.*

برای افرادی که وقت دیدن تلویزیون ندارند، رادیو دسترسی ساده ای به اطلاعات را فراهم میکند.

نکته: کلمه access هم اسم است و هم فعل. در حالت اسم می توانید از حرف اضافه to استفاده کنید اما در حالت فعل از حرف اضافه استفاده نکنید. مثلاً:

You can access the latest information.

You can have access to the latest information.

77. Portable: able to be carried or moved easily

قابل حمل

*Another overt advantage is that a radio set is **portable**.*

یکی دیگر از مزایای آشکار این است که رادیو قابل حمل است.

*There's a **portable** CD player in the kitchen.*

یک دستگاه پخش سی دی قابل حمل در آشپزخانه وجود دارد.

نکته: می توانید برای advantage همیشه از صفت overt استفاده کنید. Overt advantage یعنی "مزیت آشکار"

78. The advent of something: the time when something first begins to be widely use.

ظهور چیزی

*The **advent of** other technologies has also sustained the popularity of radio.*

ظهور تکنولوژی های دیگر همچنین محبوبیت رادیو را حفظ کرده است.

*The **advent of** computers has changed people's life.*

ظهور کامپیوترها زندگی مردم را تغییر داده است.

79. Convey: to communicate or express something, with or without using words

رساندن، نقل کردن

Radio is unable to convey messages with sight and motion as television or Internet does.

رادیو نمی تواند پیام ها را با تصویر و حرکت همانند تلویزیون و اینترنت انتقال دهد.

All this information can be conveyed in a simple diagram.

تمام این اطلاعات می تواند در یک دیاگرام ساده بیان شود.

نکته: convey را می توانید به جای transfer هم به معنی "انتقال دادن" استفاده کنید.

80. Hi-tech/High-tech: using high technology

دارای تکنولوژی بالا

high-tech industries

صنایع با تکنولوژی بالا

The Improvement in hi-tech devices

پیشرفت در ابزارهایی با تکنولوژی بالا

نکته: high-tech را می توانید برای مبلمان و طرح ها نیز به معنی "مدرن" استفاده کنید.

81. Prevalence: Being common at a particular time, in a particular place, or among a particular group of people

شیوع

Because of their prevalence, televisions and films are among those media that potentially affect, change or mould people's thoughts and behaviours.

تلویزیون ها و فیلم ها به خاطر شیوع شان، جزء رسانه هایی هستند که به صورت بالقوه بر افکار و رفتار افراد تاثیر گذاشته، آنها را تغییر داده و شکل می دهد.

Drug abuse is the most prevalent problem among patients in the hospital.

استفاده نادرست از دارو، شایع ترین مشکل بین بیماران در این بیمارستان است.

نکته: صفت prevalent را به معنی "شایع و متداول" می توانید به جای common هم بکار ببرید.

82. Censor: to examine books, films, letters etc. to remove anything that is considered offensive, morally harmful, or politically dangerous etc.

سانسور کردن

Some programmes should be censored so as to curb violence.

بعضی برنامه ها را باید برای محدود کردن خشونت سانسور کرد.

The information given to the press was carefully censored by the Ministry of Defence.

اطلاعات داده شده در نشریات بوسیله وزارت دفاع به دقت سانسور شد.

نکته: censor هم به صورت فعل به معنی "سانسور کردن" و هم به صورت اسم به معنی "مسئول سانسور"

استفاده می شود. برای کلمه "سانسور" به صورت اسم هم می توانید از censorship استفاده کنید.

نکته: فعل Curb به معنی محدود کردن به جای limit استفاده میشود.

83. Audience: the people who watch or listen to a particular programme, or who see or hear a particular artist's, writer's etc work

مخاطب، مخاطبین

Audiences imitate their role models.

مخاطبین از الگوهای خود تقلید می کنند.

I'm not sure that this film will appeal to British audiences.

من مطمئن نیستم این فیلم مورد توجه مخاطبین انگلیسی قرار بگیرد.

نکته 1: گاهی دیده می شود زبان آموزان از کلمه Pattern و Symbol به جای "شخص" الگو استفاده می کنند که اشتباه بوده و ترجمه مستقیم از فارسی است. به جای آن باید از کلمه role model استفاده کنید.
نکته 2: کلمه Audience هم به صورت Audience و هم Audiences استفاده می شود اما در هر حال باید با آن فعل جمع استفاده شود.

نکته 3: وقتی می گوئیم something appeal to someone یعنی "کسی از چیزی خوشش می آید". این کلمه به جای like کاربرد خوبی دارد اما به طرز به کار بردن آن خوب توجه کنید.

84. Broadcast: to send out radio or television programmes.

پخش کردن از رادیو و تلویزیون.

The interview was broadcast live across Europe.

مصاحبه به صورت زنده در سرتاسر اروپا پخش شد.

Aiming at a high audience rating, TV programme producers are inclined to broadcast crime reports.

به هدف رسیدن به مخاطب بیشتر، تولیدکنندگان برنامه های تلویزیونی تمایل به پخش گزارش از جرم و جنایات را دارند.

In a nationwide TV broadcast, the prime minister explained why he was resigning.

در یک برنامه تلویزیونی ملی، نخست وزیر توضیح داد که چرا او استعفا داد.

نکته 1: کلمه broadcast می تواند به صورت اسم و به معنی "برنامه رادیو و تلویزیونی" هم استفاده شود. همچنین این کلمه به معنی "خبری را پخش کردن" هم به کار می رود.

Don't broadcast the fact that he lost his job.

نکته 2: to be inclined to یعنی تمایل داشتن.

85. Educational: teaching you something you did not know before.

آموزنده

Television can be highly educational because children can learn about subjects, like music or sport; things which they cannot read about in books.

تلویزیون می تواند بسیار آموزنده باشد زیرا کودکان می توانند درباره موضوعاتی مانند موسیقی و ورزش در آن بیاموزند؛ موضوعاتی که آنها نمی توانند در کتاب ها بیاموزند.

A shop selling educational toys for 7 to 11 year-olds.

مغازه ای که اسباب بازی های آموزنده برای کودکان 7 تا 11 سال می فروشد.

نکته: صفات ترکیبی از ترکیب یک عدد، یک - و یک اسم مفرد ساخته می شود و همیشه بعد از آن یک اسم می آید.

A 20-minute walk

A four-star hotel

Five-year-old child.

86. Pervasive: existing everywhere.

فراگیر

The pervasive influence of television

تاثیر فراگیر تلویزیون

Any invention as pervasive as television is bound to have some harmful effects.

هر اختراعی که به اندازه تلویزیون فراگیر باشد، احتمالاً اثرات منفی خواهد داشت.

نکته: در نوشته های خود به جای will و would می توانید از to be bound to استفاده کنید. این ترکیب برای Writing بسیار مناسب است زیرا کمی ایده ها را غیرقطعی تر می کند.

87. Isolated: feeling alone and unable to meet or speak to other people

منزوی

Children are not as sociable as previous generations of children, and as a result, some of them may feel lonelier and more isolated.

کودکان به اندازه کودکان نسل های قبل اجتماعی نیستند و در نتیجه برخی از آنها ممکن است احساس تنهایی بیشتری کرده و منزوی تر شوند.

Children of very rich parents can grow up isolated from the rest of society.

کودکانی که پدر و مادرهای پولدار دارند ممکن است از بقیه جامعه منزوی شوند.

88. To be exposed to: not to be protected against

در معرض چیزی بودن

There is the issue of whether or not children should be exposed to such violent images

مسئله این است که آیا کودکان باید در معرض چنین صحنه های خشنی قرار بگیرند.

Many people are exposed to fumes from industrial processes.

بسیاری از مردم در معرض دود فرآیندهای صنعتی هستند.

نکته: whether or not یعنی "آیا" در وسط جمله. مثلاً:

There were times when I wondered whether or not we would get there.

89. Traumatized: to be badly shocked and affected by something for a very long time.

آسیب روحی دیدن

Violent images on television can be potentially disturbing for children and that some of them may be severely traumatized by seeing such things.

تصاویر خشن در تلویزیون می توانند برای کودکان بسیار آزاردهنده باشند و برخی از آنها نیز ممکن است در اثر دیدن این صحنه ها شدیداً آسیب روحی ببینند.

These children have been traumatized by the violence in their home.

این کودکان به خاطر خشونت در خانه شان آسیب روحی بسیاری دیده اند.

نکته 1: برای تمام رسانه ها از حرف اضافه on استفاده می شود. به عنوان مثال:

On television/ On satellite/ On the radio/ On the Internet...

نکته 2: از potentially می توانید قبل از صفات خود استفاده کنید. این صفت یعنی در حال حاضر اینطوری نیست ولی کم کم می شود. مثلاً وقتی می گوئیم چیزی Potentially dangerous است یعنی در حال حاضر خطرناک نیست اما می تواند خطر داشته باشد.

90. Forewarn: to warn someone about something dangerous, unpleasant, or unexpected before it happens

از قبل اطلاع دادن

Viewers are not always forewarned that a report may include distressing pictures.

به تماشاگران همیشه درباره اینکه یک گزارش ممکن است صحنه های دلخراش داشته باشد، از قبل آگاهی داده نمی شود.

We'd been forewarned of the dangers of travelling at night.

به ما درباره خطرات مسافرت در شب از قبل اطلاع داده شده بود.

91. Spare time: time when you are not working.

اوقات فراغت

Before we admitted television into our homes, we never found it difficult to occupy our spare time.

قبل از اینکه ما تلویزیون را به خانه هایمان بپذیریم، هیچوقت پر کردن اوقات فراغت برایمان سخت نبود.

He spends as much of his spare time as possible with his family.

او تا جایکه می تواند با خانواده اش اوقات فراغتش را می گذراند.

نکته: گاهی دیده می شود برخی زبان آموزان از admit به جای accept استفاده می کنند. در معنی admit "پذیرفتن با وجود عدم تمایل" دیده می شود که در مورد accept اینطور نیست.

92. Regulate: to control an activity or process, especially by rules.

تنظیم کردن

Now all our free time is regulated by the media, especially television. We rush home or gulp down our meals to be in time for this or that programme.

الان ما اوقات فراغتمان را با رسانه ها و مخصوصاً تلویزیون پر می کنیم. ما زود به خانه می آییم و غذایمان را با سرعت می خوریم تا برای این یا آن برنامه سروقت برسیم.

Sweating helps regulate body temperature.

تعرق به تنظیم دمای بدن کمک می کند.

نکته: specially یعنی "برای هدف خاصی ساخته شده یا انجام شده" و especially, (با کاما) یعنی "خصوصاً" (معمولاً ما در نوشته های خود از دومی استفاده می کنیم). به دو مثال زیر توجه کنید:

The stamps were specially designed to commemorate the fiftieth anniversary of the United Nations.

Paris is always full of tourists, especially during the summer months.

93. Demand: to ask for something very firmly, especially because you think you have a right to do this.

نیاز داشتن، تقاضا دادن

Television demands absolute silence and attention.

تلویزیون نیاز به سکوت و توجه کاملی دارد.

Angry demonstrators demanded the resignation of two senior officials.

تظاهرات کنندگان خشن، تقاضای استعفاى دو مقام ارشد را داشتند.

94. Be common/standard/normal practice: to be the usual and accepted way of doing something

رویه معمول شدن

It is now standard practice for mother to keep the children quiet by putting them in front of the TV set.

در حال حاضر این برای مادران یک رویه معمول شده است که کودکان را با گذاشتن آنها در مقابل تلویزیون ساکت نگاه دارند.

It is common practice in many countries for pupils to repeat a year if their grades are low.

در بسیاری کشورها این یک رویه معمول برای کودکان شده است که اگر نمرات پایینی داشته باشند، یک سال را دوباره تکرار کنند.

95. Commercial: an advertisement on television or radio.

تبلیغ تلویزیون و رادیو

Part of the reason commercials are effective is that they are, in a sense, invisible.

بخشی از دلیل آنکه تبلیغات تلویزیونی موثر هستند این است که به نوعی غیرمستقیم و نامحسوس هستند.

Media education has been shown to be effective in mitigating some of the negative effects of advertising on children and adolescents.

آموزش رسانه ای نشان داده است که در کم کردن اثرات منفی تبلیغات بر روی کودکان و نوجوانان موثر است.

نکته: in a sense یعنی "به نوعی"

نکته: برای "کم کردن اثرات بد چیزی" می توانید از Mitigate یا Alleviate استفاده کنید. مثال:

Measures need to be taken to mitigate the environmental effects of burning more coal.

We have to figure out a way to mitigate the costs.

A new medicine to alleviate the symptoms of flu

Measures to alleviate poverty

96. Stifle /'staɪfəl/: To stop something from happening or developing.

خفه کردن، خاموش کردن

Every day, television stifles creativity in children because of its passive enjoyments.

هر روز، تلویزیون به خاطر تفریحات منفعل خود خلاقیت را در کودکان خاموش می کند.

Teachers have been attacked for stifling creativity in their pupils.

معلمین برای خاموش کردن خلاقیت در کودکان مورد حمله قرار گرفتند.

97. Dependent (on/upon): needing someone or something in order to exist, be successful, be healthy etc.

وابسته (به)

*We have become **utterly dependent on/upon** the two most primitive media of communication: pictures and the spoken word.*

ما کاملاً به دو رسانه اصلی ارتباطات وابسته شده ایم: تصاویر و سخنان.

*Norway's economy is **heavily dependent on** natural resources.*

اقتصاد امروز وابستگی زیادی به منابع طبیعی دارد.

نکته: به املای این کلمه خوب دقت کنید. کلمه دیگری هم به صورت dependant داریم که به معنی "وابسته مالی" است.

98. Content with: happy and satisfied with

خوشحال و راضی از

*We **become content with** second-hand experiences.*

ما از تجارب دست دوم و غیرمستقیم شاد می شویم.

*We'll **be content with** the result in tomorrow's match.*

ما از نتایج مسابقه فردا راضی خواهیم شد.

نکته: second-hand experience یعنی "تجربیات دیگران". مثلاً می‌گوییم دیدن برنامه‌های ورزشی یک second-hand experience است زیرا دیگران ورزش می‌کنند و ما به صورت منفعل از آن استفاده می‌کنیم.

99. Cut somebody/something off: to separate something by cutting it away from the main part
کسی/چیزی را از اصل خود جدا کردن

*Little by little, television **cuts us off from** the real world.*

کم‌کم تلویزیون ما را از دنیای واقعی جدا می‌کند.

*One of his fingers **was cut off** in the accident.*

در تصادف یکی از انگشت‌های او قطع شد.

100. Communication: the process by which people exchange information or express their thoughts and feelings.

ارتباطات

*Television may be a splendid medium of **communication**, but it prevents us from **communicating** with each other.*

تلویزیون ممکن است یک رسانه پرزرق و برق باشد، اما جلوی ارتباطات ما را با یکدیگر می‌گیرد.

*Increased speed of **communication** means that people can act much more quickly.*

سرعت بالای ارتباطات باعث می‌شود که مردم می‌توانند با سرعت بیشتری کارهای خود را انجام دهند.

نکته 1: Communication غیرقابل شمارش است. مگر وقتی انواع روش‌های ارتباطی برایمان مهم باشد. مثلاً:

Modern communications are enabling more people to work from home.

نکته 2: از mean (that) می‌توانید به جای "باعث شدن (که)" استفاده کنید. مثلاً:

*Don't let him see you. It will only **mean** trouble.*

*The high cost of housing **means that** many young people can't afford to buy a house.*

101. Change beyond recognition: change completely

بیش از حد تصور تغییر کردن

*Newspapers **have changed almost beyond recognition**.*

روزنامه‌ها تقریباً بیش از حد تصور تغییر کرده‌اند.

*The bakery business **has changed beyond recognition** in the last 10 years.*

حرفه نانوايي در 10 سال گذشته بیش از حد تصور تغییر کرده است.

102. Conceivable: able to be believed or imagined.

قابل تصور

*We are exposed to a wealth of information, barely **conceivable** at the beginning of the last century.*

ما با اطلاعات بسیار زیادی روبرو هستیم که در ابتدای قرن گذشته قابل تصور نبود.

*We discussed the problems from every **conceivable** angle.*

ما درباره مشکلات از تقریباً تمام زوایای قابل تصور بحث کردیم.

نکته 1: همانطوریکه قبلاً نیز گفته شد می توانیم ضمیر ربطی و فعل to be را با هم در جملات حذف کرد.

مثلاً در جمله اول which was barely... which بود که which was آن با هم حذف شده است.

نکته 2: متضاد این کلمه inconceivable است.

نکته 3: a wealth of یعنی "مقدار یا تعداد زیادی چیز خوب..."

103. Freedom of expression/speech: the right to say what you think without being punished

آزادی بیان

***Freedom of expression** is the keystone of a free country.*

آزادی بیان شالوده یک کشور آزاد است.

*Student leaders are demanding greater **freedom of expression**.*

رهبران دانشجویی درخواست آزادی بیان بیشتری دارند.

104. Abuse position: to deliberately use position for the wrong purpose or for your own advantage.

سوء استفاده از مقام

*While the media may occasionally **abuse its position** of power, the benefits greatly outweigh the disadvantages.*

اگرچه رسانه ها گاهی از قدرتشان سوء استفاده می کنند، مزایای آنها از معایب آنها بسیار بیشتر است.

*Williams **abused his position** as Mayor to give jobs to his friends.*

ویلیامز از مقام خود به عنوان شهردار استفاده کرده و به دوستانش کار داد.

105. Exercise: to use a power, right, or quality that you have.

استفاده از حق یا قدرتی که دارید.

*You should **exercise your right** as a parent to protect your children from undesirable influences.*

شما باید از حق تان به عنوان یک پدر یا مادر استفاده کنید تا کودکانتان را از تاثیرات غیرمطلوب محافظت کنید.

*There are plans to encourage people to **exercise their right** to vote.*

برنامه ریزی هایی وجود دارد که مردم را متقاعد کند تا از حق خود برای رای دادن استفاده کنند.

*You should **exercise censorship** where children are concerned*

شما باید از حق تان برای سانسور جایی که به کودکان ربط دارد استفاده کنید.

نکته: در استفاده از کلمات influence, effect و impact دقت کنید.

Influence معمولاً تاثیر روی رفتار یا طرز فکر کسی است.

The article talks about the influence of television on sporting events.

Impact: معمولاً تاثیر بزرگی است که به خاطر یک رویداد یا اتفاق خاص بوجود می آید.

We need to assess the impact on climate change.

Effect: لغت کلی است که همه موارد را شامل می شود.

همچنین یک فرق دیگر هم برای Influence و Effect وجود دارد. وقتی می گوئیم کسی روی چیزی influence

داشته است، یعنی روی شکل گیری و پیشرفت آن تاثیرگذار بوده، اما وقتی می گوئیم کسی یا چیزی effect دارد

یعنی باعث تغییر روی چیزی شده است.

D.W. Griffith had an enormous influence on the motion picture industry.

The war had a disastrous effect on the economy.

106. For the good of somebody/something: in order to help someone or improve a situation.

برای منفعت ...

*Censorship is **for the good of** society as a whole.*

سانسور برای منفعت کل جامعه است.

*We must work together **for the good of** the community.*

ما باید با هم برای منفعت جامعه تلاش کنیم.

107. The entertainment industry: things such as films, television, performances etc. that are intended to amuse or interest people.

صنعت تفریح و سرگرمی

*The vast numbers of publications and films make up the bulk of **the entertainment industry**.*

شمار بالای نشریات و فیلم ها، بدنه صنعت تفریح را تشکیل می دهند.

*He is known throughout **the entertainment industry** as an energetic performer.*

او در صنعت تفریح و سرگرمی به عنوان یک مجری پرانرژی معروف است.

نکته 1: بهتر است همیشه کلمه entertainment را به صورت مفرد بکار ببریم.
نکته 2: کلمه Publication به معنی "پروژه چاپ" می باشد که در این حالت غیر قابل شمارش است. اما از آن می توانید به معنی "کتاب یا مجله" هم در حالت رسمی استفاده کنید که البته در این حالت قابل شمارش است.

108. The common good: the advantage of everyone

منفعت عموم

*Like the law, censorship contributes to **the common good**.*

مثل قانون، سانسور نیز به منفعت عموم کمک می کند.

*Drunk-driving laws were made for **the common good**.*

قوانین رانندگی در حالت مستی برای منفعت عموم وضع شده اند.

109. To be/come under fire: to be severely criticized.

تحت فشار یا انتقاد شدید بودن

Fast food has come under fire over the past decade, following people's growing concern on health.

Fast food در چند دهه گذشته تحت انتقاد شدید بوده است، که نگرانی روبه افزایش مردم را در مورد سلامتی به همراه دارد.

Rail chiefs came under fire after raising train fares.

مقامات راه آهن پس از افزایش دادن کرایه های قطار مورد انتقاد شدید قرار گرفتند.

نکته 1: کلمه food به معنی "غذا" غیر قابل شمارش است. اما اگر منظور نوع غذا باشد می تواند جمع هم شود.
نکته 2: همانطوریکه قبلاً نیز گفته شد، اگر بعد از کلمه ربطی فعل معلوم داشتیم، می توانیم این ضمیر را حذف کنیم و به جای فعل، شکل ing آنرا استفاده کنیم. مثلاً در جمله اول which followed بوده که پس از حذف به صورت following نوشته شده است.

110. Cuisine: a particular style of cooking

دستور پخت

Fast food is distinguished from traditional food mainly by the selection of ingredients and cuisines.

غذاهای fast food از غذاهای سنتی از نظر انتخاب مواد و دستور پخت متمایز می شوند.

Vegetarian cuisine

دستور پخت غذای سبزیجات

111. Reliance on/upon: Dependence, when someone or something is dependent on someone or something else.

وابستگی به

Fast food is well-known for its high levels of salt, fat and sugar and heavy reliance on meat, such as chicken and beef.

غذای fast food به خاطر میزان بالای نمک، چربی و شکر و وابستگی زیاد به گوشت هایی مثل مرغ و گوشت گاو معروف است.

The country's **heavy reliance on imported oil**.

وابستگی شدید کشور به نفت وارداتی.

نکته: مثل dependence. صفت heavy را برای تاکید بیشتر با reliance هم می توانید بکار ببرید.

112. Diverse: very different from each other

خیلی متفاوت از یکدیگر

*While fast foods are prepared for time-minded eaters, who are just eager to relieve their hunger, traditional foods are **diverse** and varying.*

در حالیکه غذاهای fast food برای کسانی که زمان برایشان مهم است آماده می شود، کسانی که فقط می خواهند گرسنگی خود را برطرف کنند، غذاهای سنتی بسیار متفاوت و گوناگون هستند.

*It is difficult to design a program that will meet the **diverse** needs of all our users.*

خیلی سخت است که برنامه ای را طراحی کنیم که نیازهای تمام کاربرانمان را برطرف سازد.

نکته 1: به جای different می توانید از diverse در نوشته های خود استفاده کنید. اما توجه کنید که این کلمه وقتی که چند چیز را خواهیم مقایسه کنیم استفاده می شود. بنابراین یا به تنهایی می آید:

The region's economy is more diverse now.

و یا قبل از یک اسم:

Indian cinema shows several diverse influences.

مثلاً معمولاً نمی توانیم بگوییم: something is diverse from something else.

نکته 2: از ترکیب meet the need می توانید به معنی "برطرف کردن نیاز" استفاده نمایید.

113. Obesity: Being very fat in a way that is unhealthy.

چاقی

*The problem found in regular consumption of fast food is high risk of **obesity**.*

مشکل پدید شده در مصرف مداوم غذاهای fast food خطر بالای چاقی است.

*Many popular fast food menu items are unhealthy, so excessive consumption can lead to **obesity**.*

خیلی از آیتم های منوی fast food ناسالم هستند، و بنابراین مصرف بیش از اندازه آنها می تواند سبب چاقی شود.

114. Unify: if you unify two or more parts or things, or if they unify, they are combined to make a single unit.

یکی کردن، متحد کردن

*Having a traditional meal is of importance in many social situations, and can be taken as a **unifying** element in family life, bringing people together in times of trouble and in times of joy.*

داشتن یک غذای سنتی در بسیاری از شرایط اجتماعی اهمیت دارد، و می توان از آن به عنوان یک عامل متحدکننده در زندگی خانوادگی یاد کرد که مردم را در لحظات مشکل و شادی کنار هم جمع میکند.

*His music **unifies** traditional and modern themes.*

موسیقی او تم های سنتی و مدرن را در هم می آمیزد.

نکته: ترکیب "to be of..." یعنی "داشتن ...". مثلاً وقتی می گوئیم: it is of importance یعنی "اهمیت دارد"

115. Senior citizen: someone who is over 60 years old or who is retired

سالخورده، مسن

*In many countries, the trend toward fewer children and more **senior citizens** is continuing at an accelerating pace.*

در بسیاری از کشورها، روند به سمت بچه کمتر و سالخوردگان بیشتر با سرعتی زیاد در حال افزایش است.

*The lives of **senior citizens** in Iran have changed in recent years.*

زندگی سالخوردگان در ایران در سالهای اخیر تغییر کرده است.

نکته: از کلمه pace به معنی "سرعت" در عبارات زیر می توانید استفاده کنید:

*pace of change/reform/growth
at a rapid/slow/steady pace*

116. Burden: something difficult or worrying that you are responsible for

بار

*The fear that people will suffer from the **burden of** too many elderly people is unreasonable.*

ترس از اینکه مردم از بار بوجود آمده از تعداد زیاد افراد مسن رنج می برند، بی معنا و نامعقول است.

*The elderly are now viewed as a **burden on** society.*

افراد مسن الان به عنوان یک بار بردوش جامعه دیده می شوند.

نکته: برخی از صفات مثل the young, elderly, old, rich, poor, blind و ... با the به صورت یک اسم جمع در می آیند. مثلاً the young یعنی "جوانان".

117. Age: to start looking older or to make someone or something look older:

پیر شدن

*The experience had **aged** him in advance of his years.*

تجربه او را پیرتر از سن اش کرده است.

*The buildings are **ageing**, and some are unsafe.*

ساختمان ها در حال پیر شدن هستند و بعضی از آنها نا امن هستند.

*People believe that the **ageing of** a society leads to slower growth of population size and to a shrinking workforce.*

مردم بر این باورند که پیر شدن یک جامعه سبب رشد کندتر شدن میزان رشد جمعیت و کمتر شدن نیروی کار میشود.

نکته 1: فعل age هم می تواند مفعول بپذیرد (پیر کردن) و هم می تواند بدون مفعول استفاده شود (پیر شدن)

نکته 2: "in advance of something" یعنی "قبل از آنکه چیزی اتفاق بیافتد"

118. To be desperate to do something: needing or wanting something very much

به شدت نیاز داشتن

*He **was desperate to** get a job.*

او به شدت نیاز به یک شغل داشت.

*An increasing number of companies **are now desperate to** keep their highly experienced older workers.*

تعداد رو به افزایشی از شرکت ها الان نیاز به حفظ کارکنان پیرتر و باتجربه خود دارند.

119. Voluntary work/service: work that is done by people who do it because they want to, and who are not paid

خدمات/کار داوطلبانه

*She does a lot of **voluntary work** for the Red Cross.*

او کارهای داوطلبانه بیشتر برای صلیب سرخ انجام داد.

***Voluntary services** should not be viewed worthless just because they are unpaid.*

خدمات داوطلبانه تنها به خاطر اینکه بی درآمد هستند، نباید بی ارزش به حساب آیند.

120. Life expectancy: the length of time that a person or animal is expected to live.

انتظار عمر

*Improving health and increased **life expectancy** mean that today's older population is able to lead a fuller life.*

سلامتی بیشتر و انتظار عمر بالاتر بدان معناست که جمعیت پیرتر امروز بتوانند یک زندگی بهتر را تجربه کنند.
*CDs have a **life expectancy** of at least 20 years.*

سی دی ها انتظار عمر حداقل 20 سال دارند.

نکته: عبارت lead a ... life یعنی "یک زندگی ... را گذراندن"

121. Recreation: an activity that you do for pleasure or amusement

تفریح

Sport and recreational physical activity is an integral part of the society.

فعالیت فیزیکی تفریحی و ورزشی یک بخش جدانشدنی از جامعه است.

Britain even lagged behind the United States in the provision of recreation facilities.

بریتانیا حتی در آماده سازی امکانات تفریحی از آمریکا عقب مانده است.

نکته: کلمه recreation یک اسم (تفریح) و recreational یک صفت (تفریحی) می باشد. اما در برخی ترکیبات معمولاً از recreation استفاده می شود:

Recreation facilities/ Recreation ground/ Recreation room

122. Immune system: the system by which your body protects itself against disease

سیستم ایمنی

Sports boost the immune system, burn fat, reduce the risk of experiencing major illnesses.

ورزش سیستم ایمنی بدن را قوی تر می کند، چربی می سوزاند، خطر ابتلا به بیماری های بزرگ را کاهش می دهد.

My immune system is not as strong as it ought to be.

سیستم ایمنی بدنم به اندازه ای که باید قوی باشد، قوی نیست.

123. Balanced diet: A diet that is healthy because it contains the right foods in the right amounts)

رژیم غذایی معتدل

In a society where physical inactivity, unbalanced diet, stress and other problems are becoming increasingly serious, playing sports is important to the well-being of the general population.

در یک جامعه که بی تحرکی فیزیکی، رژیم غذایی نامتعادل، استرس و مشکلات دیگر جدیت بیشتری پیدا می کنند، ورزش کردن برای سلامت کل جامعه مهم است.

The women should reduce their risk of chronic disease by exercising and by eating a balanced diet.

زنان باید خطر بیماری های مزمن را با ورزش کردن و خوردن یک رژیم غذایی متعادل کاهش دهند.

124. Precaution: something you do in order to prevent something dangerous or unpleasant from happening

پیشگیری

Participants in physical activities should take precautions and follow the instructions of sports professionals, and trainers.

شرکت کنندگان در فعالیت های ورزشی باید پیشگیری کرده و دستورالعمل های متخصصین ورزشی، و مربیان را اجرا کنند.

I took the precaution of insuring my camera.

من پیشگیری کرده و دوربینم را بیمه کردم.

نکته: معمولاً این کلمه در عبارت *take the precaution of doing something* بکار می رود.

125. Vigorous exercise: the exercise which needs a lot of energy and strength.

ورزش سخت

You need at least 20 minutes of vigorous exercise every day.

شما باید حداقل 20 دقیقه ورزش سخت هر روز انجام دهید.

Participants are advised to start gently and then increase the frequency of the activity for more vigorous exercises.

به شرکت کنندگان پیشنهاد می شود تا با ورزش ملایم شروع کنند و سپس تناوب فعالیت خود را انجام داده تا به ورزش های سخت برسند.

نکته: در این ترکیب Gentle متضاد Vigorous می باشد.

126. Stamina: physical or mental strength that lets you continue doing something for a long time without getting tired.

استقامت

It is hazardous to take up long duration and high intensity exercise despite lack of stamina.

شروع ورزش های طولانی مدت و شدید علیرغم استقامت کم خطرناک است.

You need stamina to be a long-distance runner.

برای اینکه یک دونده دوی مسیر طولانی شوید، نیاز به استقامت زیاد دارید..

نکته: به جای "شروع کردن یک فعالیت جدید" می توانید از take up به جای start استفاده کنید.

127. Fast-paced: including a lot of different things happening quickly

همراه با اتفاقات متعدد

a fast-paced game

یک بازی پر از اتفاقات متعدد

The high-pressured and fast-paced lifestyle has made it unlikely for people to gain adequate leisure time.

سبک زندگی پر از فشار و اتفاقات متعدد احتمال اینکه مردم اوقات فراغت کافی داشته باشند را کم کرده است.

نکته: توجه داشته باشید که کلمه Lifestyle همیشه سرهم نوشته می شود.

نکته: به جای enough همیشه می توانید از adequate یا sufficient استفاده کنید.

128. Distress: a feeling of extreme unhappiness

پریشانی و ناراحتی شدید

Failure to balance work and leisure causes people to develop psychological distress, anxiety and depression.

عدم توانایی در ایجاد توازن بین کار و اوقات فراغت باعث می شود مردم ناراحتی های روانی، تشویش و افسردگی پیدا کنند.

Her behaviour caused his parents great distress.

رفتار او باعث شد پدر و مادرش ناراحتی شدیدی احساس کنند.

129. Unmanageable: difficult to control or deal with

غیر قابل مدیریت

*Unpleasant work or living environment would increase stress to an **unmanageable** level.*

کار یا محیط زندگی نامطلوب استرس را به اندازه غیرقابل مدیریتی افزایش می دهد.

*Censors were having to deal with an **unmanageable** number of publications.*

مسئولین سانسور باید با تعداد غیرقابل مدیریتی از نشریات روبرو می شدند.

130. Handle something: to deal with a situation or problem by behaving in a particular way and making particular decisions

از عهده چیزی برآمدن

*Of equal importance is the ability to **handle** some issues, such as time and money.*

توانایی در رودررویی با برخی مسائل مثل زمان و پول نیز اهمیتی مشابه دارد.

*A lot of people find it difficult to **handle** criticism.*

بسیاری از مردم رودررویی با انتقاد را خیلی سخت می دانند.

131. Sound (adj.): sensible and likely to produce the right results opposite poor

منطقی و معقول

The book is full of **sound** advice.

کتاب پر از نصایح معقول و کاراست.

*People under stress are advised to participate more in recreational activities, adopt a **sound** dieting habit and exercise regularly.*

به مردمی که استرس دارند پیشنهاد می شود در فعالیت های تفریحی بیشتری شرکت کرده، یک عادت غذایی معقول را اتخاذ کرده و به صورت منظم ورزش کنند.

132. Block out: to stop yourself thinking about something or remembering it.

فکری را از سر خود دور کردن

*a memory so terrible that she tried to **block it out***

خاطره ای آنقدر بد که او سعی می کرد از فکر خود دور کند.

*People should learn to **block out** worries and try to keep the effect of a challenge in life to a minimum.*

مردم باید یاد بگیرند نگرانی ها را از سر خود دور کرده و سعی کرده اثر یک چالش را در زندگی را به حداقل برسانند.

133. In moderation: if you do something in moderation, such as drinking alcohol or eating certain foods, you do not do it too much.

به حد اعتدال، به اندازه

*Eat healthy fats **in moderation**, as this correlates with decreased risk for heart disease.*

غذای سالم را به اندازه بخورید، زیرا با کم کردن خطر بیماری قلبی رابطه مستقیم دارد.

*Some people think drinking **in moderation** can prevent heart disease.*

بعضی از مردم فکر می کنند نوشیدن به اندازه می تواند مانع بیماری قلبی شود.

نکته: متضاد این عبارت to excess است. مثلاً:

Drinking is OK as long as you don't do it to excess.

134. Mineral: a substance that is formed naturally in the earth, such as coal, salt, stone, or gold. Minerals can be dug out of the ground and used.

مواد معدنی

*Eat fruits and vegetables for their high vitamin and **mineral** content.*

به دلیل داشتن ویتامین و محتوای معدنی بالا، میوه جات و سبزیجات بخورید.

*Fish is a rich source of vitamins and **minerals**.*

ماهی یک منبع غنی از ویتامین ها و مواد معدنی است.

135. Intake: the amount of food, drink etc that you take into your body

خوراک، میزان غذای دریافتی

*Eat low-fat dairy products, as they will reduce your fat **intake** while ensuring that you receive enough calcium.*

محصولات لبنی کم چرب بخورید، زیرا آنها میزان چربی دریافتی تان را کاهش می دهد درعین اینکه به شما اطمینان می دهد که میزان کلسیم کافی دریافت می کنید.

*Avoid excessive smoking and alcohol **intake**.*

از سیگار کشیدن زیاد و مصرف زیاد الکل اجتناب کنید.

136. Organic food: food that is produced without using harmful chemicals

غذاهای سالم

*Incorporate **organic foods** in your daily diet.*

غذاهای سالم را به رژیم روزانه تان وارد کنید.

People are willing to pay more for **organic food**.

مردم تمایل دارند پول بیشتری برای غذاهای سالم بدهند.

137. Rigorous: very complete, severe and strict

شدید، سخت و کامل

Enjoy **rigorous** daily activities. Both high-intensity gardening and housekeeping can exercise your body.

از فعالیت های روزانه کامل خود لذت ببرید. هم باغبانی پرتحرک و هم کارهای خانه می تواند بدن شما را نرمش دهد.

Every new drug has to pass a series of **rigorous** safety checks before it is put on sale.

هر داروی جدید باید قبل از آنکه به فروش برسد، از آزمایش های شدید و کامل بگذرد.

138. Fad: something that people like or do for a short time, or that is fashionable for a short time

مد زودگذر

Interest in organic food is not a **fad**.

علاقه به غذای سالم یک مد زودگذر نیست!

Stay away from **fad** diets. Avoid liquid diets, diet pills and other diet supplements unless you are under the supervision of a physician.

از مدهای غذایی زودگذر دوری کنید! از رژیم های مایعات، قرص های رژیمی و دیگر مکمل های رژیمی تا وقتی که زیر نظر یک پزشک نیستید جلوگیری کنید.

139. State: The physical or mental condition that someone or something is in.

حالت، شرایط

Being overweight and being underweight are not healthy **states of being**.

اضافه وزنی و وزن کم حالات سلامتی نیستند.

She was in an extremely confused **state of mind**.

او در شرایط بسیار پیچیده فکری بود.

140. Sociable: someone who is sociable is friendly and enjoys being with other people

خوش مشرب، اجتماعی

*She had her back to me and didn't seem very **sociable**.*

او به من پشت کرده بود و به نظر خیلی اجتماعی نمی رسید.

*Be **sociable** and surround yourself with people that enrich your life and make you happy.*

اطراف خود را با افرادی پر کنید که زندگی تان را پربار کرده و شما را شاد کنند.

نکته 1. برخی از زبان آموزان از social به جای sociable استفاده می کنند. هرچند این دو کلمه مترادف هستند،

social به معنی "اجتماعی" و sociable به معنی "فرد اجتماعی" است.

نکته 2. متضاد این کلمه unsociable است.

141. Cut back on: to eat, drink, or use less of something, especially in order to improve your health

کمتر خوردن و نوشیدن برای حفظ سلامتی

*Try to **cut back on** foods containing wheat and dairy products.*

سعی کنید غذاهایی را که گندم و محصولات لبنی دارند کمتر مصرف کنید.

*Try to **cut back on** a time-wasting activity like channel-surfing or surfing on Facebook.*

سعی کنید یکی از فعالیت های وقت گیر را مانند عوض کردن کانال یا جستجو در فیس بوک را کاهش دهید.

142. Unwind /Unwind/ (past: unwound): to relax and stop feeling anxious

استراحت کردن

*a beautiful country hotel that is the perfect place to **unwind***

یک هتل زیبا در اطراف شهر جای خوبی برای استراحت است.

*After work or class, head to your local yoga studio and learn how to focus your breath so that you feel all your tensions **unwind**.*

پس از کار یا کلاس، به سمت کلاس یوگای محلی خود رفته و یاد بگیرید چطور بر روی نفس تان تمرکز کنید تا

احساس کنید تمام تنش هایتان از بین می روند.

نکته: توجه داشته باشید که unwind یک فعل لازم بوده و نمی تواند مفعول بگیرد.

143. Overeating: to eat too much, or eat more than is healthy

پر خوری

*Sleeping is also a good way to prevent **overeating**.*

خواب نیز راه خوبی برای جلوگیری از پر خوری است.

*Set time aside to slowly enjoy each meal and prevent mindless **overeating**.*

وقتی را برای آرام لذت بردن از وعده های غذایی تان کنار بگذارید و از پر خوری بی فکر اجتناب کنید.

144. Boost: to increase or improve something and make it more successful

بهبتر کردن و بهبود بخشیدن چیزی

*The new resort area has **boosted** tourism.*

پاتوق جدید وضعیت توریست را بهبود بخشیده است.

*Meeting up with people who share a common interest will both get you out of the house and **boost** your sense of belonging.*

ملاقات مردمی که با شما علایق مشترک دارند هم باعث می شود از خانه بیرون بیایید هم حس شادی شما را بالا میبرد.

نکته 1: از boost میتوانید به جای "افزایش دادن" و "بهبود بخشیدن" در همه حالات برای نشان دادن موفقیت استفاده کنید.

نکته 2: عبارت state of belonging یعنی "حس شادی و راحتی در جایی"

*It's important to have a **sense of belonging**.*

145. Environmentally-friendly: earth-friendly or not harmful to the environment

سازگار با محیط زیست

*The adoption of **environmentally-friendly** equipment can reduce waste and minimise pollution.*

استفاده (اتخاذ) از تجهیزات سازگار با محیط زیست می تواند میزان پسماندها را کاهش داده و آلودگی را به حداقل برساند.

*The term '**environmentally friendly**' means making choices that are better for the environment.*

عبارت "سازگار با محیط زیست" به معنی انتخاب هایی است که برای محیط زیست بهتر باشد.

نکته 1: توجه داشته باشید که equipment به معنی "تجهیزات" همیشه همینطور به صورت مفرد به کار می رود.

نکته 2: به تفاوت این کلمات توجه داشته باشید:

Waste: به معنی "پسماند" همیشه به صورت مفرد است و برای زباله هایی بکار می رود که به عنوان اضافات مواد استفاده شده است.

Rubbish: زباله های غذا یا کاغذ و ... که دیگر قابل استفاده نیستند و دور ریخته می شوند. (همیشه مفرد است)

Garbage و Trash: معادل آمریکایی همان Rubbish است.

146. Environmentally-damaging: Harmful for the environment

مضر برای محیط زیست.

*Some large industries in the past, when asked to make their production less **environmentally-damaging**, were worried about the rise in operational costs.*

برخی از صنایع بزرگ در گذشته، وقتی از آنها خواسته می شد که فرآیندهای تولید خود را سازگارتر با محیط زیست کنند، نگران افزایش هزینه های عملیاتی می شدند.

*The government ordered to end **environmentally damaging** industries.*

دولت دستور داد تا صنایع مضر برای محیط زیست کار خود را متوقف کنند.

نکته: کلمه production به معنی "پروسه تولید" و product به معنی "محصول" است.

147. Pay off: if something you do pays off, it is successful or has a good result:

جواب دادن، نتیجه موفق دادن.

Teamwork paid off.

کار تیمی نتیجه موفقیت داشت.

We put a lot of hard work, and that's really starting to pay off now.

ما کار سختی انجام دادیم و الان آن دارد به موفقیت تبدیل می شود.

148. Revamp: to renovate, revise, or restructure

بازسازی کردن و بهبود بخشیدن

Many older companies are revamping their image.

بسیاری از کمپانی های قدیمی در حال بازسازی ظاهر خود هستند.

More money is needed to revamp the environment.

به پول بیشتری برای بازسازی محیط زیست نیاز است.

149. Degradation: the process by which something changes to a worse condition

فرسایش، تخریب

Environmental degradation has been recognised as one of the main challenges that people have to overcome in the 21st century.

تخریب محیط زیست به عنوان یکی از چالش های اصلی به شمار می رود که مردم در قرن 21 باید بر آن غلبه کنند.

The report speaks of extensive environmental degradation caused by high population growth.

گزارش حاکی از فرسایش شدید محیط زیست ایجاد شده به خاطر رشد جمعیت است.

150. Deterioration: Becoming worse.

بدتر شدن، زوال

The rapid deterioration of environment is believed to impose a severe threat on people's survival in the years ahead.

باور بر آن است که فرسایش سریع محیط زیست یک تهدید جدی را برای بقای افراد در سالهای بعد بوجود می آورد.

Air quality is rapidly deteriorating in our cities.

کیفیت هوا در شهرهای ما به سرعت در حال بدتر شدن است.

نکته: به جای عبارت "سالهای بعد" می توانید از ترکیب *in the years ahead* استفاده کنید.

151. Use up: to use all of something.

چیزی را تمام کردن، همه چیزی را استفاده کردن

*He has **used up** all the hot water.*

او تمام آبگرم را استفاده کرد.

*Air travel should be restricted because it causes serious pollution and will **use up** the world's resources.*

مسافرت هوایی را باید به خاطر اینکه آلودگی های جدید ایجاد کرده و منابع جهان را استفاده می کند محدود کنیم.

نکته: به خاطر داشته باشید که از کلمه travel در حالت اسم (غیرقابل شمارش) فقط وقتی منظور آن نوع مسافرتها است استفاده کنید. مثلاً مسافرت هوایی، مسافرت زمینی، مسافرت راه دور ...

152. Noise pollution: very loud or continuous noise which is considered unpleasant and harmful to people

آلودگی صوتی

*Although it is difficult to measure the actual impact of **noise pollution** on people's everyday lives, its ability to increase the anxiety and levels of annoyance has been confirmed.*

اگرچه اندازه گیری تاثیر واقعی آلودگی صوتی بر روی زندگی روزمره مردم سخت است، اما توان آن در افزایش اضطراب و سطح ناراحتی ها به تایید رسیده است.

*Our survey revealed a **noise pollution** impact on the community.*

نظرسنجی ما حاکی از تاثیر آلودگی صوتی بر روی جامعه بود.

نکته 1: در نوشته های خود، به عنوان مثال در شروع Task1 می توانید از reveal به جای show استفاده کنید. مثلاً:
The graph reveals...

نکته 2: توجه کنید که تنها عبارت معادل آلودگی صوتی همین noise pollution است زیرا گاهی دیده شده است که زبان آموزان از ترکیبی مانند sound pollution هم استفاده می کنند.

153. The neighborhood: the area around you or around a particular place, or the people who live there.

همسایگی

*Be quiet! You'll wake up **the whole neighbourhood!***

ساکت باش! اینطوری کل همسایه ها را بیدار می کند!

*To those living in **the neighborhood** of an airport, noise created by aircrafts is a headache.*

برای کسانی که در همسایگی فرودگاه زندگی می کنند، سروصدای ایجاد شده توسط هواپیماها یک سردرد به حساب می آید.

نکته: توجه داشته باشید که این کلمه با the به معنی همسایگی و بدون the به معنی محیط شهری می باشد.

She grew up in a quiet neighborhood of Boston.

154. Replace something with something: to remove someone from their job or something from its place, and put a new person or thing there

چیزی را جایگزین چیز دیگر کردن

*By **replacing** old engines **with** cleaner ones, people can mitigate the environmental impact caused by flying.*

با جایگزین کردن موتورهای قدیمی با موتورهای پاک تر، مردم می توانند میزان تاثیر زیست محیطی ایجاد شده توسط پروازها را کاهش دهند.

*They **replaced** the permanent staff **with** part-timers.*

آنها کارمندان ثابت را با کارمندان پاره وقت جایگزین کردند.

155. Optimal: the best or most suitable

بهینه

*People should make adjustments and improvements wherever appropriate to ensure the **optimal** use of this form of travel.*

مردم میتوانند جایی که مناسب باشد، تغییرات و بهینه سازی هایی را انجام داده تا از استفاده بهینه از این نوع مسافرت ها اطمینان حاصل کنند.

*To make the **optimal** decision, I scan as many as possible of the various alternatives.*

برای رسیدن به بهینه ترین تصمیم، من تمام گزینه های مختلف را تا حد امکان بررسی می کنم.
نکته: توجه داشته باشید که کلمه use در حالت فعل با Z و در حال اسم با S تلفظ می شود.

156. Restriction: a rule or law that limits or controls what people can do

محدودیت

*Some people believe that **restrictions should be imposed on air travel.***

برخی مردم بر این باورند که محدودیت هایی باید برای مسافرت های هوایی اعمال شود.

*The law **imposed new financial restrictions on private companies.***

قانون محدودیت های مالی جدیدی را بر روی شرکت های خصوصی تحمیل کرد.

نکته: این عبارت معمولاً به صورت *impose/place restrictions on something* استفاده می شود.

157. Fossil fuels: a fuel such as coal or oil that is produced by the very gradual decaying of animals or plants over millions of years.

سوخت فسیلی

*Environmentalists would like to see **fossil fuels** replaced by renewable energy sources.*

طرفداران محیط زیست به دنبال روزی هستند که منابع انرژی تجدید شونده جایگزین سوخت های فسیلی شوند

*In the USA around 71% of electricity is produced by burning **fossil fuels.***

در آمریکا تقریباً 71 درصد از الکتریسته از سوختن سوخت های فسیلی تولید می شوند.

158. Greenhouse gas: a gas that is thought to trap heat above the Earth and cause the greenhouse effect.

گازهای گلخانه ای

*Burning coal or other fuels emits **greenhouse gases** and pollution in the environment.*

سوزاندن زغال سنگ و سوخت های دیگر، گازهای گلخانه ای و آلودگی در محیط زیست ایجاد می کنند.

*But it might contribute to global warming because methane is a powerful **greenhouse gas.***

اما ممکن است سبب گرمای جهانی شود زیرا متان یک گاز گلخانه ای قوی است.

159. Renewable energy: renewable energy replaces itself naturally, or is easily replaced because there is a large supply of it.

انرژی تجدیدپذیر

***Renewable energy** such as solar power*

انرژی تجدید پذیر مانند نیروی خورشیدی

*An industry based on **renewable resources***

صنعتی مبتنی بر منابع تجدید پذیر

*By using **renewable energy** as the primary power source, the reduction of pollution per household would be equivalent to that of planting 400 trees.*

با استفاده از انرژی تجدید پذیر به عنوان منبع قدرت اولیه، کاهش آلودگی به ازای هر خانوار معادل کاشت 400 درخت است.

160. Carpool: if a group of people carpool, they travel together to work, school etc in one car and share the cost

مسافرت چند سرنشینی

*Organize a **carpool** for work or school.*

برای رفتن به مدرسه یا کار با هم هماهنگ کنید که از یک ماشین استفاده کنید.

*We should encourage more people to **carpool**.*

باید مردم را برای مسافرت های چند سرنشینه تشویق کنیم.

نکته: این کلمه همانطوریکه در دو مثال بالا می بینید هم اسم است و هم فعل.

161. Be hard on something: to have a bad effect on something

اثر بدی داشتن بر روی...

*Standing all day is very **hard on** the feet.*

سرپا ایستادن در کل روز اثر بدی بر روی پا دارد.

*Plan your errands to avoid going around in circles. This will use more gas and waste time. Short distance errands **are hard on** your car and the environment.*

مسافرت های داخلی خود را طوری برنامه ریزی کنید که بیهوده دور خود نچرخید. این کار باعث استفاده از سوخت بیشتر و هدر رفتن زمان می شود. مسافرت های راه نزدیک هم برای اتومبیل تان و هم برای محیط زیست مضر است.

نکته: عبارت go around in circles یعنی "دور خود بی هدف چرخیدن".

162. Dispose of something: to get rid of something, especially something that is difficult to get rid of.

امهائ چیزی، از شر چیزی خلاص شدن

*Make sure **to dispose of** anything you discard.*

اطمینان حاصل کنید که چیزهایی که دور می ریزید را امهائ می کنید.

163. Leftover something: remaining after all the rest has been used, taken, or eaten

باقیمانده، پسماند

*If you have any **leftover** notebooks from the previous years, use them as rough books instead buying new ones.*

اگر دفترهای اضافه از سالهای قبل دارید، از آنها به عنوان دفتر چکنویس به جای خرید دفترهای جدید استفاده کنید.

*Take all your **leftover** bottles to be recycled.*

تمام بطری های باقیمانده خود را برای بازیافت ببرید.

نکته: leftover به عنوان صفت قبل از یک اسم استفاده می شود.

164. Pesticide: a chemical substance used to kill insects and small animals that destroy crops

آفت کش

*Don't use pesticides. **Pesticides** kill hundreds of birds and other animals per year.*

از آفت کش ها استفاده نکنید. آفت کش ها صدها پرنده و حیوانات دیگر را در سال می کشند.

*A lake in the country can be affected by **pesticides** released thousands of miles away.*

یک دریاچه در روستا می تواند به خاطر آفت کش هایی که هزاران مایل آنطرف تر رها شده اند، تاثیر بپذیرد.

165. Fertilizer: a substance that is put on the soil to make plants grow

کود

*If you do apply chemical **fertilizer**, apply no more than is really necessary.*

از کودهای شیمیایی استفاده می کنید، آنها را از میزان مورد نیاز واقعی بیشتر استفاده نکنید.

***Fertilizer** encourages weeds as well as crops to grow.*

کودها به غیر از محصولات کشاورزی باعث تحریک و رشد علف های هرز هم می شوند.

166. Destructive: causing damage to people or things

مخرب

There is a growing concern about the **destructive** effects of global warming and other environmental problems.

نگرانی رو به افزایشی درباره اثرات مخرب گرم شدن جهانی و مشکلات زیست محیطی دیگر وجود دارد.

The **destructive** side-effects of pesticides are now well known.

اثرات جانبی مخرب آفت کش ها درحال حاضر شناخته شده هستند.

167. Obsession with: an extreme unhealthy interest in something or worry about something, which stops you from thinking about anything else

عقده، علاقه ناسالم

People's **obsession with** car use contributes greatly to greenhouse gas emission.

علاقه ناسالم افراد به استفاده از ماشین به میزان زیادی سبب انتشار گازهای گلخانه ای می شود.

an unhealthy **obsession with** being thin

یک علاقه ناسالم به لاغری

168. Cure-all: something that people think will cure any problem or illness

علاج هر درد، راهکار قطعی

Car manufacturers should be forced to produce hybrid cars or cars powered by renewable clean energy resources as a **cure-all** for car emission problems.

تولیدکنندگان ماشین باید مجبور شوند به عنوان راه حلی برای مشکلات انتشار گازهای سمی، ماشین های هایبرید و یا ماشین هایی که توسط منابع انرژی تجدیدپذیر کار می کنند تولید کنند.

Investment is not a **cure-all** for every economic problem.

سرمایه گذاری یک راه حل قطعی برای حل هر مشکل اقتصادی نیست.

169. Habitat: the natural home of a plant or animal.

محل زندگی

The gorilla's natural **habitat** in Africa.

محل زندگی طبیعی گوریل در آفریقا

Further building development would threaten natural **habitats**.

توسعه ساخت و ساز محل زندگی طبیعی را تهدید می کند.

170. Endangered species: a type of animal that is likely to stop existing completely, for example because of hunting, pollution, or humans damaging its habitat.

گونه های در معرض خطر

*The panda is classed as an **endangered species**.*

پاندا به عنوان یک گونه در معرض خطر طبقه بندی می شود.

*Zoos keep many **endangered species** and those that are less rare.*

باغ وحش ها گونه های در معرض خطر و آنهایی که نادرتر هستند را نگهداری می کنند.

171. Extinction: a situation in which all of a type of animal die and there are no more left.

The white rhino is close to extinction.

انقراض

*Species in **danger of extinction***

گونه های در معرض انقراض

*The breed was **on the verge of extinction**.*

این گونه در معرض انقراض است.

*Many endangered species now **face extinction**.*

گونه های در معرض خطر در حال حاضر با انقراض مواجه هستند.

نکته: وقتی می گوئیم چیزی در verge of/edge of/brink of something است یعنی در معرض آن است:

Jess seemed on the verge of tears.

172. Desertification: technical the process by which useful land, especially farmland, changes into desert because of climate change or overgrazing.

بیابان زایی

*Farming is leading to the **desertification** of large areas of the planet.*

کشاورزی منجر به بیابان زایی بخش وسیعی از کره زمین می شود.

173. Deforestation: a situation in which most of the trees in an area are cut down or destroyed, resulting in great damage to the environment.

جنگل زدایی

***Deforestation** has been shown to cause floods and drought.*

نشان داده شده است که جنگل زدایی باعث سیل و خشکسالی می شود.

*Some parts of tropical America have seen over 70% **deforestation**.*

بخش هایی از آمریکای استوایی با 70٪ از بین رفتن جنگل ها روبرو شده اند.

174. Overpopulation: a situation in which too many people live in a particular place.

جمعیت بیش از اندازه

*A consequence of the **overpopulation** has been the high incidence of malnutrition and communicable diseases.*

یکی از نتایج جمعیت بیش از اندازه وقوع سوء تغذیه و بیماری های مسری است.

*Efforts to reduce **overpopulation***

تلاش هایی برای کاهش جمعیت

*Our **overpopulated** cities*

شهرهای با جمعیت بیش از اندازه ما

175. GM (genetically modified): genetically modified foods or plants have had their genetic structure changed so that they are not affected by particular diseases or harmful insects:

غذاهای اصلاح شده ژنتیکی

*trials of **GM** crops in Europe*

آزمایش محصولات اصلاح شده ژنتیکی در اروپا

*Many consumers do not want to eat **genetically modified** food.*

بسیاری از مصرف کنندگان نمی خواهند غذاهای اصلاح شده ژنتیکی مصرف کنند.

176. Unpredictable: changing a lot so it is impossible to know what will happen

پیش بینی نشده

*Farming is exposed to the influence of **unpredictable** events like natural disasters.*

کشاورزی در معرض تاثیر رویدادهای پیش بینی نشده مانند فجایع طبیعی است.

*One worry is that genetic engineering could have **unpredictable** results.*

یکی از نگرانی ها آن است که مهندسی ژنتیک ممکن است نتایج غیرقابل پیش بینی داشته باشد.

177. Incompatible (with): two things that are incompatible are of different types and so cannot be used together

ناسازگار با

*Most fertilizers are organic and free of ingredients **incompatible with** the environment.*

بیشتر کودها ارگانیک بوده و عاری از مواد ناسازگار با محیط زیست هستند.

*The laser printer is **incompatible with** the new computer.*

پرینتر لیزری با کامپیوتر جدید ناسازگار است.

178. Reserve of: a supply of something kept to be used if it is needed

ذخیره...

*The **reserve** of water in the world is not infinite.*

ذخایر آب در دنیا بی انتها نیست.

*The known **reserves** of coal undoubtedly are sufficient to last for centuries at present consumption rates.*

ذخایر شناخته شده زغال سنگ بدون شک با میزان مصرف فعلی برای قرن ها کافی است.

179. Pollution: harmful chemicals, gases, or waste materials from factories, cars, etc, that have gone into the air, land, or water

آلودگی

*high **pollution** levels*

سطوح بالای آلودگی

*chemicals that **pollute** the environment*

مواد شیمیایی که محیط زیست را آلوده می کند.

*the city's heavily **polluted** air*

هوای بسیار آلوده شهر

*Companies face heavy fines for discharging **pollutants** into water supplies.*

شرکت ها برای ریختن مواد آلاینده به منابع آب با جریمه های سنگین روبرو می شوند.

180. Soil erosion: the process by which soil is gradually destroyed by wind or rain.

فرسایش خاک

*Use of the land in such a way as to cause excessive **soil erosion**.*

استفاده از خاک طوری که باعث فرسایش بیش از اندازه خاک شود.

181. Advertising: the activity or business of advertising things on television, in newspapers etc.

صنعت تبلیغات

*The impacts of **advertising** on children have become an area of focus in these years.*

اثرات تبلیغات روی کودکان یک مسئله مهم در این سالها شده است.

*a career in **advertising***

شغلی در صنعت تبلیغات

نکته: advertising "صنعت تبلیغات" است و غیرقابل شمارش اما advertisement به معنی آگهی و تبلیغ است و می تواند جمع شود.

182. Exaggerated: emphasized

اغراق شده

*The danger had been greatly **exaggerated**.*

در بزرگی خطر بسیار زیاد اغراق شده بود.

*One of the main features of advertisements is giving products an **exaggerated** account.*

یکی از مهمترین مشخصه های تبلیغات بزرگنمایی آن است.

نکته 1: به املای کلمه advertisement توجه کنید بعضی از زبان آموزان آنرا اشتباه می نویسند: ~~advertisement~~

نکته 2: *give an account of something* یا *give something a ... account* یعنی توضیحی یا توصیفی از چیزی دادن. درحالت دوم می توانید از یک صفت در جای خالی استفاده کنید که در مثال از صفت exaggerated استفاده شده است.

183. Attribute: a quality or feature, especially one that is considered to be good or useful:

صفات خوب

*What **attributes** should a good product have?*

یک محصول خوب باید چه صفاتی داشته باشد؟

Advertisers tend to stress those **attributes** of a product that are likely to be valued by young consumers, while playing down others.

تبلیغات چنان سعی می کنند بر روی صفاتی از یک محصول تاکید کنند که احتمالاً برای مشتریان جوان ارزش دارند، و این درحالی است که صفات دیگر را بی اهمیت جلوه می دهند.

نکته: عبارت play down the importance/significance of something به معنی "کم اهمیت جلوه دادن چیزی است" و متضاد آن play up می باشد.

The White House spokeswoman tried to play down the significance of the event.

184. Susceptible to: likely to suffer from a particular illness or be affected by a particular problem

در معرض چیزی بودن

*Young viewers are **susceptible to** the effects of a commercial, leading directly to their buying decisions.*

تماشاچیان جوان در معرض یک تبلیغ هستند که مستقیماً منجر به تصمیم آنها برای خرید می شود.

*Older people are more **susceptible to** infections.*

افراد پیر بیشتر در معرض عفونت هستند.

185. Branded: a branded product is made by a well-known company and has the company's name on it

مارکدار (همیشه بعد از آن اسم می آید)

*Children are more concerned with a particular label and **branded** products than adults.*

کودکان بیش از بزرگسالان بیشتر درگیر یک لیبل خاص و یا محصولات مارکدار هستند.

186. Take something into consideration: to remember to think about something important when you are making a decision or judgment.

چیزی را در نظر گرفتن

*Young adults seldom **take into consideration** the function and practical values of those products.*

جوانان به ندرت عملکرد و ارزش عملی محصولات را در نظر می گیرند.

*We will **take your recent illness into consideration** when marking your exams.*

ما مریضی اخیر شما را در نمره دادن به امتحانات شما در نظر می گیریم.

187. To grab someone's attention: to get someone's attention

توجه کسی را جلب کردن

*The book is full of good ideas to **grab** your students' **attention**.*

کتاب پر از ایده های خوب برای جلب کردن توجه دانشجویان است.

*As children grow up, they will make better judgments about those tactics advertisers use to **grab** their **attention**.*

وقتی کودکان بزرگ می شوند، آنها قضاوت بهتری نسبت به تکنیک هایی که تبلیغات چپان برای جلب کردن توجه شان بکار می برند، خواهند داشت.

188. Receptive to: willing to consider new ideas or listen to someone else's opinions

پذیرای...

*Adults are less **receptive to** attention-grabbing advertising messages.*

بزرگسالان کمتر پذیران پیام های جذاب تبلیغات هستند.

*a workforce that is **receptive to** new ideas*

نیروی کاری که پذیرای ایده های جدید است

189. Liable for: legally responsible for the cost of something

مسئول...

*People who are **liable for** income tax at a higher rate...*

افرادی که مسئول بالا رفتن مالیات بر درآمد هستند...

*Advertising is **liable for** children's impulsive purchases.*

صنعت تبلیغات مسئول خریدهای بدون فکر بچه هاست.

نکته 1: to be liable to یعنی "احتمال داشتن" خصوصاً وقتی پس از آن یک فعل طبیعی و یا رفتاری باشد.

The car is liable to overheat on long trips.

نکته 2: وقتی می گوئیم کسی یا چیزی Impulsive است یعنی ناگهان و بدون در نظر گرفتن ریسک کاری را انجام می دهد.

Rosa was impulsive and sometimes regretted things she'd done.

190. Misguided: misled

گمراه شده

Children in this way are **misguided** to make a purchase.

کودکان بدین ترتیب برای خرید کردن خود گمراه می شوند.

Don't be **misguided** by the attractive messages of advertisements.

با پیام های جذاب تبلیغات گمراه نشوید.

191. Manipulate someone to do something: to make someone think and behave exactly as you want them to, by skilfully deceiving or influencing them.

کسی را برای انجام کاری یا رفتاری اغوا کردن.

Advertising is criticised on the grounds that it can **manipulate** consumers to follow the will of the advertiser.

صنعت تبلیغات به خاطر اینکه می تواند مشتریان را به پیروی کردن از خواست تبلیغ کنندگان اغوا کند مورد انتقاد قرار می گیرد.

He was one of those men who **manipulated** people.

او یکی از مردانی بود که مردم را اغوا کرد.

نکته: به جای "بخاطر اینکه" می توانید از ترکیب "On the grounds that" استفاده کنید.

192. Turnover: the rate at which a particular kind of goods is sold

میزان فروش

Advertising guarantees the high **turnover rate** of the manufactured goods.

تبلیغات درصد بالای فروش کالاهای تولیدی را تضمین می کند.

193. Inferior: not good, or not as good as something else

کم کیفیت

With advertising, consumers can easily distinguish **inferior** products from quality.

با تبلیغات، مشتریان می توانند به راحتی محصولات کم کیفیت را از محصولات باکیفیت تمییز دهند.

Inferior health-care facilities

امکانات بهداشتی کم کیفیت.

194. Be vulnerable to something: someone who is vulnerable can be easily harmed or hurt

آسیب پذیر

*An existing brand is **vulnerable to** any new entrant.*

یک برند موجود نسبت به برند تازه وارد آسیب پذیر است.

*Babies **are extremely vulnerable to** infections.*

نوزادان نسبت به عفونت ها بسیار آسیب پذیر هستند.

195. Impulsive: someone who is impulsive does things without considering the possible dangers or problems first

کسی که بدون فکر و آنی تصمیم می گیرد

*Banners, signs, flags and other visuals turn shoppers into **impulsive** buyers.*

بنرها، علائم، پرچم ها و دیگر آیتم های بصری، مشتریان را به خریداران آنی تبدیل می کنند.

*She's so **impulsive** - she saw the house for the first time and said she'd buy it straight away.*

او بسیار بی فکر و آنی است - او خانه را برای اولین بار دید و بی درنگ آن را خرید.

196. Dominate: to control someone or something or to have more importance than other people or things

چیره شدن

*Despite boosting the sales of a product or service, advertising cannot make any product or service **dominate** the market.*

علیرغم بالا بردن فروش یک محصول یا خدمات، تبلیغات نمی توانند باعث شوند یک محصول به بازار چیره شوند.

*The industry is **dominated** by five multinational companies.*

صنایع تحت سیطره پنج کمپانی چندملیتی هستند.

197. Promotion: an activity intended to help sell a product, or the product that is being promoted

تبلیغ محصول

*Advertising is well-known as a method of **promotion**.*

تبلیغات به عنوان متدی برای بالا بردن فروش یک محصول شناخته شده است.

*a winter sales **promotion***

نکته:

Sale به معنی "فروش" بوده و اسم است (هم مفرد است و هم جمع می شود). مثلاً می گوئیم:

The use and sale of marijuana is illegal.

Sales of automobiles are up this year.

وقتی می خواهیم بگوئیم چیزی را "در زمان حراج خریدم" باید از حرف اضافه in استفاده کنیم، یعنی In a sale.

Sell فعل است و به معنی فروختن استفاده می شود. گذشته و قسمت سوم این فعل sold است.

Sales هم به معنی "میزان فروش" است.

Britain's retail sales (=all the things sold to the public in shops) jumped 3.2 percent in April.

198. Soar: to increase quickly to a high level

افزایش دادن، افزایش یافتن

*Advertising is the main tool for **soaring** sales of some products and services.*

تبلیغات مهمترین وسیله برای بالا بردن فروش برخی محصولات و خدمات هستند.

*The price of petrol has **soared** in recent weeks.*

قیمت سوخت در چند هفته اخیر افزایش یافته است.

199. Target: to make something have an effect on a particular limited group or area

هدف قرار دادن

*The advertisement was designed to **target** a mass audience.*

تبلیغات برای هدف قرار دادن مخاطبین زیادی طراحی شده بود.

***Targeting** the buyers that are doubtful of worried about health, advertisers encourage them to think that they are threatened by health problems.*

با هدف قرار دادن مشتریانی که نگران سلامتی شان هستند، تبلیغات چنان آنها را تشویق می کنند که چنین فکر کنند آنها با مشکلات سلامتی تهدید می شوند.

نکته: همانطوریکه می بینید این فعل به این معنی نیاز به حرف اضافه ندارد.

200. Disregarding: ignoring

صرفنظر از

*The audience expects an immediate positive outcome – **disregarding** other solutions.*

مخاطبین انتظار دارند – صرفنظر از راه حل های دیگر، یک نتیجه مثبت آنی داشته باشند

*We got to the airport in time – **disregarding** the tickets we got because of passing red lights.*

ما صرفنظر از جریمه هایی که به خاطر رد کردن چراغ قرمز گرفتیم، به موقع به فرودگاه رسیدیم.

201. Best-seller: a popular product, especially a book, which many people buy

پرفروش

*His new book went straight to number one on the **best-seller** list.*

کتاب جدید او مستقیم به مقام اول لیست پرفروش ها رسید.

*Adverting also creates a **best-seller** image for a newly-marketed product.*

تبلیغات همچنین یک تصویر از پرفروش بودن را برای یک محصول تازه وارد به بازار ایجاد می کنند.

202. Tempt: to try to persuade someone to do something by making it seem attractive

وسوسه کردن

*The audience is **tempted** to buy the product in the hope that they can become participants of a fad.*

مخاطبین وسوسه می شوند محصول را به امید آنها نیز بخشی از شرکت کنندگان یک مد شوند بخرند.

*It would take a lot of money to **tempt** me to quit this job.*

پول زیادی لازم است تا من وسوسه شوم این شغل را ترک کنم.

203. Spur: to encourage someone or make them want to do something

کسی را تشویق کردن

*They might not actually need to make purchases, but advertising **spurs** them to do so.*

آنها ممکن است واقعا نیاز نداشته باشند چیزی را بخرند، اما تبلیغات آنها را تشویق می کنند این کار را انجام دهند.

*The coach who **spurred** him on to Olympic success.*

مربی که او را تشویق کرد تا به موفقیت در المپیک برسد.

204. Stay alert: giving all your attention to what is happening, being said etc

هوشیار بودن

*People should **stay alert** to the influence advertising has on their decision making.*

مردم باید در مورد تاثیری که تبلیغات بر روی تصمیم گیری آنها دارد هوشیار باشند.

*Taking notes is one of the best ways to **stay alert** in lectures.*

نوت برداشتن یکی از بهترین روش های هوشیار بودن در سخنرانی هاست.

205. Acquisitive: wanting to have and keep a lot of possessions

مال اندوز

*We live in a materialistic society and are trained from our earliest years to be **acquisitive**.*

ما در یک جامعه مادی گرا زندگی می کنیم و از اولین سالهای عمل یاد گرفته ایم که مال اندوز باشیم.

*It is normal for children to be very **acquisitive**.*

برای کودکان عادی است که مال اندوز باشند.

206. Keep up with: try to have the same new, impressive possessions that other people have

چشم و هم چشمی کردن، سعی در رسیدن به کسی

*Today, we spend the whole of our lives **keeping up with** our neighbors and our family.*

امروزه ما همه زندگی مان را بر روی این می گذاریم که خودمان را به همسایه ها و خانواده مان برسانیم.

*Jack's having trouble **keeping up with** the rest of the class.*

جک مشکل دارد که خودش را به بقیه کلاس برساند.

نکته: اصل این اصطلاح keep up with the Joneses است که در نوشته ها معمولاً به جای the Joneses از کلمات

دیگر استفاده می شود.

207. Affluent: having plenty of money, nice houses, expensive things etc

ثروتمند، غنی

*It is not only **affluent** societies that people are obsessed with the idea of buying new things.*

فقط در جوامع ثروتمند نیست که مردم درگیر ایده خرید چیزهای جدید هستند.

*As people become more **affluent**, so their standard and style of living improves.*

208. Consumer goods: goods that people buy for their own use, rather than goods bought by businesses and organizations

کالاهای مصرفی

Consumer goods are desirable everywhere.

کالاهای مصرفی امروزه همه جا طرفدار دارند.

The internal market for consumer goods was too small.

بازار داخلی برای کالاهای مصرفی خیلی کوچک بود.

نکته: توجه داشته باشید که کلمه goods به معنی "کالاهای فروشی" همیشه به صورت جمع به کار می روند و به معنی مفرد از آنها نمی توان استفاده کرد. در حال مفرد می توانید از product به همین معنی استفاده کنید.

از ترکیب های معروف دیگر این کلمه می توان به موارد زیر اشاره کرد:

Industrial goods (کالاهای صنعتی) – *Manufactured goods* (کالاهای تولیدی)

Household goods (کالاهای مصرفی در خانه) – *Electrical goods* (کالاهای برقی)

209. Set out to do something: to start doing something or making plans to do something in order to achieve a particular result

کاری را با منظور خاصی شروع کردن

Modern industry deliberately sets out to create new markets.

صنایع مدرن از روی عمد بازارهای جدید را شروع می کنند.

Salesmen who deliberately set out to defraud customers

فروشنده گانی که عمداً شروع به کلاهبرداری از مشتریان می کنند.

210. Last: to continue to exist, be effective, or remain in good condition for a long time.

دوام آوردن

Gone are the days industrial goods were made to last forever.

آنها روزها که کالاهای صنعتی طوری ساخته می شدند که برای همیشه کار کنند رفته اند.

This good weather will not last.

این هوای خوب دوام نخواهد آورد.

211. Built-in obsolescence: when a product is designed so that it will soon become unfashionable or impossible to use and will need replacing.

از مد افتادگی برنامه ریزی شده

"Built-in obsolescence" means goods are made to be discarded in a short period of time.

از مد افتادگی برنامه ریزی شده یعنی کالاها طوری ساخته می شوند که در مدتی کوتاه دور انداخته شوند.

نکته: هدف از یادگیری این کلمه و کلمات مشابه این است که عبارات و اصطلاحاتی به روز را بیاموزید. استفاده از این عبارات در Speaking و Writing نشان می دهد تا چه حد شما درگیر مطالب و عبارات روز هستید.

212. Replacement: when you get something that is newer or better than the one you had before

تعویض، جایگزین

No sooner have you acquired this year's model than you are thinking about its replacement.

هنوز مدل امسال را نخریدید که باید به فکر جایگزین آن باشید.

They asked Barbara to stay on until they could find a suitable replacement for her.

او از باربارا خواست تا وقتی یک جایگزین مناسب برای او پیدا شود بماند.

نکته: عبارت No sooner ...than ... یعنی هنوز کاری انجام نشده کار دیگر انجام میشود. مثلا:

No sooner had he sat down than the phone rang.

هنوز نشسته بود که تلفن زنگ زد.

توجه داشته باشید که جمله اول در این عبارت باید به صورت invert شده (سئوالی) باشد.

213. The brain drain: a movement of highly skilled or professional people from their own country to a country where they can earn more money

فرار مغزها

New recruiting tactics have led to the brain drain.

تکنیک های جدید استخدامی باعث بوجود آمدن فرار مغزها شد.

There has been a major brain drain of senior staff.

214. Customer Services: the part of a company or business that deals with questions, problems etc that customers have.

خدمات مشتری

Good customer service is the lifeblood of any business.

خدمات خوب مشتری نیروی حیاتی هر تجارتی است.

Customer service is the provision of service to customers before, during and after a purchase.

خدمات مشتری عبارت است تمهید خدمات به مشتریان قبل، در حین و پس از یک خرید.

نکته 1: وقتی می گوئیم چیزی lifeblood است یعنی بسیار مهم است.

Communication is the lifeblood of a good marriage.

نکته 2. کلمه Purchase در حالت اسم به معنی "عمل خرید" و یا خود "کالای خریداری شده" است. در حالت فعل

هم می توانید از این کلمه دقیقاً به جای buy استفاده کنید.

215. After-sales service: help that a company gives to customers in the period after they have bought a product, for example repairing any faults in the product or giving advice on how to use it

خدمات پس از فروش

After-sales service refers to the service a customer is entitled to after purchasing something.

خدمات پس از فروش به خدماتی گفته می شود که پس از خرید چیزی مشتری مستحق آن است.

216. Unsatisfied: not pleased because you want something to be better.

ناراضی

Unsatisfied consumers

مشتریان ناراضی

*If the customer is **unsatisfied** with their purchase for any reason, they may get a refund or replacement.*

اگر یک مشتری از خرید خود به هر دلیلی ناراضی باشد، ممکن است پول خود را پس گرفته و یا آنرا با چیزی دیگر تعویض کند.

نکته 1: حرف اضافه این کلمه with است. مثلاً unsatisfied with یعنی ناراضی از.

نکته 2: توجه کنید که کلمه dissatisfied نیز دقیقاً به همین معنی استفاده می شود.

217. Globalisation: the process of making something such as a business operate in a lot of different countries all around the world, or the result of this.

جهانی سازی

Globalization is a catch-all term that refers to any activity that involves many countries.

جهانی سازی یک عبارت فراگیر است که به هر فعالیتی که بسیاری از کشورها را درگیر می کند اطلاق می شود.

The increasing globalization of business makes cross-cultural skills mandatory.

جهانی سازی روبه افزایش تجارت، وجود مهارت های چندفرهنگی را ضروری می سازد.

نکته: **cross-cultural** یا **multicultural** یعنی چندفرهنگی

218. Transnational: involving more than one country or existing in more than one country.

چندملیتی

The dramatic increase in transnational travel in recent years has had potential impacts on countries.

افزایش چشمگیر در مسافرت های چندملیتی در سالهای اخیر تأثیرات بالقوه ای بر روی کشورها داشته است.

Due to transnational industrialization the export capacity of both countries increased.

به خاطر صنعتی شدن چندملیتی، ظرفیت صادرات دو کشور افزایش یافت.

219. Mutual: mutual feelings such as respect, trust, or hatred are feelings that two or more people have for each other

متقابل

Nations can live together with mutual trust.

ملت ها به وسیله یک اعتماد متقابل می توانند با یکدیگر زندگی کنند.

Mutual respect is necessary for any partnership to work.

احترام متقابل برای مشارکت در کار مهم است.

220. Inhabitants: one of the people who live in a particular place.

ساکنین

*International travels would never bring conflict because visitors and **local inhabitants** are economically motivated.*

مسافرت های بین المللی باعث تنش نمی شوند زیرا ویزیتورها و ساکنین محلی از نظر اقتصادی انگیزه پیدا میکنند.
*a city of six million **inhabitants***

شهری با شش میلیون ساکن

نکته: به تفاوت این کلمات دقت کنید:

inhabitants یک شهر، کشور یا یک منطقه، افرادی هستند که در آنجا زندگی می کنند.

local inhabitants/local residents/local population (و یا به صورت غیررسمی **locals**) به افرادی که در

یک شهر یا روستا زندگی می کنند اطلاق می شود.

Population کلمه ای است که به جمعیت افرادی که در یک منطقه، شهر یا کشور خاص زندگی می کنند اطلاق

می شود.

*Just ten years ago the town had only 12,000 **inhabitants**.*

*The **local residents** are against the motorway proposal.*

*Half the world's **population** doesn't have enough to eat.*

221. Win over someone: to get someone's support or friendship by persuading them or being nice to them

پشتیبانی کسی را کسب کردن

*Foreigners should learn the culture of a country before **winning over** the local people.*

خارجیان باید فرهنگ یک کشور را بیاموزند تا بتوانند پشتیبانی مردم محلی آنجا را داشته باشند.

*We'll be working hard over the next ten days to **win over** the undecided voters.*

ما ده روز آینده سخت کار خواهیم کرد تا پشتیبانی رای دهندگانی که هنوز تصمیم خود را نگرفته اند کسب کنیم.

222. Relation: official connections between countries, companies, organizations etc

ارتباط

***Relations** between the two countries have improved recently.*

ارتباطات بین دو کشور اخیراً بهبود یافته است.

Relations between workers and management are generally good.

ارتباطات بین کارکنان و مدیریت به صورت کلی خوب است.

نکته: به تفاوت این کلمات دقت کنید:

Relation: (1) ارتباط بین یک شخص با چیز یا کس دیگر (2) افراد خانواده (به این معنی با relative مترادف است)

*We've been studying the **relation** between gender and income.*

*She took me back home to meet all her friends and **relations**.*

Relationship: رفتار یا احساس بین دو شخص، گروه یا کشور

*What kind of **relationship** did you have with your father?*

*Successful companies know the importance of establishing good **relationships** with their customers.*

Relations (همیشه به صورت جمع): ارتباط یا رفتار متقابل رسمی بین دو گروه یا دو کشور

***Relations** between the two countries have steadily deteriorated in recent years.*

*The police are making great efforts to improve **relations** with the public.*

223. Conventions: behaviour and attitudes that most people in a society consider to be normal and right

عرف، آداب و رسوم

*Visitors disobey rules and **conventions** simply because they have no knowledge of them.*

بازدیدکنندگان از قوانین و آداب فقط به این خاطر سرپیچی می کنند که هیچ آگاهی از آنها ندارند.

224. Arise: if a problem, conflict or difficult situation arises, it begins to happen

ناشی شدن، رخ دادن

*The increase in the international travel should not be taken as the cause of any **conflict** that **arises** between two countries.*

افزایش مسافرت های بین المللی نباید به عنوان دلیل تنش بوجود آمده بین دو کشور تلقی شود.

*They agreed to avoid **conflicts arising** from involvement in political groups.*

آنها توافق کردند تا از تنش بوجود آمده از دخالت در گروه های سیاسی جلوگیری کنند.

نکته: توجه داشته باشید که فعل arise لازم است و مجهول نمی شود. پس ننویسیم:

~~These problems have been arisen as a result of overpopulation.~~

>>> These problems have arisen as a result of overpopulation.

225. Demise of: the end of something that used to exist.

مرگ... از بین رفتن...

*There is a widespread worry that we will have a **demise of** countries' identities.*

نگرانی گسترده ای وجود دارد که ما مرگ هویت کشورها را خواهیم دید.

*The **imminent demise** (=happening soon) **of** the local newspaper.*

از بین رفتن زودهنگام روزنامه محلی

226. Yield: to produce a result, answer, or piece of information.

نتیجه دادن

*Culture can distinguish one country from others, attracting foreign visitors and **yielding** high income.*

فرهنگ می تواند یک کشور را از کشورهای دیگر متمایز کند، ویزیتورهای خارجی را جذب کرده و درآمد بالایی را نتیجه دهد.

*Our research has only recently begun to **yield** important results.*

تحقیق ما تازه شروع شده تا نتایج مهمی را نتیجه دهد.

227. Time-honoured + noun: a time-honoured method or custom is one that has existed for a long time.

یک روش یا سنت قدیمی

*Now people are breaking many of their **time-honoured** traditions.*

امروزه افراد در حال شکستن بسیاری از سنت های قدیمی خود هستند.

نکته: از این عبارت می توانید به جای Old استفاده کنید.

228. Undermine: to gradually make someone or something less strong or effective.

کم کم از بین بردن

*Increased interaction between countries in the domains of business and culture can either strengthen or **undermine** the identities of countries involved.*

تعامل رو به افزایش بین کشورها در حوزه های تجارت و فرهنگ می تواند باعث تقویت یا تحلیل هویت کشورهای درگیر شود.

*Economic policies that threaten to **undermine** the health care system.*

سیاست های اقتصادی که سیستم سلامت را تهدید به زوال و تحلیل می کند.

229. Incentive: something that encourages you to work harder, start a new activity etc

انگیزه

*Providing **economic incentives** for cultural preservation is one of the main contributions of tourism.*

فراهم کردن انگیزه های اقتصادی برای حفظ فرهنگ یکی از اصلی ترین مزایای توریست است.

*When prices are so low, farmers have little **incentive** to increase production.*

وقتی قیمت ها پایین باشد، کشاورزان انگیزه کمی برای افزایش تولید دارند.

نکته 1: این کلمه در حالت رسمی مترادف motivation است.

نکته 2: همانطوریکه در مثال اول می بینید بهترین فعل برای "انگیزه دادن" provide است.

نکته 3: از کلمه contribution هم می توانید به جای "مزیت" استفاده کنید.

230. Destination: the place that someone or something is going to

مقصد

*To many tourists, culture and history are what they first consider when choosing a **destination**.*

برای بسیاری از توریست ها، فرهنگ و تاریخ اولین چیزهایی هستند که برای انتخاب مقصد خود در نظر می گیرند.
*Isfahan is a popular tourist **destination** in my country.*

اصفهان یک مقصد توریستی معروف در کشور من است.

231. Flock: if people flock to a place, they go there in large numbers because something interesting or exciting is happening there

هجوم بردن به جایی (معنی مثبت)

*When a historic site or a site that shows a country's cultural heritage is made accessible to the public, visitors from all over the world will soon **flock** there.*

وقتی یک مکان تاریخی و یا مکانی که میراث فرهنگی یک کشور را نشان می دهد برای عموم قابل دسترس باشد،
ویزیتورها از تمام دنیا به آنجا هجوم خواهند آورد.

*People have been **flocking** to the exhibition.*

افرادی که به این نمایشگاه هجوم آورده اند.

232. Indigenous: indigenous people or things have always been in the place where they are, rather than being brought there from somewhere

بومی

*Torusim can make an **indigenous** culture known to the world.*

توریست می تواند یک فرهنگ بومی را به دنیا بشناساند.

*The many **indigenous** cultures which existed in Siberia*

فرهنگ های بومی بسیاری که در سیبری وجود دارد.

نکته 1: از این کلمه می توانید در حالت رسمی به جای native استفاده کنید.

نکته 2: وقتی می گوئیم چیزی indigenous to جایی یا کسی است، یعنی اصل آن برای آنجاست.

Blueberries are indigenous to America.

233. Cultural heritage: ideas, customs etc that have existed in a particular society for a long time

میراث فرهنگی

*Immigrants are at crossroads whether to blend in with the local culture or to cherish their own **cultural heritages**.*

مهاجرین سر این دو راهی هستند که با فرهنگ محلی ادغام شوند یا میراث فرهنگی خود را گرامی می دارند.

*Japan's unique **cultural heritage***

میراث فرهنگی یکتای ژاپن

234. Merge into: if two things merge, or if one thing merges into another, you cannot clearly see them, hear them etc as separate things

ادغام شدن با

*Many immigrants, at the first stage of their life in a new country, are faced with **merging into** the new culture.*

بسیاری از مهاجرین، در اولین مرحله از زندگی شان در یک کشور جدید با ادغام شدن با فرهنگ جدید روبرو می شوند.

*She avoided reporters at the airport by **merging into** the crowds.*

او با پیوستن به جمعیت از گزارشگران در فرودگاه اجتناب کرد.

نکته: حروف اضافه قابل استفاده برای این کلمه merge into و merge with هستند. اولین عبارت یعنی "پیوستن

به" و دومین عبارت یعنی "ترکیب شدن با"

نکته 2: از فعل immigrate (مهاجرت کردن به یک کشور جدید) معمولاً استفاده نمی شود. به جای آن از فعل emigrate و یا اسم های آن immigrant (مهاجر) و immigration (مهاجرت) استفاده کنید. همچنین توجه کنید که فعل migrate هم به معنی "کوچ کردن" بیشتر در مورد پرنده ها و یا افراد زمانی استفاده می شود که مرتب از جایی به جایی دیگر برای غذا یا مکان زندگی کوچ کنند.

*How do birds know when to **migrate** and how do they find their way back home?*

*There were no jobs back home so we decided to **emigrate**.*

*When jobs became scarce, the number of new **immigrants** suddenly decreased.*

***Immigration** has decreased in recent years.*

235. Culture Shock: The feeling of being confused or anxious that you get when you visit a foreign country or a place that is very different from the one you are used to

شوک فرهنگی

*India is where I first experienced real **culture shock**.*

هند جایی است که من واقعاً شوک فرهنگی را در آنجا حس کردم.

*Moving to London was a bit of a **culture shock** after ten years of living in the country.*

رفتن به لندن پس از ده سال زندگی در روستا کمی شوک فرهنگ بود.

236. Adopt: to choose a new country, custom etc, especially to replace a previous one

پذیرفتن یک فرهنگ یا آداب و رسوم

*Immigrants can **adopt** local conventions and cherish their own cultures simultaneously.*

مهاجرین می توانند عرف های محلی را بپذیرند و همزمان فرهنگ های خود را گرامی بدارند.

*Becoming a member of a society means **adopting** its values.*

عضوی از یک جامعه بودن یعنی پذیرفتن ارزش های آن

237. Barrier: a rule, problem etc that prevents people from doing something, or limits what they can do.

سد، مانع

*In different areas of global communication, such as science and news, recognizing a common language removes communication **barriers** and increases convenience.*

در حوزه های مختلفی از ارتباطات جهانی، مثل علوم و اخبار، شناخت یک زبان، موانع ارتباطی را از سر راه برداشته و راحتی را افزایش می دهد.

238. Endanger: to put someone or something in danger of being hurt, damaged, or destroyed
به خطر انداختن

*The rise of a global language would **endanger** other languages.*

پیدایش یک زبان جهانی می تواند زبان های دیگر را به خطر بیندازد.

*Smoking during pregnancy **endangers** your baby's life.*

سیگار کشیدن در زمان بارداری، زندگی کودک را به خطر می اندازد.

239. Minority: a small group of people or things within a much larger group

اقلیت

*A global language over time put many **minority cultures** on the verge of extinction.*

یک زبان جهانی در طول زمان بسیاری از فرهنگ های اقلیت را به انقراض می کشاند.

*The teaching of **minority languages** in schools*

آموزش زبان های اقلیت در مدارس

240. Cultural/Linguistic Diversity: the fact of including many different types of cultures or languages

تنوع فرهنگی/زبانی

*The effects of shrinking **cultural diversity** are destructive, causing people to live in a simple and monotonous world and think and act in similar ways.*

اثرات کم کردن تنوع فرهنگی مخرب هستند و باعث می شوند مردم در یک دنیای ساده و یکنواخت زندگی کنند و به صورت مشابه فکر کرده و عمل کنند.

*I have the greatest respect for **linguistic diversity**.*

من بیشترین احترام را برای تنوع زبانی قائل هستم.

241. Holidaymaking: tourism

صنعت توریست

*The overall impact of international **holidaymaking** has in fact been negative.*

تأثیر کلی توریست بین الملل در واقع منفی بوده است.

*The town seems so empty in the autumn when all the **holidaymakers** have gone home.*

شهر در پاییز وقتی تمام توریست ها به خانه می روند به نظر خالی می رسد.

نکته: در نوشته ها برای تنوع می توانید از Holidaymaking به معنی "توریسم" و از Holidaymaker به معنی "توریست" استفاده کنید.

242. Social Order: the social situation at a particular time

شرایط اجتماعی موجود

*Newcomers should observe the laws of their adopted country for the sake of **social order**.*

تازه واردها باید قوانین کشور جدید خود را به خاطر شرایط اجتماعی موجود بپذیرند.

*The people of South Africa wanted a new **social order**.*

مردم آفریقای جنوبی خواستار یک شرایط اجتماعی جدید بودند.

243. Social norms: generally accepted standards of social behaviour

هنجارهای اجتماعی

*Newcomers should respect the **social norms** of their adopted country.*

تازه واردها باید به هنجارهای اجتماعی کشور جدید خود احترام بگذارند.

*The study of **social norms***

بررسی هنجارهای اجتماعی

244. Alienate someone from something: to make it difficult for someone to belong to a particular group or to feel comfortable with a particular person

کسی را از چیزی جدا کردن

Cultural diversity undermines a society by **alienating** people **from** each other.

تنوع فرهنگی با جدا کردن مردم از یکدیگر، یک جامعه را به انحلال می کشاند.

He felt that his experiences had **alienated** him **from** society.

او فکر می کرد تجربیاتش او را از جامعه جدا کرده بود.

245. Homogenous: consisting of people or things that are all of the same type

یک دست، همگن

A strong society is **a homogenous society** with shared values and goals.

یک جامعه قوی، جامعه ای یکدست است با ارزش ها و اهداف مشترک

A homogeneous society

یک جامعه همگن

246. Frontier: the border of a country.

مرز

In the future **frontier between** countries become increasingly blurred.

در آینده مرز بین کشورها بیشتر و بیشتر کمرنگ می شود.

Many of the cars crossing the **frontier** were stopped and searched.

بسیاری از ماشین هایی که از مرز می گذشتند، متوقف شده و بازرسی می شدند.

247. Anthropology: the scientific study of people, their societies, and their cultures.

انسان شناسی

When the time comes for **anthropologists** to turn their attention to the 21st century, they will surely choose the label 'Legless Man' because in this century, people have forgot how to use their legs.

وقتی زمانی برسد که انسان شناسان بخواهند توجه خود را به قرن بیست و یکم معطوف کنند، آنها مطمئناً نام "بشر بی پا" را برای این قرن انتخاب می کنند، زیرا مردم در این قرن فراموش کرده اند چگونه از پاهای خود استفاده کنند.

248. Think nothing of doing something: to think that a particular activity is normal or easy, even though other people think it is unusual or difficult.

کاری را ساده و عادی دانستن

*These days, people **think nothing of** travelling hundreds of miles each day.*

مردم این روزها مایل‌ها مسافت در روز را کاملاً عادی و ساده می‌دانند.

*He **thinks nothing of** staying up all night studying.*

او شب زنده داری برای درس خواندن را خیلی ساده می‌داند.

249. Mar: to make something less attractive or enjoyable

از بین بردن جذابیت چیزی

*All the beauty spots on earth have been **marred** by the presence of large car parks.*

جذابیت تمام مکانهای زیبای دنیا با وجود پارکینگ‌های بزرگ ماشین از بین رفته است.

*Electricity cables and oil pipelines **mar** many of the world's most beautiful landscapes.*

کابل‌های برق و خطوط لوله نفت بسیاری از جاذبه‌های زیبای دنیا را خراب کرده است.

250. Deprive somebody of something: to prevent someone from having something, especially something that they need or should have.

کسی را از چیزی محروم کردن

*We **were deprived of** the use of our eyes. In our hurry to get from one place to another, we failed to see anything on the way.*

ما از استفاده از چشم‌هایمان محروم شده‌ایم. در شتاب ما برای رسیدن از جایی به جایی دیگر، ما نمی‌توانیم چیزی را سر راهمان ببینیم.

*A lot of these children **have been deprived of** a normal home life.*

بسیاری از کودکان از داشتن یک زندگی ساده محروم شده‌اند.

251. Look forward to something: to be excited and pleased about something that is going to happen.

در انتظار چیزی بودن

*When you travel at high speeds, the present means nothing: you live mainly in the future because you spend most of your time **looking forward to arriving** at some other place.*

وقتی شما با سرعتی زیاد مسافرت می کنید، زمان حال برای شما بی معنا می شود: شما بیشتر در آینده زندگی می کنید زیرا شما بیشتر زمان خود را در انتظار رسیدن به جایی دیگر هستید.

*I am really **looking forward to** our vacation.*

من مشتاقانه منتظر تعطیلاتمان هستم.

نکته: توجه داشته باشید که بعد از این ترکیب اگر قرار باشد از فعل استفاده شود، باید این فعل ing باشد: look forward to doing something

252. Weary: very tired or bored, especially because you have been doing something for a long time.

خسته

*The traveler on foot, at the end of his journey, feels a delicious physical **weariness**.*

مسافر پیاده، در انتهای سفرش، یک خستگی فیزیکی دلچسب را حس می کند.

*I was so **weary**, I fell asleep as soon as I lay down.*

من بسیار خسته بودم، به محض اینکه دراز کشیدم خوابم برد.

253. To be on a tight budget: if you are on a tight budget, you do not have much money to spend.

مشکل بودجه داشتن

*When the government is **on a tight budget**, the homeless population becomes large.*

وقتی دولت مشکل بودجه دارد، جمعیت بی خانمان ها زیاد می شود.

*Because of the general economic climate, many people **were on a tight budget**.*

به دلیل مشکل وضعیت اقتصادی عموم، بسیاری از مردم با مشکل روبرو شدند.

نکته: عبارت economic climate را می توانید در حالت رسمی تر به جای economic conditions به معنی "شرایط اقتصادی" بکار ببرید.

254. The private sector: the industries and services in a country that are owned and run by private companies, and not by the government

بخش خصوصی

***The Private sector** releases the government from the burden of funding large-sized construction programmes.*

بخش خصوصی بار سنگین سرمایه گذاری بر روی برنامه های ساختمانی در ابعاد بزرگ را از دوش دولت برمی دارد.

*Pay increases in **the private sector***

افزایش های حقوق در بخش خصوصی

255. At the mercy of somebody/something: unable to do anything to protect yourself from someone or something.

تحت کنترل چیزی بودن و از خود کنترل نداشتن

*The housing industry should **be at the mercy of** the market, rather than the government.*

صنعت ساختمان سازی باید تحت کنترل بازار باشد، نه دولت.

*After the boat's motor failed, they were **at the mercy of** the weather.*

پس از خرابی موتور قایق، آنها تحت کنترل هوا بودند.

256. Cityscape: the way a city looks, or the way it looks from a particular place

ظاهر شهر

*When the state controls over the housing market, residential constructions would be built in a similar pattern and the **cityscape** would be monotonous.*

وقتی دولت بازار ساخت و سازهای شهری را کنترل می کند، ساختمانی های مسکونی به یک شکل مشابه ساخته می شوند و ظاهر شهر یکنواخت خواهد شد.

*At night the **cityscape** is stunning.*

ظاهر شهر شبها بسیار زیبا می شود.

نکته: به جای government می توانید برای تنوع از state هم استفاده کنید.

257. Housing: the houses or conditions that people live in

مسکن

*In addressing homelessness and inadequate **housing**, the joint effort of both government and private sector is required.*

در برطرف کردن مشکل بی خانمانی و کمبود مسکن، تلاش مشترک دولت و بخش خصوصی لازم است.

*A scheme to provide affordable **housing** for local people.*

طرحی برای فراهم کردن مسکن ارزان قیمت برای مردم محلی

258. The housing/property etc market: the total amount of trade in selling and buying houses.

بازار مسکن

*Government assistance in **property market** is essential for low-income families and vulnerable individuals in need of housing.*

کمک دولت در بازار مسکن برای خانواده های کم درآمد و افراد آسیب پذیری که نیاز به مسکن دارند لازم است.

*Investors in the **property market** are worried about rising inflation.*

سرمایه گذاران در بازار مسکن نگران تورم روبه افزایش هستند.

259. Pedestrian precinct: an area of a town where people can walk and shop, and where cars are not allowed

منطقه عابرین پیاده

*Most cities now have **pedestrian precincts** and cars have been temporarily banned from the center to reduce pollution.*

بیشتر شهرها در حال حاضر مناطق عابریپاده دارند و ماشین ها به صورت همیشگی از مرکز شهر قدغن شده اند.

*I think they should make the whole area a **pedestrian precinct**.*

من فکر می کنم آنها باید کل منطقه را یک منطقه عابر پیاده کنند.

260. Prohibit somebody from doing something: to say that an action is illegal or not allowed

کسی را از انجام کاری قدغن کردن

*They are **prohibited from** revealing details about the candidates.*

آنها از آشکار کردن جزئیات کاندیداها منع شدند.

*Pollution from car exhausts is the most important reason for **prohibiting** private motor vehicles **from** entering the city centre.*

آلودگی از اگزوز ماشین مهمترین دلیل برای منع ماشین های شخصی از ورود به مرکز شهر است.

261. Ban somebody from doing something (Banned/Banning): to say that something must not be done, seen, used etc

کسی را از انجام کاری قدغن کردن

*Cars should **be banned from** city centers to reduce the noise pollution from traffic, which forces people to keep their windows permanently closed.*

ماشین ها باید برای کاهش آلودگی صوتی ناشی از ترافیک، که افراد از وادار می کند پنجره های خود را دائماً بسته نگاه دارند، از ورود به مرکز شهر قدغن شوند.

*Charlie's **been banned from** driving for a year.*

چارلی به مدت یک سال از رانندگی منع شد.

262. Fumes: strong-smelling gas or smoke that is unpleasant to breathe in.

دود

*Beautiful buildings are spoilt by car parks and pretty streets become unpleasant due to permanent traffic congestion and **exhaust fumes**.*

ساختمان های جدید به خاطر پارکینگ های ماشین زشت شده اند و خیابان های زیبا نیز به خاطر ترافیک و دود دائمی آگروز ماشین ها نازیبا شده اند.

*Some scientists are concerned about long-term exposure to car **exhaust fumes**.*

برخی دانشمندان نگران در معرض طولانی قرار گرفتن در برابر دود آگروز هستند.

نکته: توجه داشته باشید که این کلمه همیشه بصورت جمع استفاده می شود.

263. Measure: an action, especially an official one, that is intended to deal with a particular problem

راهکار

***Measures** should be taken to reduce the amount of noise in our daily lives.*

راهکارهایی باید برای کاهش میزان نویز در زندگی روزمره ما پیاده سازی شود.

***Measures** are being taken to reduce crime in the city.*

برای کاهش جرم در شهرها باید راهکارهایی اجرا شود.

نکته: همانطوریکه می بینید فعل مورد استفاده برای این کلمه take است. یعنی: Take measures

264. Residential area: a part of a town consists of private houses, with no offices or factories

منطقه مسکونی

*Local authorities ought to consider imposing strict speed limits in **residential areas**.*

مستولین محلی باید محدودیت هایی برای سرعت در مناطق مسکونی در نظر بگیرند.

*The museum is about 6 blocks from downtown in a quiet **residential area**.*

موزه تقریباً 6 چهارراه از مرکز شهر فاصله داشته و در یک منطقه مسکونی قرار دارد.

265. Zone: a large area that is different from other areas around it in some way.

محدوده

If you enter the **traffic zone**, you have to pay the standard charge.

اگر شما به محدوده ترافیکی وارد شوید، باید هزینه استاندارد را پرداخت کنید.

*San Francisco and Tokyo are both located in **earthquake zones**.*

سانفرانسیسکو و توکیو هر دو در محدوده های زلزله ای قرار گرفته اند.

266. Scheme: an official plan that is intended to help people in some way, for example by providing education or training

طرح

*The **congestion scheme** is policed by cameras which photograph all cars entering the area.*

طرح ترافیک بوسیله دوربین هایی که از تمام ماشین های وارد شونده به این منطقه عکس می گیرند، کنترل می شوند.

*The money will be used for teacher training **schemes**.*

از این پول برای طرح های آموزش به مدرسین استفاده می شود.

267. Upgrade: to improve something and make it more modern, especially in order to provide a better service

بهبود بخشیدن، مدرن کردن

*Some of the money from the congestion charging scheme is used to **upgrade** public transport.*

قسمتی از پول طرح ترافیکی برای بهبود حمل و نقل عمومی صرف می شود.

*The hotel has recently been refurbished and **upgraded**.*

هتل اخیراً بازسازی و مدرن شده است.

268. Public transport: buses, trains etc that are available for everyone to use

حمل و نقل عمومی

*Because of reductions in the number of private vehicles on our roads, **public transport** are providing a quicker, more efficient service that they did in the past.*

به خاطر کاهش تعداد وسایل نقلیه شخصی در جاده ها، حمل و نقل عمومی خدمات سریعتر و موثرتری را نسبت به قبل فراهم می کند.

*Most transport investment has gone on road construction and not on **public transport**.*

بیشتر سرمایه گذاری حمل و نقل بر روی ساخت جاده ها خرج شده است نه حمل و نقل عمومی.

269. Affordable: inexpensive; reasonably priced.

با قیمت متعادل

*Long-distance train services should be made attractive and **affordable** alternatives to driving your own car for long journeys.*

سرویس قطار راه دور باید جایگزین های جذاب تر و ارزان قیمت تری به جای رانندگی با ماشین شخصی برای مسافرت های راه دور شود.

Providing **affordable** public transportation

فراهم کردن حمل و نقل عمومی با قیمت مناسب

270. Gridlock: a situation in which streets in a city are so full of cars that they cannot move

راهبندان

*Only better public transport can save the city centres from the threat of **gridlock**.*

تنها حمل و نقل عمومی بهتر می تواند مراکز شهر را از تهدید راهبندان حفظ کند.

*The average commuter spends the equivalent of 3.5 days in **gridlock** every year.*

مسافری درون شهری معمولی هر سال معادل 3.5 روز خود را در راهبندان ها می گذراند.

271. Urban: relating to towns and cities

شهری

*The growing trend of cities is considered as a trigger for numerous **urban** problems.*

رشد گسترش شهرها یک عامل برای مشکلات شهری متعدد به حساب می آید.

*Unemployment in **urban** areas*

بیکاری در مناطق شهری

نکته 1: این صفت همیشه باید همراه با یک اسم استفاده شود.

نکته 2: از کلمه trigger به معنی "دلیل" یا "عامل" هم می توانید به جای cause استفاده کنید.

272. Inner city: the part near the middle of a city, especially where the buildings are in a bad condition and the people are poor.

مرکز فقیر و قدیمی شهر

*The room in **the inner city** is so limited that it fails to provide enough housing to accommodate an ever-growing population.*

فضا در مرکز شهر آنقدر محدود است که نمی تواند مکان کافی برای برطرف کردن نیاز جمعیت در حال افزایش را فراهم کند.

*The problems of our **inner cities***

مشکلات در مراکز شهر ما

273. Infrastructure: the basic systems and structures that a country or organization needs in order to work properly, for example roads, railways, banks etc.

امکانات زیرساختی

*Another problem that has intensified in the inner city is **infrastructure** shortage.*

مشکل دیگری که در مرکز شهر شدت یافته است، کمبود امکانات زیرساختی است.

*Some countries lack a suitable economic **infrastructure**.*

برخی کشورها یک زیرساخت اقتصادی مناسب ندارند.

*A \$65 billion investment package in education, health care and **infrastructure***

یک بسته سرمایه گذاری 65 میلیارد دلاری در آموزش و پرورش، بهداشت و امکانات زیرساختی

274. Amenities: something that makes a place comfortable or easy to live in.

امکانات یک مکان

*Lack of **amenities**, such as water and electricity supply and sewage treatment has left no choice to urban dwellers but to resettle in the suburbs.*

کمبود امکانات، مثل آب و برق و سیستم فاضلاب شهرنشینان را مجبور کرده است که به حومه های شهر مهاجرت کنند.

*Houses that lack basic **amenities***

خانه هایی که امکانات اولیه را ندارند.

نکته 1: به جای عبارت "چیزی کسی را مجبور به کاری کردن" می توانید از عبارت:

something leaves no choice to someone but to

استفاده کنید.

نکته 2: از dwellers در ترکیبات مختلفی می توانید استفاده کنید. مثلا:

City/Urban/Town/Cave dwellers

275. Quality of life: how good or bad your life is, shown for example by whether or not you are happy, healthy, able to do what you want etc

کیفیت زندگی

*People nowadays have higher expectations for **quality of life**.*

مردم امروزه انتظارات بیشتری برای کیفیت زندگی دارند.

*Drugs that improve the **quality of life** for very ill patients.*

داروهایی که کیفیت زندگی را برای بیماران بالا می برد.

276. Outskirts: The parts of a town or city that are furthest from the centre

حومه شهر

*It is possibly the main reason why the real estate market has its focus now on the **outskirts** of the city.*

این شاید مهمترین دلیل برای تمرکز بازار مسکن بر حومه شهر است.

*They live on the **outskirts** of Paris.*

آنها در حومه پاریس زندگی می کنند.

نکته: همانطوریکه می بینید این کلمه همیشه به صورت جمع بکار می رود و حرف اضافه آن نیز On است.

277. Ubiquitous: seeming to be everywhere - sometimes used humorously:

موجود در همه جا

*The affordability and **ubiquity** of cars has made transport a less serious concern for those living in suburbs.*

ارزانی و در دسترس بودن ماشین ها حمل و نقل را یک نگرانی کمتر برای آنهایی که در حومه ها زندگی می کنند کرده است.

*Coffee shops are **ubiquitous** these days.*

امروزه کافی شاپ ها همه جا هستند.

278. With ease: if you do something with ease, it is very easy for you to do it, easily.

به راحتی

People can commute daily between the place of work and the place of residence **with ease**.

مردم می توانند بین محل کار و محل زندگی شان به راحتی رفت و آمد کنند.

Randy learns new languages **with ease**.

رندی به راحتی زبان های جدید را یاد می گیرد.

279. Expansion: when something increases in size, range, amount etc.

گسترش

The **expansion** of cities will make a marked impact on the society in several dimensions.

گسترش شهرها در ابعاد مختلف یک تاثیر محسوس بر روی جامعه دارد.

The rapid **expansion** of cities can cause social and economic problems.

گسترش سریع شهرها می تواند مشکلات اجتماعی و اقتصادی ایجاد کند.

280. The volume of traffic: the amount of traffic.

حجم ترافیک

We believe that the plans will increase **the volume of traffic**.

ما براین باوریم که برنامه ها حجم ترافیک را افزایش می دهند.

The high traffic volume between suburbs and urban areas would cause severe air pollution and reduce the lands suitable for farming.

حجم بالای ترافیک بین مناطق شهری و حومه می توان آلودگی هوای جدی بوجود آورده و زمین های مناسب برای کشاورزی را کاهش دهد.

281. Sprawl: a large area of buildings that are spread out in an untidy and unattractive way.

ساختمان های بی نظم

Urban sprawl requires large developments, causing areas to lose some of their unique qualities.

بی نظمی ساخت و سازهای شهری نیازمند توسعه بزرگی است، که باعث می شود مناطق مشخصه های خوب یکتای خود را از دست بدهند.

We drove through miles of **urban sprawl** before we finally got out into the countryside.

ما مایل ها در بین ساختمان های پراکنده رانندگی کردیم تا سرانجام به حومه شهر رسیدیم.

282. Relocate: if a person or business relocates, or if they are relocated, they move to a different place

جابجا شدن

*A lot of firms are **relocating** to the North of England.*

بسیاری از شرکت ها در حال انتقال به شمال انگلیس هستند.

*From the economic perspective, the **relocation** of a high population in suburbs will pose adverse impacts for the local government.*

از نظر اقتصادی، جابجایی یک جمعیت عظیم از حومه های شهری، اثرات بدی را پیش روی دولت محلی قرار می دهد.

نکته 1: برای "جمعیت زیاد" از عبارت high population استفاده کنید.

نکته 2: عبارت pose a problem/difficulty/challenge to someone یعنی "مشکلی را برای کسی بوجود آوردن"

283. Overstaffed: an overstaffed company, organization etc has more workers than it needs ≠ understaffed

دارای نیروی کار بیش از نیاز

*Clinics and schools are severely **understaffed** in rural areas, compared with their **overstaffed** counterparts in the city.*

بیمارستان ها و مدارس در مناطق روستایی، در مقایسه با نیروی کار بیش از نیاز رقباي خود در شهرها، کمبود نیروی کار دارند

*The company has a big, **overstaffed** personnel department.*

شرکت دپارتمان پرسنلی بزرگی با نیروی کار بیش از حد نیاز خود دارد.

284. Imbalance: a lack of a fair or correct balance between two things, which results in problems or unfairness synonym inequality

عدم تعادل

*The **imbalance** of resource and staff has chronic effects on the well-being of rural people.*

عدم تعادل منابع و نیروی کار اثرات طولانی مدتی بر روی رفاه مردم روستا دارد.

*The government must **redress the imbalance** in spending on urban and rural facilities.*

دولت باید عدم تعادل در پول خرج شده بر روی امکانات شهری و روستایی را متعادل کند.

285. Disadvantaged: having social problems, such as a lack of money or education, which make it difficult for you to succeed.

محروم

Disadvantaged areas of the city

مناطق محروم شهر

*Lack of education or medication has made rural people among the most **disadvantaged** in a country.*

کمبود امکانات آموزشی و پزشکی، مردم روستا را جزء محروم ترین قشر در یک کشور قرار داده است.

*Health programs for the **disadvantaged***

برنامه های بهداشتی برای محرومین

نکته: the disadvantaged اسم جمع بوده و به معنی "محرومین" استفاده می شود.

286. In the race of/for: a situation in which people are competing with each other to win a prize or obtain a position of power

در رقابت برای رسیدن به

*Opportunities are scarce in the city, where numerous candidates are **in the race for** a single position.*

فرصت های شغلی در شهرها بسیار کم هستند، در این مناطق جویندگان بسیاری در رقابت برای رسیدن به یک شغل یکسان هستند.

*He is no longer **in the race for** academic awards.*

او دیگر به دنبال رسیدن به جوایز دانشگاهی نیست.

287. Satisfying: making you feel pleased and happy, especially because you have got what you wanted ≠ unsatisfying.

رضایت بخش

It is not ethical to stop the desire of individuals for a more satisfying quality of life.

اخلاقی نیست جلوی میل افراد برای یک زندگی رضایت بخش تر بگیریم.

A deeply satisfying feeling

یک احساس عمیق رضایت

نکته: دو صفت "Satisfactory رضایت بخش برای انتخاب" و "Satisfying رضایت بخش و شادی آور" را از هم

تمییز دهید:

*There's something very **satisfying** about baking your own bread.*

*The service in the hotel was not at all **satisfactory**.*

288. Address a problem/question/issue etc: if you address a problem, you start trying to solve it

حل یک مشکل یا مسئله

*Working in rural areas has many issues to **address**, working conditions, transport and housing.*

کار کردن در مناطق روستایی مشکلاتی دارد که باید حل شوند مانند شرایط کاری، حمل و نقل و مسکن

*Our products **address** the needs of real users.*

محصولات ما نیاز کاربران واقعی را مرتفع می کند.

289. Juvenile delinquent: a child or young person who behaves in a criminal way, Young offender

مجرم جوان

Juvenile delinquency refers to the condition that a child or young person behaves in a criminal way.

جرم در سنین جوانی به شرایطی گفته می شود که یک کودک یا شخص جوان به صورتی مجرمانه رفتار کند.

He didn't want to be a juvenile delinquent.

او نمی خواهد یک مجرم جوان باشد.

290. Aggressive: behaving in an angry, threatening way, as if you want to fight or attack someone

خشن

There are a wide range of factors that account for children's strong aggressive and criminal tendencies, including poverty, repeated exposure to violence, unstable family life and violence in the media.

عوامل بسیاری وجود دارد که منجر به خشونت بالای کودکان و تمایل آنها به جرم و جنایت می شود، که فقر، در معرض مستمر قرار گرفتن در شرایط خشن، ناپایداری زندگی خانوادگی و خشونت در رسانه ها از جمله این عوامل هستند.

Kids who play violent video games show much more aggressive behaviour than those who don't.

کودکانی که بازی های خشن ویدیویی بازی می کنند رفتار خشن تری نسبت به آنهایی که این بازی ها را انجام نمیدهند از خود نشان می دهند.

نکته: aggressive صفت است و aggression (خشونت، پرخاش) یک اسم.

291. Culprit: the person who is guilty of a crime or doing something wrong

مقصر، مجرم

*Busy lifestyle is the main **culprit**, reducing the chance of interaction between parents and children and preventing children from living and studying in a normal way.*

زندگی پرمشغله مهمترین مقصر است، که شانس ارتباط بین پدر و مادرها و کودکان را کاهش داده و نمی گذارد کودکان به حالت عادی زندگی کرده و درس بخوانند.

*Police finally managed to catch the **culprit**.*

پلیس سرانجام توانست مقصر را دستگیر کند.

نکته: عبارت manage to do something به معنی "موفق شدن به انجام کاری دشوار است"

I finally managed to push the huge animal away.

292. Neglected: not being paid attention.

نادیده گرفته شده

*A feeling of **being neglected** can cause problems like learning disorders.*

حس نادیده گرفته شدن می تواند مشکلاتی نظیر اختلالات یادگیری را باعث شود.

*Each year 700,000 children **are** abused or **neglected**.*

هرسال 700 هزار کودک مورد سوء استفاده قرار گرفته یا نادیده گرفته می شوند.

293. Upsurge in: a sudden increase

افزایش ناگهانی

*The **upsurge in** the amount of violence in the media is closely linked to young adults' aggressive behaviour.*

افزایش در میزان خشونت در رسانه ها ارتباط نزدیکی به رفتار خشن جوانان دارد.

*There was **an upsurge in** violence during June and July.*

در ماههای جون و جولای افزایش ناگهانی در میزان خشونت رخ داد.

294. Be oriented to/towards/around something/somebody: to give a lot of attention to one type of activity or one type of person

هدایت شده به سمت چیزی یا کسی

*An underage person should **be** correctly **oriented** in life.*

یک شخص کم سن و سال باید در زندگی به خوبی هدایت شود.

*They may **be oriented towards** particular bad habits.*

آنها ممکن است به سمت عادات بد خاصی هدایت شوند.

295. Law-offender: someone who violates the law

مجرم

*Should parents be liable for their five-year-old child's **law-offending** behavior?*

آیا پدر و مادرها باید مسئول رفتار مجرمانه کودک پنج ساله شان باشند؟

*Community punishment is used for less serious **law-offenders**.*

از مجازات اجتماعی برای مجرمانی با جرم های کمتر جدی استفاده می شود.

296. Formative years: the period when someone's character develops

سالهای شکل گیری شخصیتی

*Children in **formative years** are particularly susceptible to whom they meet in their daily lives.*

کودکان در سالهای شکل گیری شخصیت خود مستعد پذیرش رفتار کسانی هستند که در زندگی روزمره شان می بینند.

*He exposed his children to music throughout their **formative years**.*

او در سالهای شکل گیری، کودکان خود را در معرض موسیقی قرار داد.

297. Gatekeeper: One who monitors or oversees the actions of others.

مسئول نظارت

*Parents should act as **gatekeepers** to prevent their children from watching TV and playing video games.*

پدر و مادرها باید به عنوان مسئولین نظارتی عمل کرده تا کودکان را از دیدن تلویزیون و بازی کردن با بازی های تصویری منع کنند.

298. Role Model: someone whose behaviour, attitudes etc people try to copy because they admire them.

الگوی رفتاری

Another example to show parents' effect on their child's behaviour is that many parents fail to be a positive **role model**.

یکی دیگر از مثال هایی که تاثیر پدر و مادرها را بر روی رفتار کودک نشان می دهد این است که بسیاری از پدر و مادرها نمی توانند یک الگوی مثبت برای کودکانشان باشند.

*I want to be a positive **role model** for my sister.*

من می خواهم یک الگوی مثبت رفتاری برای خواهرم باشم.

299. **Replica of:** an exact copy of something

نسخه

*As children have a natural ability to imitate others, their violent behaviour is potentially a **replica of** their parents'.*

از آنجاییکه کودکان یک توانایی ذاتی در تقلید از دیگران دارند، رفتار خشن آنها نسخه ای از رفتار خشن پدر و مادرشان است.

*An exact **replica of** the Taj Mahal.*

یک نمونه دقیق از تاج محل

300. **Upbringing:** the way that your parents care for you and teach you to behave when you are growing up

تربیت

*Those children with **poor upbringing** are more likely to act violently.*

آن کودکانی که تربیت ضعیفی دارند، بیشتر رفتارهای خشن از خود بروز می دهند.

*Mike had a strict **upbringing**.*

مایک یک تربیت سخت گیرانه داشت.

نکته: توجه داشته باشید که کلمه upbringing (تربیت) و فعل آن: bring up (تربیت کردن) در مورد تربیت و شکل دهی رفتار کودکان درجین رشد کردن استفاده می شود و به معنی پرورش دادن (grow up) نیست.

301. Crime rate: The amount of illegal activities

میزان جرم و جنایت

*A civilised society is characterised by a high literacy rate and a low **crime rate**.*

یک جامعه متمدن از روی درصد بالای سواد و نرخ پایین جرم و جنایت شناخته می شود.

*a town with a relatively low **crime rate***

شهری با نرخ پایین جرم و جنایت

302. Fuel: to make something, especially something bad, increase or become stronger

باعث افزایش چیزی بد شدن

*The rise in the crime rate in the past decades has **fuelled** public worries about the rapidly declining safety of their communities.*

افزایش میزان جرم و جنایت در دهه های گذشته نگرانی های مردم را در زمینه کاهش میزان امنیت جوامع شان افزایش داده است.

*Progress was slow, **fueling** concerns that the stadium would not be finished on time.*

پیشرفت خیلی کند بود، و باعث نگرانی هایی شد که استادیوم ممکن بود به موقع تمام نشود.

303. Alert somebody to something: to make someone realize something important or dangerous

اخطار دادن در مورد چیزی

*The government can use the mass media **to alert the public to the threat of crimes.***

دولت می تواند از رسانه های جمعی استفاده کرده تا به مردم در مورد تهدیدهای جرم و جنایات اخطار دهد.

*Campaigns **to alert the public to the dangers of HIV***

کمپین هایی برای اخطار مردم درباره خطرات ایدز

304. Fall prey to someone/something: if someone falls prey to someone or something bad, they are harmed or affected by them.

به طعمه افتادن

*It is people's negligence that causes them **to fall prey to the criminals.***

مسامحه مردم می تواند باعث شود آنها به دام مجرمین بیافتند.

Street children often **fall prey to drug dealers**.

کودکان خیابانی اغلب به دام دلالان مواد مخدر می افتند.

305. Tackle/Combat/Fight crime: To do something in order to reduce the crime rate

مبارزه با جرم و جنایات

Tackling crime requires the commitment of nearly all members of society, ranging from the government to ordinary citizens.

مبارزه با جرم و جنایات نیازمند تعهد تقریباً تمام اعضای یک جامعه، از خود دولت تا شهروندان عادی است.

Police officers are being given new powers to help **combat crime**.

به اعضای پلیس قدرت داده شد تا با جرم و جنایات مبارزه کنند.

306. Tough laws: very strict or firm laws ≠ lax laws

قوانین سختگیرانه

Imposing **tougher laws** and training a more effective police force can reduce the crime rate.

اعمال قوانین سختگیرانه تر و آموزش یک نیروی پلیس کارا تر می تواند میزان جرم را پایین بیاورد.

It is time to have **tough laws** against drunk drivers.

زمان آن رسیده است که قوانین جدی تری در مقابل رانندگان مست داشته باشیم.

307. Petty Crime: crime that is not very serious

جرم کوچک

He became involved in **petty crimes** as a teenager.

او به عنوان یک نوجوان درگیر جرم های کوچک شد.

The government should differentiate between **petty crime** and murder.

دولت باید بین جرم های کوچک و قتل تفاوت قائل شود.

308. Law-abiding: respectful of the law and obeying it

تابع قانون

a **law-abiding** citizen

یک شهروند تابع قانون

*There is a tendency to look back at a time when people were more peaceful and **law-abiding**.*
یک تمایل به برگشتن به زمانی که مردم در آرامش و تابع قانون بودند وجود دارد.

309. Imprisonment: the state of being in prison, or the time someone spends there.

حبس

*There is a growing concern in these years that **imprisonment** is a less effective form of punishment.*

یک نگرانی رو به افزایش در این سالها وجود دارد که حبس نوع کم اثرتری از مجازات است.

*They were sentenced to 6 years' **imprisonment**.*

آنها به 6 سال حبس محکوم شدند.

Life imprisonment

حبس ابد

310. Rehabilitate: to help someone to live a healthy, useful, or active life again after they have been seriously ill or in prison.

بازپروری کردن

*Education is of critical importance to **rehabilitate** an offender.*

آموزش و پرورش برای بازپروری یک مجرم بسیار اهمیت دارد.

*a special unit for **rehabilitating** stroke patients*

یک واحد خاص برای بازپروری مریض های سکته مغزی

311. Delinquent: someone, especially a young person, who breaks the law or behaves in ways their society does not approve of.

مجرم (معمولاً جوان)

*Education first changes **delinquents'** attitudes toward society and family.*

آموزش و پرورش ابتدا طرز فکر مجرم را نسبت به جامعه و خانواده تغییر می دهد.

*Deanes writes lectures about teenage **delinquents**.*

دین سخنرانی هایی در ارتباط با مجرمین نوجوان می نویسد.

312. Inducement: a reason for doing something

انگیزه، دلیل

*Money is the main **inducement** of many crimes, such as shoplifting, robbery and burglary.*

پول مهمترین دلیل برای بسیاری از جرم ها مانند جیب بری، سرقت و دزدی است.

*Financial **inducements** to attract good job candidates*

انگیزه های مالی برای جذب داوطلبین خوب کاری

نکته: robbery سرقت از بانک و مکان های بزرگ و مهم است، در حالی که burglary سرقت از خانه و ماشین.

313. Habitual criminal/offender: someone who commit crimes from habit, and unable to stop doing it

مجرم که عادت به ارتکاب به جرم دارد

*To those **habitual criminals** who commit crimes repeatedly and show little respect for the legal system, education and job training might not make any significant difference.*

برای کسانی که عادت به ارتکاب به جرم دارند و جرم هایی را به صورت مکرر انجام داده و احترام کمی برای سیستم قانونی قائل هستند، پرورش و آموزش برای کار ممکن است تفاوت زیادی نداشته باشد.

*Many of the prisoners are **habitual offenders**.*

بسیاری از زندانیان مجرمانی هستند که عادت به ارتکاب به جرم دارند.

314. Perpetrator: someone who does something morally wrong or illegal

مقصر، مجرم

*Imprisonment is the best way of keeping them from being **perpetrators**.*

حبس بهترین راه برای جلوگیری از مجرم شدن آنهاست.

*The **perpetrators** were never caught.*

مجرمین هیچگاه دستگیر نشدند.

315. Deter someone from: to stop someone from doing something, by making them realize it will be difficult or have bad results

جلوگیری کردن از

Meanwhile, imprisonment has deterrent effects and can **deter** potential offenders **from** becoming actual offenders.

همچنین، حبس اثرات بازدارنده ای داشته و می تواند مجرمین بالقوه را از اینکه مجرم واقعی شوند باز می دارد.
*The security camera was installed to **deter people from stealing**.*
دوربین های امنیتی برای جلوگیری از دزدی و سرقت مردم نصب شده است.

316. Restrict: to limit or control the size, amount, or range of something

محدود کردن

*Imprisonment is only effective in **restricting** those who are very likely to commit repeated acts of violence.*

حبس تنها راه موثر در محدود کردن آنهایی است که احتمال ارتکاب به خشونت را به صورت مکرر دارند.
*The new law **restricts** the sale of hand guns.*
قانون جدید فروش اسلحه های سبک را محدود می کند.

317. Security: things that are done to keep a person, building, or country safe from danger or crime

ایمنی

*In the inner city, where crimes are epidemic, shops and residents nearby are required to install expensive **security system**.*

در محله های فقیر درون شهر، که جرم و جنایات همه گیر هستند، مغازه ها و خانه های مسکونی نزدیک آنها باید سیستم های امنیتی گرانی را نصب کنند.

***Lax security** at airline check-in desks*

امنیت کم در میزهای چک کردن مدارک هواپیمایی

نکته: به صفات استفاده شونده برای این کلمه دقت کنید: strict/tight security ≠ lax security

318. High-risk situations: involving a risk of death, injury, failure etc ≠ low-risk

شرایط با ریسک بالا و پرخطر

*The crime prevention framework should focus on making the environment safe from crime, reducing the potential for crime in **high-risk situations**.*

چارچوب جلوگیری از جرم باید برای من سازی محیط از جرم و کاهش احتمال آن در موقعیت های پرخطر تمرکز کند.
*It was a **high-risk strategy** to attack with such a small number of planes*
حمله با این تعداد کم هواپیما، یک استراتژی پرخطر بود.

319. **Painstaking:** very careful and thorough

دقیق و کامل

*Despite the **painstaking** effort to reduce death, many countries are seeing traffic accidents increase exponentially.*

علیرغم تلاش های دقیق برای کاهش مرگ و میر، بسیاری از کشورها تصادف های جاده ای خود را به سرعت در حال افزایش می بینند.

*The work had been done with **painstaking** attention to detail.*

کار با تمرکز کامل و دقیق بر روی جزئیات انجام شده بود.

320. **Harsh punishment:** severe, cruel, or unkind punishment

مجازات سخت

*In improving road safety, some people advocate **harsh punishment**.*

در بهبود امنیت جاده ها، بعضی افراد طرفدار مجازات سنگین هستند.

*Idea of **harsh punishments** like **capital punishment** is becoming a real pain in the neck for a civilized society.*

ایده مجازات های سنگین مثل قصاص به یک دردسر در یک جامعه متمدن تبدیل شده است.

321. **Disobey:** to refuse to do what someone with authority tells you to do, or refuse to obey a rule or law.

نافرمانی کردن

*In many countries, many automobile accidents occur not because drivers **disobey** road regulations, but because those regulations are unfamiliar to them.*

در بسیاری از کشورها، بسیاری از تصادفات جاده ای به خاطر اینکه رانندگان از قوانین جاده ای نافرمانی می کنند اتفاق نمی افتند، بلکه دلیل آن این است که آنها با این قوانین آشنا نیستند.

*It was unfair of the teacher to make us stay after school, but no one dared **disobey**.*

این ناعادلانه بود که استاد ما را بعد از مدرسه نگه دارد، اما هیچکس جرات نداشت سرپیچی کند.

322. Pedestrian: someone who is walking, especially along a street or other place used by cars

عابریاده

*Road conditions should be improved to allow different users, including drivers, cyclists and **pedestrian**, to use road safely.*

شرایط جاده ای باید بهبود یابد تا به کاربران مختلف شامل رانندگان، دوچرخه سواران و عابریان اجازه دهد از جاده با ایمنی استفاده کنند.

*Banning traffic from the shopping areas has made life much more pleasant for **pedestrians**.*

قدغن کردن رفت و آمد از نواحی خرید، زندگی را برای عابریان راحت تر و مطلوب تر ساخته است.

323. Tighten control on something: to control a place or situation more strictly:

کنترل را بر روی چیزی سخت تر کردن

*When the existing policies fail to regulate road users' behaviour, **tightening the control** is preferred.*

وقتی قوانین جاری نمی توانند رفتار کاربران جاده ای را منظم کند، افزایش کنترل ترجیح داده می شود.

*Police forces have **tightened their control** on the capital.*

نیروهای پلیس کنترل خود را بر روی پایتخت بیشتر کردند.

324. Offence: an illegal action or a crime.

جرم

*Road regulations should be reassessed and revised regularly so as to combat road **offences** more effectively.*

قوانین جاده ای باید به صورت منظم مورد ارزیابی مجدد و بازنویسی قرار بگیرد تا با جرایم جاده ای به صورت موثرتری برخورد شود.

*The possession of stolen property is a criminal **offence**.*

مالکیت وسایل دزدی یک جرم حقوقی است.

325. Athletic: 1) physically strong and good at sport 2) [only before noun] relating to athletics:
ورزشی، دارای بدن و قدرت ورزشی

*The Olympics appeal to global audiences with displaying **athletic skills** and competitive spirit.*
المپیک با نمایش مهارت های ورزشی و روحیه رقابتی برای تماشاچیان جذاب است.

*If you want me to play, I will, but I'm not very **athletic**.*
اگر می خواهید من بازی می کند ولی من زیاد ورزشکار نیستم.

نکته: وقتی می گوئیم something appeals to someone یعنی "آن کس از آن چیز خوشش می آید". این دو عبارت را با هم مقایسه کنید:

Something appeals to someone.
Someone likes something.

326. Rivalry: a situation in which two or more people, teams, or companies are competing for something, especially over a long period of time, and the feeling of competition between them = competition

رقابت

Keen rivalry and high level of competition are the attractions of the Olympic Games.
رقابت شدید و سطح بالای رقابت، جذابیت های بازی های المپیک هستند.

*The two players have **developed** a **friendly rivalry**.*
دو بازیکن یک رقابت دوستانه را بوجود آورده اند.

نکته: از کلمه rival می توانید به معنی "رقیب" استفاده کنید.

327. Outlet for: a way of expressing or getting rid of strong feelings

راه تخلیه احساسات

*People, especially young males, are in need of some form of **outlet for** their energy and emotion related with sports.*
مردم، علی الخصوص مردان، به نوعی تخلیه انرژی و احساسات مربوط به ورزش نیاز دارند.

*Is football a good **outlet for** men's aggression?*
آیا فوتبال راه تخلیه ای برای خشونت مردانه است؟

328. Contest: a competition or a situation in which two or more people or groups are competing with each other

مسابقه

*As part of growing leisure industries, sport and sporting **contests** will become increasingly important.*

به عنوان بخشی از صنعت درحال رشد تفریح، ورزش و مسابقات ورزشی روزبروز اهمیت بیشتری می یابند.

*Stone decided to hold a **contest** to see who could write the best song.*

استون تصمیم گرفت یک مسابقه برگزار کند تا ببیند چه کسی می تواند بهترین ترانه را بنویسد.

329. Compete: if one company or country competes with another, it tries to get people to buy its goods or services rather than those available from another company or country

رقابت کردن

→ competition (رقابت), competitor (رقیب), competitive (رقابتی)

*Cities will not cease to **compete** to host sporting events.*

شهرها رقابت خود را برای میزبانی رویدادهای ورزشی متوقف نمی کنند.

*The Renault **competes** against such cars as the Peugeot 206.*

رنو با ماشین هایی مانند پژو 206 رقابت می کند.

نکته: عبارت cease to do something یعنی "انجام کاری را متوقف کردن". از این عبارت می توانید به جای stop to do something استفاده کنید.

330. Spectator: someone who is watching an event or game

تماشاچی ورزشی

*Many services and facilities are required for serving athletes, media and **spectators**.*

بسیاری از سرویس ها و امکانات برای خدمات رسانی به ورزشکاران، رسانه ها و تماشاچیان لازم است.

*The match attracted over 40,000 **spectators**.*

مسابقه بیش از 40,000 تماشاچی را جذب کرد.

نکته: به تفاوت دو کلمه spectator و audience توجه کنید:

Spectator: تماشاچیان حاضر در رویدادهای ورزشی

Audience: تماشاچیان و حضار حاضر در برنامه های سرگرمی و اجراها

331. Extreme sports: sports that are very exciting or dangerous, for example white-water rafting, snowboarding, and free climbing.

ورزش های پرخطر

*Several **extreme sports**, including snowboarding, were included in the 2002 Winter Olympic Games.*

ورزش های پرخطر بسیاری مثل بردسواری در برف، در بازی های المپیک زمستانی 2002 وارد شد.

*Paintball is a new indoor **extreme sport**.*

پینت بال یک ورزش پرخطر جدید داخل سالن است.

332. Fan British English Supporter: someone who likes a particular sports team, and often goes to watch them play.

طرفدار

*The level of influence of football **fans** is a highly debatable issue across Britain.*

سطح تاثیر طرفداران فوتبال در سرتاسر انگلیس یک مسئله مباحثه برانگیز است.

333. Performance-enhancing drugs: drugs that are used illegally by people competing in sports events to improve their performance:

داروهای افزایش دهنده کارایی

***Performance-enhancing drugs** pose a major problem in the Olympic.*

داروهای افزایش دهنده کارایی به یک مسئله بزرگ در المپیک تبدیل شده است.

334. Workout: a period of physical exercise, especially as training for a sport:

تمرین ورزشی

*You can keep very fit with regular **workouts**.*

تو می توانی با تمرینات ورزشی منظم، خودت را خوش اندام نگاه داری.

The health benefits of **regular workout** and physical activity are hard to ignore.

مزایای سلامتی تمرینات منظم ورزش و فعالیت های فیزیکی را نمی توان نادیده گرفت.

335. Vigorous/Strenuous exercise: hard physical exercises

تمرین سخت ورزشی

After the operation, you should avoid strenuous exercise.

پس از عمل، تو بهتر است از تمرینات ورزشی سنگین اجتناب کنی.

336. Gentle/Light exercise: not extreme, or strong exercise

تمرین ورزشی سبک

Gentle exercise can be beneficial for older people.

ورزش سبک می تواند برای افراد پیرتر مفید باشد.

337. To make money: to earn or get money

پول درآوردن

*Professional athletes are **making too much money** in a society where salaries and wages are traditionally based on the value of work.*

ورزشکاران حرفه ای در جامعه ای پول زیادی درمی آورند که در آن حقوق ها و دستمزدها به صورت سنتی بسته به ارزش کار آنهاست.

*His one aim in life was to **make money**.*

هدف اصلی او در زندگی پول درآوردن بود.

338. Payment: an amount of money that has been or must be paid

پرداختی

***Payment** is received for a service, therefore professional sports are a business.*

پرداختی برای یک سرویس داده می شود، بنابراین ورزش های حرفه ای یک تجارت به حساب می آیند.

نکته: Payment پولی است که برای چیزی داده می شود، درحالیکه Fee پولی است که به یک دکتر، وکیل و ... داده میشود.

*I had to get rid of the car because I couldn't keep up the **payments**.*

*The **fee** for one hour's private tuition is \$60.*

339. Life-threatening: a life-threatening situation, illness, or injury could cause a person to die

تهدید کننده جان

*These athletes sometimes go through **life-threatening** injuries for the love of the game.*

این ورزشکاران گاهی به عشق بازی، به جراحت های تهدیدکننده جان دچار می شوند.

340. Downside: the negative part or disadvantage of something ≠ upside

عیب

*Signing contracts with athletes for enormous amounts of money has **downsides** too.*

امضاء قرارداد با ورزشکاران برای مقادیر زیاد پول عیوبی نیز دارد.

*Digital cell phones offer more security, but the **downside** is that they have less power.*

موبایل های دیجیتال امنیت بیشتری را ارائه می دهند، اما عیب آنها این است که قدرت کمتری دارند.

341. Raise money: to collect money that you can use to do a particular job or help people

پول جمع کردن

*Many athletes **raise** and donate **money** to charity.*

بسیاری از ورزشکاران برای خیره پول جمع کرده و اهدا می کنند.

*They are **raising money** to help needy youngsters.*

آنها برای کمک به جوانان نیازمند در حال جمع کردن پول هستند.

342. Endorse: if a famous person endorses a product or service, they say in an advertisement that they use and like it

تبلیغ کردن چیزی توسط افراد معروف

*These days, athletes **endorse** products including health foods and sunglasses.*

این روزها، ورزشکاران محصولاتی مانند غذاهای سالم و عینک تبلیغ می کنند.

343. Participate (in): to take part in an activity or event

شرکت کردن در

*If someone can afford to **participate in** a high risk sport, they should have the right.*

اگر کسی بتواند در یک ورزش پرخطر شرکت کند، او باید حق آن را داشته باشد.

*Some members refused to **participate in** the meeting.*

بعضی از اعضاء از شرکت کردن در جلسه امتناع کردند.

نکته 1: همانطوریکه می بینید فعل participate به معنی "شرکت کردن در یک رویداد یا فعالیت" است و باید حرف اضافه in بگیرد. در حالیکه attend به معنی "شرکت کردن در یک کلاس یا یک جلسه" بوده و نیاز به حرف اضافه ندارد.

نکته 2: همانطوریکه در مثال اول می بینید هر گاه از کلمه ای مثل someone استفاده می کنید، در ادامه اگر جایی نیاز به خطاب به آن داشتید، در نوشته های رسمی به جای he/she از they استفاده می کنیم.

344. Rescue: to save someone who is in a dangerous situation

نجات، نجات دادن

*Extreme sports should be allowed to continue but the participants should be made to put down a sum of money to cover any costs that may occur in their **rescue**.*

ورزش های خشن باید ادامه پیدا کنند اما شرکت کنندگان باید مجبور شوند تا مقداری پول بپردازند تا هزینه هایی که ممکن است در عملیات نجاتشان اتفاق بیافتد را پوشش دهند.

*The **rescue** operation was successful.*

عملیات نجات موفقیت آمیز بود.

345. Monotony: the quality of being always the same, which makes something boring, especially someone's life or work

یکنواختی

*Extreme sports often are an escape from reality, from stress and from **monotony**.*

ورزش های خشن اغلب گریزی از دنیای واقعی، از استرس و یکنواختی زندگی است.

*She wanted to escape the **monotony** of her everyday life.*

او می خواست از یکنواختی زندگی روزمره اش بگریزد.

346. Sport: a physical activity in which people compete against each other.

ورزش

***Sport** helps us to keep fit.*

ورزش کمک می کند تا ما خوش اندام بمانیم.

*She bought a bright red **sports** car.*

او یک ماشین ورزشی قرمز روشن خرید.

*He does all types of **sport**.*

او تمام انواع ورزش ها را انجام می دهد.

نکته 1: کلمه sport وقتی به نوع ورزش اشاره داشته می شود قابل شمارش است اما در حالت کلی غیرقابل شمارش خواهد بود.

Cricket is a very popular sport in Yorkshire.

I'm not very good at sport.

نکته 2: وقتی می خواهید از این کلمه قبل از یک اسم دیگر استفاده کنید (ورزشی) حتماً از sports استفاده کنید:

a sports centre

a sports club

sports equipment

sports injuries

نکته 3: به عنوان فعل برای sport از do استفاده می شود، نه make:

Do you do any sport at school?

347. A (major) step forward: an action that makes things better

یک قدم (بزرگ) به سمت ...

*If we banned dangerous and violent sports, we would be moving **one step forward** in improving mankind.*

اگر ما ورزش های خطرناک را قدغن کنیم، یک قدم به سمت پیشرفت بشریت خواهیم برداشت.

*The discovery of penicillin was a **major step forward** in the treatment of infections.*

کشف پنی سیلین یک گام بزرگ به سمت درمان عفونت ها بود.

348. Universal interest: something interesting for everyone in the world or in a particular group:

علاقه جهانی

*Why do boxing matches, for instance, attract such **universal interest**?*

چرا به عنوان مثال، مسابقات بکس چنین علاقه جهانی کسب کرده است؟

*a topic of **universal interest***

یک عنوان دارای علاقه فراگیر جهانی

349. Divert something into/to/(away) from something: to change the use of something such as time or money

چیزی را به سمتی /از سمتی متمایل کردن

*Some people suggest that government funding should be **diverted toward** improving the living standard of ordinary people instead of space research.*

پیشنهاد برخی مردم این است که سرمایه گذاری دولت باید به سمت پیشرفت استاندارد زندگی مردم عادی شود تا تحقیقات فضایی.

*The company should **divert** more resources **into** research.*

کمپانی باید منابع بیشتری را به سمت تحقیقات متمایل کند.

350. Space exploration: space research

اکتشافات فضایی

*The investment in **space exploration** can be paid off someday in the future.*

سرمایه گذاری در اکتشافات فضایی می تواند یک روز در آینده به نتیجه برسد.

351. Unprecedented: never having happened before, or never having happened so much.

غیر قابل پیش بینی

*Our planet is now facing an **unprecedented** resource problem, which can be tackled only by discovering new resources on other planets.*

سیاره ما در حال حاضر با مشکل غیر قابل پیش بینی منابع روبروست، که می تواند تنها با کشف منابع جدید در سیارات دیگر برطرف شود.

***Unprecedented** rates of population growth have had a significant impact.*

نرخ غیر قابل پیش بینی افزایش جمعیت یک تاثیر بزرگ داشته است.

352. Re-settlement: moving to a new place

تغییر مکان

*The world's population growth highlights the need to seek land suitable for people's **re-settlement** off the planet.*

رشد جمعیت جهان بر نیاز به جستجوی زمین مناسب برای تغییر مکان افراد به خارج از سیاره زمین تاکید میکند.

353. Shelter: a place to live, considered as one of the basic needs of life

سنگر، مکان امن

*In addition to searching for a **shelter** for future generations, space programmes contribute considerably to the well-being of the Earth.*

علاوه بر جستجوی مکانی امکان برای نسل های آینده، برنامه های فضایی به صورت قابل ملاحظه ای به سلامت زمین کمک می کند.

*They are in need of food and **shelter**.*

آنها نیازمند غذا و محل امن هستند.

354. Platform: a chance for someone to express their opinions

سکو

*Space research provides a new **platform** on which scientists can carry out experiments and make discoveries in a variety of fields such as agriculture.*

تحقیقات فضایی سکویی جدید است که از طریق آن دانشمندان می توانند آزمایشات خود را انجام داده و کشفیاتی در زمینه های مختلف مثل کشاورزی انجام دهند.

*The conference provides a **platform** for people to express themselves.*

کنفرانس سکویی برای مردم فراهم می کند تا حرف های خود را بزنند.

355. Outer space: far away in space

دوردست در فضا

*Despite numerous setbacks and expenditures, travelling in the **outer space** has never failed to attract people's attention.*

علیرغم موانع متعدد و مخارج، مسافرت در فضای دور تا به حال نتوانسته است توجه مردم را جلب نکند.

*creatures from **outer space***

موجوداتی از فضای دور

نکته: وقتی منظور فضا (بیرون زمین) است، space بدون the می آید. The space به معنی فضای جایی است.

*The first result of Moon landing is the **likelihood** of travelling on other planets.*

اولین نتیجه نشستن در ماه، امکان مسافرت به سیاره های دیگر است.

*Using a seatbelt will reduce the **likelihood** of serious injury in a car accident.*

استفاده از یک کمربند سرنشین امکان جراحت جدی در یک تصادف ماشین را کاهش می دهد.

357. Feasible: possible

ممکن، میسر

*Finding about the unknown of the universe is **feasible**, despite many challenges.*

یافتن در مورد ناشناخته های کهکشان، علیرغم بسیاری چالش ها ممکن است.

*It was no longer financially **feasible** to keep the community centre open.*

باز نگاه داشتن مرکز اجتماعی از نظر مالی دیگر میسر نبود.

358. Abound in/with: if a place, situation etc abounds with things of a particular type, it contains a very large number of them

فراوان داشتن

*The Moon has water, the basic resource for people's survival and it **abounds in** solar energy which is a clean source of energy.*

ماه آب دارد، منبع اصلی برای حیات مردم و همچنین انرژی خورشیدی فراوانی دارد که منبع پاکی از انرژی است.

*The forests **abound with** deer, and birds.*

جنگل ها پر از گوزن و پرندگان هستند.

359. Plentiful: more than enough in quantity

بسیار زیاد

*Minerals are **plentiful** on the Moon to be exploited.*

منابع معدنی بر روی ماه برای استخراج بسیارند.

*A **plentiful** supply of food*

یک منبع بسیار بزرگ غذا

*Landing on other planets greatly impacts on **distant future**, although its effect is not apparent for the time being.*

نشستن بر روی سیارات دیگر تاثیر بزرگی در آینده دور دارد، اگرچه اثر آن برای حال مشهود نیست.

*We hope to create more jobs in the not too **distant future**.*

ما امیدواریم در آینده ای نه چندان دور شغل های بیشتری ایجاد کنیم.

361. Unfold: if a series of events unfold, they happen.

رخ دادن، رو به جلو رفتن

*As the 21st century continues to **unfold**, many technologies have arisen, most of which were previously out of the reach of people's comprehension.*

همانطوریکه قرن 21 به جلو می رود، بسیاری از تکنولوژی ها پدید آمده است، که بیشتر آنها در گذشته خارج از درک مردم بود.

362. Content: happy and satisfied.

خوشحال و راضی

*While some people **are content with** the current standard of living, an opposing point of view is that not all these changes to lives are positive.*

درحالیکه برخی مردم از استاندارد جدید زندگی شان راضی هستند، یک دیدگاه متضاد چنین می گوید که تمام این تغییرات زندگی هم مثبت نیستند.

*Andy was a good husband, and Nicky was clearly very **content**.*

اندی یک همسر خوب بود و نیکی هم آشکار بود که خیلی راضی بود.

363. Sedentary: spending a lot of time sitting down, and not moving or exercising very much
sedentary life/job/lifestyle etc

بی تحرک

*Health problems caused by our **sedentary** lifestyles.*

مشکلات سلامتی بوجود آمده بوسیله سبک های بی تحرک زندگی

*The spread of the Internet is directly responsible for people's **sedentary** lifestyle and many health problems, such as obesity.*

گسترش اینترنت مستقیماً مسئول زندگی بی تحرک انسان و بسیاری از مشکلات سلامتی مثل چاقی است.

364. Fierce: done with a lot of energy and strong feelings, and sometimes violent.

شدید و پرانرژی

Many stress-related diseases are linked to the increasing **fierce competition** in society, as a result of technological development.

بسیاری از بیماری‌های ناشی از استرس به افزایش رقابت شدید در جامعیت در نتیجه پیشرفت تکنولوژی ربط دارند.

Fierce competition between the companies.

رقابت شدید بین شرکت‌ها

365. Genetic engineering: the science of changing the genetic structure of an animal, plant, or human, usually to make them stronger or healthier.

مهندسی ژنتیک

The future of **genetic engineering**, a radical new technology intending to introduce genetic changes to a species, and to increase crop yield, is dim.

آینده مهندسی ژنتیک، یک تکنولوژی جدید ریشه‌ای که تمایل به معرفی تغییرات ژنتیکی بر روی یک گونه و افزایش میزان محصول دارد، مبهم است.

366. Track record: all of a person's or organization's past achievements, successes, or failures, which show how well they have done something in the past and how well they are likely to do in the future.

گذشته یک شخص یا یک چیز

To date, there is no compelling evidence to show that genetically modified food has a good **track record** for human safety.

تا امروز، هیچ شواهد قانع‌کننده‌ای وجود ندارد که غذای اصلاح‌شده ژنتیکی یک گذشته و تاریخچه برای امنیت انسان دارد.

We're looking for someone with a proven **track record** in computer programming.

ما به دنبال شخصی هستیم که گذشته‌ای اثبات‌شده در برنامه‌نویسی کامپیوتری داشته باشد.

367. Blessing: something that you have or something that happens which is good because it improves your life, helps you in some way, or makes you happy.

نعمت

Whether technology is a **blessing** to people remains yet to be seen.

اینکه تکنولوژی آیا برای مردم یک نعمت است یا نه هنوز نامعلوم مانده است.

The dishwasher has been a real **blessing** !

ماشین ظرف شویی یک نعمت واقعی بوده است!

368. Arise: if something arises, it is caused or started by that situation.

پدید آمدن

*Whenever a new technology **arises**, there must be some problems that follow.*

وقتی یک تکنولوژی جدید پدید می آید، باید مشکلاتی هم پشت آن باشد.

*Several important legal questions **arose** in the contract negotiations.*

سئوالات مهم قانونی گوناگونی در مذاکرات قرارداد پدید آمد.

369. Together with something/somebody: in addition to something else

در کنار ...

*The popularity of network technology, **together with** the expansion of the software industry, has given today's entertainment seekers many new opportunities.*

محبوبیت تکنولوژی شبکه، به همراه پیشرفت صنعت نرم افزار، به جستجوگران امروزی تفریحات، فرصت های جدید بسیاری داده است.

*Just bring it back to the store, **together with** your receipt.*

فقط آن را با خود به همراه رسیدتان بیاورید.

370. Contemporary: Modern

معاصر

*Technology also enables any person in a **contemporary** society to exhibit a high degree of creative power.*

تکنولوژی همچنین هرکسی را در یک جامعه معاصر قادر می سازد تا سطح بالایی از قدرت خلاقیت خود را به نمایش بگذارد.

*An exhibition of **contemporary** Japanese prints*

نمایشگاهی از چاپ های معاصر ژاپن

371. Gather: to get things from different places and put them together in one place.

گردآوری کردن

By **gathering** information from a variety of sources, modern people can use different strategies to address an issue.

با گردآوری اطلاعات از منابع مختلف، افراد معاصر می توانند استراتژی های مختلف را برای حل مشکل استفاده کنند.

The researcher's job is to **gather** information about people.

شغل محقق گردآوری اطلاعات در مورد افراد است.

372. Hamper: to make it difficult for someone to do something.

مختل کردن

Watching TV, a common leisure activity, has seriously **hampered** the viewers' development in creativity.

دیدن تلویزیون، به عنوان یک فعالیت اوقات فراغت متداول، پیشرفت خلاقیت تماشاچیان را مختل کرده است.

An attempt to rescue the men has been **hampered** by bad weather.

تلاش برای کمک به افراد به خاطر آب و هوای بد مختل شد.

373. Conduct: to carry out a particular activity or process, especially in order to get information or prove facts

هدایت کردن، اجرا کردن

Most of the animal-based **experiments** are **conducted** for the development of technology.

بیشتر آزمایشات مبتنی بر حیوانات برای توسعه تکنولوژی اجرا می شوند.

Is it really necessary to **conduct experiments** on animals?

آیا واقعاً لازم است آزمایشات بر روی حیوانات انجام شود؟

374. Bear a resemblance/relation to somebody/something: to be similar to someone or something else.

شباهت داشتن به

*Animals are used mainly because they **bear a close resemblance to humans.***

حیوانات بیشتر برای این استفاده می شوند که آنها شباهت نزدیکی به انسان ها دارند.

*The child **bore a striking resemblance to his father.***

کودک شباهت بسیاری به پدرش داشت.

375. Reproduction: the act or process of producing babies, young animals, or plants:

تولید مثل

*Most of what people know about themselves, including pain, stress, **reproduction** and nutrition, is based on findings of animal-based experiments.*

بیشتر آنچه مردم درباره خودشان می دانند، شامل درد، استرس، تولیدمثل و تغذیه براساس یافته هایشان از آزمایشات حیوانات است.

*Scientists studied the **reproduction**, diet, and health of the dolphins.*

دانشمندان بر روی تولید مثل، تغذیه و سلامت دلفین ها تحقیق کردند.

376. Efficiency: the quality of doing something well and effectively, without wasting time, money, or energy

راندمان

*One of the main advantages of using computers or other hi-tech products is improving **efficiency.***

یکی از مزایای اصلی استفاده از کامپیوترها و دیگر محصولات مدرن، بالا بردن راندمان است.

*Considerable advancements in energy **efficiency***

پیشرفت های قابل ملاحظه در راندمان انرژی

377. Vastly: very much

بسیار زیاد، گسترده

*With the wide use of the Internet, the way people conduct business and live their lives has **vastly** changed.*

با استفاده گسترده از اینترنت، طرز اجرای تجارت و زندگی مردم بصورت گسترده ای تغییر کرده است.

This book is **vastly** superior to his last one.

این کتاب به صورت گسترده ای از کتاب قبلی اش برتر است.

378. Heavy: great in degree and level.

سنگین و سطح بالا

*Poor social life and feelings of loneliness are those problems that are very often found among **heavy users** of the Internet and technology.*

زندگی اجتماعی ضعیف و احساس تنهایی دو مشکلی هستند که اغلب بین کاربران سنگین اینترنت و تکنولوژی یافت می شوند.

*I used to be a **heavy smoker**.*

من قبلاً یک فرد سیگاری سنگین بودم.

379. Progressive: happening or developing gradually over a period of time

مداوم

*The **progressive** extinction of living species*

انقراض مداوم گونه های زنده

*The **progressive** increase in population*

افزایش مداوم در جمعیت

380. Species: a group of animals or plants whose members are similar and can breed together to produce young animals or plants

گونه گیاهی و جانوری

*The sharp fall in living **species** is first attributed to people's continued and heavy reliance on them.*

کاهش شدید در گونه های جاندار اولاً به اتکای مداوم و سنگین انسان به آنها بستگی دارد.

*Seven **species** of birds have been observed.*

هفت گونه پرندگان مشاهده شده است.

نکته: این کلمه همیشه به صورت جمع است و فعل جمع هم می گیرد.

381. Fulfil: to do or provide what is necessary or needed

اجرا کردن

*Laboratory animals, working animals and sport animals have been used for economic reasons or to **fulfil** different tasks throughout much human history.*

حیوانات آزمایشگاهی، کاری و ورزشی به دلایل اقتصادی و یا برای اجرای کارهای مختلف تقریباً در تمام طول تاریخ استفاده می شده اند.

*A good police officer is not **fulfilling** his role if he neglects this vital aspect.*

یک افسر پلیس نقش خود را اگر جنبه حیاتی بودن آن را در نظر نگیرد، انجام نمی دهد.

382. Utilize: to use something for a particular purpose:

استفاده کردن

*Over-**utilization** of living species has made many animals and plants face extinction risk.*

استفاده بی رویه از گونه های جانوری بسیاری از حیوانات و گیاهان را در معرض انقراض قرار داده است.

*We must consider how best to **utilize** what resources we have.*

ما باید در نظر بگیریم که تا چه حد می توانیم از منابعی که داریم خوب استفاده کنیم.

383. Status symbol: something that you have or own that you think shows high social rank or position

نشان شان و مقام

*Fur is desired and pursued as a fashionable **status symbol** in many countries .*

خز و پوست حیوانات مطلوب بوده و به عنوان یک نشان شان پوششی در بسیاری از کشورها دنبال می شود.

*A Rolls Royce is seen as a **status symbol**.*

ماشین رویز رویس یک نشان شان و مقام است.

384. Appetite: a desire for food or anything else

اشتها

*Despite strong opposition to deforestation, this problem continues simply because people have an ever-growing **appetite** for land to live on.*

علیرغم مخالفت شدید با جنگلزدایی، این مشکل فقط به این خاطر ادامه دارد که مردم یک اشتهای روبه افزایش برای زمین برای زندگی و سکونت دارند.

*All that walking has given me an **appetite** for dinner.*

این همه پیاده روی اشتهای من رو برای شام باز کرد.

385. Justified: having an acceptable explanation or reason.

توجیه شده

*Humans' pursuit of comfort and enjoyment has long been **justified**.*

پیگیری انسان برای رسیدن به راحتی و لذت مدت هاست که توجیه شده است.

*In his view the use of power was fully **justified**.*

در نظر او، استفاده از قدرت کاملاً توجیه شده بود.

386. Awareness: knowledge or understanding of a particular subject or situation

آگاهی

*Lack of **awareness** and over-reliance on natural resources are the main reasons why species are being pushed closer to the brink of extinction.*

کمبود آگاهی و اتکای بیش از اندازه به منابع طبیعی دلایل اصلی هستند که گونه ها به سمت انقراض نزدیک تر میشوند.

*There is a new culture of environmental **awareness** in the world.*

فرهنگ جدید آگاهی نسبت به محیط زیست در دنیا وجود دارد.

387. Alert: giving all your attention to what is happening, being said etc.

آگاه، هوشیار

*The new generation has a real knowledge of environment protection and **stays alert** to the risk of animal exploitation.*

نسل جدید یک دانش واقعی در مورد حفاظت محیط زیست داشته و از خطر استفاده از حیوانات آگاه است.

*Taking notes is one of the best ways to **stay alert** in lectures.*

نوت برداشتن یکی از بهترین راهها برای هوشیار ماندن در زمان سخنرانی است.

388. Pose a threat/danger/risk/hazard: to exist in a way that may cause a problem, danger, difficulty

یک تهدید/خطر را نشان دادن

*It is necessary to carefully measure and control any activity that is likely to **pose a threat** on the survival of species.*

لازم است هر فعالیتی را که احتمالاً تهدیدی برای زنده مانده گونه ها به حساب می آید، به دقت اندازه گیری و کنترل کرد.

*Officials claim the chemical **poses no real threat**.*

مسئولین ادعا می کنند که این ماده شیمیایی هیچ تهدید جدی را به همراه ندارد.

389. Clone: to make an exact copy of a plant or animal by taking a cell from it and developing it artificially

شبیه سازی کردن

*It is only a matter of time before we are able to **clone** human beings.*

تنها مسئله، زمانی است که طول می کشد تا ما قادر باشیم انسانی را شبیه سازی کنیم.

*The process allowed Scottish scientists to **clone** the sheep named Dolly.*

فرآیند به دانشمندان اسکاتلندی این اجازه را داد که گوسفندی را به اسم دالی شبیه سازی کنند.

390. Global warming: a general increase in the temperature of the world, caused by pollution from cars, factories etc:

گرم شدن زمین

*We are already starting to see the effects of **global warming**.*

ما شاهد شروع اثرات گرم شدن زمین هستیم.

391. Transform: to completely change the appearance, form, or character of something or someone, especially in a way that improves it

تغییر دادن

*Science has **transformed** the way we eat today using new fertilizers and pesticides.*

علم روش خوردن امروز ما را با استفاده از کودها و آفت کش ها تغییر داده است.

*Increased population has **transformed** the landscape.*

جمعیت افزایش یافته، فضای سبز را تغییر داده است.

392. Trigger: to make something happen very quickly, especially a series of events:

باعث اتفاقی شدن

*These science-based technologies **triggered** striking changes in agriculture, increasing the amount of food available to feed the world.*

این فن آوری های علمی تغییرات محسوسی را در کشاورزی بوجود آورده و میزان غذای موجود برای تغذیه جهان را افزایش داده است.

*Certain forms of mental illness can be **triggered** by food allergies.*

اشکال خاصی از بیماری های ذهنی می توانند به خاطر حساسیت های به غذا بوجود آیند.

393. Eradicate: to completely get rid of something such as a disease or a social problem

ریشه کن کردن

*From the **eradication** of smallpox, to the prevention of nutritional disorders, the impact of modern medicine on global health has been powerful.*

از ریشه کن سازی آبله تا جلوگیری از نارسایی های غذایی، اثر داروهای مدرن بر روی بهداشت جهانی بسیار قدرتمند بوده است.

*This problem has now been completely **eradicated**.*

این مشکل درحال حاضر کاملاً ریشه کن شده است.

394. Die of: to stop living and become dead.

مردن از

*Without science, many people alive today would have instead **died of** diseases that are now easily treated.*

بدون علم، بسیاری از مردم زنده امروز، ممکن بود به خاطر بیماری هایی که الان درمان شده اند، می مردند.

*The animals **died of** starvation in the snow.*

حیوانات به خاطر گرسنگی در برف مردند.

395. Breakthrough: an important new discovery in something you are studying, especially one made after trying for a long time

پیشرفت ناگهانی

Scientists have made a major **breakthrough in the treatment of cancer**.

دانشمندان به یک پیشرفت ناگهانی در درمان سرطان رسیدند.

Scientists are claiming a major **breakthrough in the treatment of AIDS**.

دانشمندان در حال حاضر ادعا می کنند به یک پیشرفت در درمان ایدز رسیده اند.

396. Inclusive: including a wide variety of people, things etc ≠ exclusive

جامع و همه گیر

Science is **inclusive** - a part of our daily lives: all day, every day, everywhere we go.

علم بسیار جامع است - بخشی از زندگی روزمره ما: همه روز، هر روز و هرجایی که می رویم.

Children aged 9 to 16 **inclusive** are welcome to enrol on the course.

بچه های بین سن 9 و 16 (به علاوه 16) برای ثبت نام در این دوره پذیرش می شوند.

397. Cause /noun/: a person, event, or thing that makes something happen

علت

Establish the cause

علت چیزی را یافتن

*It's our job to **establish the cause of** the fire.*

این وظیفه ماست که دلیل آتش سوزی را بیابیم.

Root cause

دلیل اصلی

*The cost of the project was enormous, but it was not the **root cause** of its failure.*

هزینه پروژه زیاد بود، اما این دلیل اصلی ناکامی آن نبود.

Cause of

دلیل...

*Cancer is the **leading cause of** death for Americans in their forties.*

سرطان دلیل اصلی مرگ و میر برای آمریکایی ها در سن 40 سالگی است.

398. Effect /noun/: the way in which an event, action, or person changes someone or something.

اثر

Knock-on effect

اثر غیرمستقیم

*This morning's delays to flights have had a **knock-on effect** on departures all day.*

تاخیرهای امروز صبح در پروازها، اثر غیرمستقیمی بر تمام پروازهای خروجی در طول روز داشت.

Ill effect

اثر بد

*Many people are expected to suffer **the ill effects** of the rise in interest rates.*

انتظار می رود افراد زیادی از اثرات بد/مضر افزایش نرخ سود بانکی رنج ببرند.

399. Breed: to cause a particular feeling or condition

بوجود آوردن یک حس یا شرایط بد

Poor living conditions **breed** violence and resentment.

شرایط بد زندگی سبب ایجاد خشونت و رنجش می شود.

400. Spell trouble/disaster/danger: if a situation or action spells trouble, it makes you expect trouble.

بوجود آوردن مشکل

*The lack of rain could **spell disaster for** farmers.*

کمی باران برای کشاورزان فاجعه بوجود آورد.

*The strike could **spell disaster for** the country.*

اعتصاب مشکلات بسیار جدید برای کشور به ارمغان خواهد آورد.

401. Compelling reason: an argument that makes you feel certain that something is true or that you must do something about it.

دلیل متقاعدکننده

*Lucy had no **compelling reason to** go into town.*

لوسی دلیل متقاعدکننده ای برای رفتن به شهر نداشت.

*There must have been some **compelling reason for** his bad behaviour.*

باید دلایل قوی و متقاعدکننده ای برای رفتار بد او وجود داشته باشد.

402. Dire consequences: extremely serious or terrible:

نتایج جدی

*Warnings of **dire consequences** that often don't come true.*

اخطارهایی در مورد عواقب جدی که اغلب به حقیقت نمی پیوندد.

*The government must have known there would be **dire consequences**.*

دولت حتما می دانسته که نتایج بسیار جدی در پی خواهد بود.

403. Contributing factor: A factor that helps to make something happen

عامل اثربخش

*Stress is a **contributing factor** in many illnesses.*

استرس یک عامل اثربخش در بسیاری از بیماری‌هاست.

*His parents' financial problems might be a **contributing factor** but he refused to give me a reason.*

مشکلات مالی پدر و مادرش ممکن است یکی از عوامل دخیل بوده باشد اما او به من دلیل آن را ارائه نکرد.

404. Havoc: a situation in which there is a lot of damage or a lack of order, especially so that it is difficult for something to continue in the normal way

شرایط پرخسارت و نامنظم

*Rain has continued to **play havoc with** sporting events.*

باران همچنان رویدادهای ورزشی را به هم ریخته است.

*The new policies will **wreak havoc on** the country's economy.*

سیاست‌های جدید خسارت‌های جدی بر اقتصاد کشور خواهند گذاشت.

405. Cause /verb/: to make something happen, or make someone do something

باعث شدن

*Smoking **causes** cancer. (Cause + noun)*

سیگار کشیدن سبب ایجاد سرطان می‌شود.

*The crisis **caused** oil prices **to go up** dramatically. (Cause + something + to + verb)*

بحران باعث شد قیمت‌های نفت به صورت محسوسی افزایش یابد.

*At first, the news **caused** people **to panic**.*

در ابتدا، اخبار باعث دستپاچگی مردم شد.

نکته: از فعل Cause معمولاً برای چیزهای بد استفاده می‌شود. مثلاً:

*High fat diets can **cause** heart disease.*

همچنین از آن برای توصیف های فنی و علمی نیز استفاده می شود. به عنوان مثال:

*The heat **causes** the ink and powder **to** mix together, and an image is formed.*

406. Lead to: to start a process that later makes something happen

منجر شدن پس از یک دوره زمانی

*The research could eventually **lead to** a cure for many serious illnesses.*

تحقیقات می تواند سرانجام منجر به رسیدن به درمانی برای بسیاری از بیماری های خطرناک شود.

*Cutting spending budgets will inevitably **lead to** poorer quality public services.*

کم کردن بودجه های خرج شده به ناچار منجر به خدمات عمومی با کیفیت پایین تر می شود.

407. Result in: to make something happen, especially something bad

نتیجه دادن

*Many household fires **result in** death or serious injury. (Result in + noun)*

بسیاری از آتش سوزی های خانگی سبب مرگ و جراحت جدی می شود.

*Low levels of vitamin D can **result in** a softening of the bones.*

سطوح پایین ویتامین D می تواند سبب نرمی استخوان ها شود.

408. Create: to make a condition, situation, problem, or feeling start to exist

سبب شدن

*Science and technology often **create** more problems than they solve. (Create + noun)*

علم و تکنولوژی اغلب بیش از آنکه مشکلی را حل کنند، مشکلاتی را بوجود می آورند.

*The coach's job is to **create** the conditions for success.*

وظیفه مربی، ایجاد شرایط برای رسیدن به موفقیت است.

409. Bring about: to make something happen, especially a change or an improved situation

موجب شدن (یک اتفاق یا شرایط بهتر)

*The war **brought about** enormous social change.*

جنگ تغییر اجتماعی بزرگی را باعث شد.

*So far, all attempts to **bring about** peace have failed.*

تا به حال، تمام تلاشها برای رسیدن به صلح ناکام مانده است.

410. Give rise to: used when an event, action etc makes a feeling or problem start to exist

باعث شدن (یک احساس یا یک مشکل)

*Poor performance in exams can **give rise to** depression and even thoughts of suicide.*

ضعف در امتحانات می تواند باعث بوجود آمدن افسردگی و حتی فکر برای خودکشی می شود.

*Drinking unfiltered water can **give rise to** health problems.*

نوشیدن آب تصفیه نشده می تواند باعث بوجود آمدن مشکلات سلامتی شود.

411. Trigger: to make something suddenly start to happen, especially a bad situation such as a crisis or a war, or a medical condition

باعث سریع اتفاقی شدن (خصوصاً یک شرایط بد)

*Certain foods can **trigger** allergies.*

غذاهای خاصی می تواند سبب بوجود آمدن آلرژی شود.

*If oil prices keep rising, this could **trigger** an economic crisis.*

اگر قیمت نفت به همین صورت افزایش یابد، می تواند یک بحران اقتصادی را بوجود آورد.

412. Result from: to happen because of something else that happened or was done.

He said the success of his company was the result of hard work by all the staff.

نتیجه شدن از

*Meningitis **results from** an inflammation around the brain.*

مننژیت از یک تورم در اطراف مغز ایجاد می شود.

*These conditions **result from** a combination of economic and social factors.*

این شرایط از ترکیب عوامل اقتصادی و اجتماعی نتیجه می شود.

413. Arise from: if a problem or a serious situation arises from something, it starts to happen because of it.

نتیجه شدن از (در مورد یک مشکل)

*A number of problems **arose from** the break-up of the former Soviet Union.*

مشکلات متعددی از ازهم پاشیدگی شوروی سابق نتیجه شد.

*People are now much more aware of the dangers **arising from** dust.*

مردم درحال حاضر در مورد خطرات ناشی از گردوخاک بیشتر آگاهند.

414. Stem from: if something stems from another thing, it develops from it and there is a direct link with it, even though this link is not always immediately obvious.

نتیجه شدن مستقیم از چیزی

*His emotional problems **stemmed from** an unhappy childhood.*

مشکلات روحی او از یک دوران کودکی ناراحت نتیجه می شود.

*The present difficulties **stem from** the recession and the collapse of the housing market.*

مشکلات موجود از رکود اقتصادی و خرابی بازار مسکن نتیجه می شود.

415. Play a part: if something plays a part, it is one of several things that causes something to happen

نقش ایفا کردن

*No one knows exactly what causes the disease. Genetic factors are thought to **play a part**.*

هیچکس دقیقاً نمی داند چه چیزی باعث این مشکل می شود. اعتقاد می رود در بروز این مشکل عوامل ژنتیکی نقش ایفا می کنند.

*The rioting in the capital **played a major part in** the collapse of the government.*

شورش در پایتخت نقش مهمی در براندازی دولت بازی کرد.

416. Be a factor: to be one of several things that affect something

عامل چیزی بودن

*Public pressure against nuclear power **was definitely a factor** in their decision.*

فشار عموم در مقابل نیروی هسته ای قطعاً عاملی در تصمیم گیری آنها بود.

*The parent's influence **is a major factor** in a child's progress at school.*

تأثیر پدر و مادر یک عامل بزرگ در پیشرفت یک بچه در مدرسه می باشد.

417. Contribute to: verb if something contributes to a situation, it is one of the things that cause that situation to happen or become worse, but it is not one of the main causes

باعث شدن (یکی از عوامل چیزی بودن)

*Methane gas is known to **contribute to** the greenhouse effect.*

گاز متان یکی از عوامل اثر گلخانه ای به شمار می رود.

*Television often gets blamed for **contributing to** the decline of family life.*

تلویزیون اغلب به عنوان عامل موثر در کاهش زندگی خانوادگی مورد سرزنش قرار می گیرد.

*Passive smoking could **contribute to** the development of respiratory diseases among nonsmokers.*

سیگار کشیدن منفعل یکی از عوامل بوجود آمدن بیماری های تنفسی بین غیرسیگاری ها به شمار می آید.

418. Influence: verb if something influences another thing, it has an effect on it, although it does not cause it directly

باعث شدن (غیرمستقیم)

*Weber demonstrated that culture and religion **influenced** economic development.*

وبر نشان داد که فرهنگ و مذهب بر روی توسعه اقتصادی تاثیر دارد.

*Genetic factors may **influence** how the central nervous system reacts to nicotine.*

عوامل ژنتیکی ممکن است بر چگونگی واکنش سیستم عصبی مرکزی بر روی نیکوتین تاثیر بگذارد.

419. Source: noun something that causes something else to develop, for example a disagreement, a feeling, or an infection

منبع

*Housework can become **a major source of** conflict between couples.*

کارهای خانه می تواند یک منبع بزرگ تنش بین زوج ها باشد.

*Further study was necessary to identify **the source of** the infection.*

برای شناسایی منبع عفونت نیاز به تحقیقات بیشتر بود.

420. Root: noun the original and most important cause of something, especially a problem

ریشه

They failed to **get to the root of** the problem.

آنها نتوانستند ریشه مشکل را بیابند.

*Bad experiences in childhood **lie at the root of** many psychological disorders.*

تجربیات بد در کودکی ریشه بسیاری از اختلالات روانی است.

421. On the grounds that: because

به خاطر اینکه

*We oppose the bill, **on the grounds that** it discriminates against women.*

ما با لایحه مخالفت می کنیم زیرا برضد زنان تبعیض قائل می شود.

*Zoe was awarded compensation **on the grounds that** the doctor had been negligent.*

زوو غرامت دریافت کرد به خاطر اینکه دکتر او سهل انگاری کرده بود.

422. Ensnue: to happen after or as a result of something

به خاطر چیزی رخ دادن

*Problems that **ensue from** food and medical shortages*

مشکلاتی که از کمبود غذا و دارو رخ دادند.

*When police told them to leave, an argument **ensued**.*

وقتی پلیس به آنها گفت که آنجا را ترک کنند، یک دعوا رخ داد.

423. Prompt somebody to do something: to make someone decide to do something

باعث تصمیم گیری کسی شدن

*What **prompted** you to buy that suit?*

چه چیزی باعث شد تصمیم بگیری آن کت و شلوار را بخری؟

*It was reading his book that **prompted** me to write to him.*

خواندن این کتاب بود که باعث شد من برای او بنویسم.

424. On account of: because of something else, especially a problem or difficulty

بخاطر (یک مشکل)

*She was told to wear flat shoes, **on account of** her back problem.*

به او گفته شد که به خاطر مشکل کمردردش کفش های تخت بپوشد.

*Games are often canceled **on account of** rain.*

بازی ها اغلب به خاطر باران کنسل می شوند.

425. Owing to: because of something

به خاطر...

***Owing to** a lack of funds, the project will not continue next year.*

به خاطر کمبود سرمایه، پروژه تا سال آینده ادامه نخواهد داشت.

*Flight BA213 has been delayed **owing to** fog.*

پرواز BA213 به خاطر مه تاخیر پیدا کرده است.

426. So as to: in order to do something

به منظور آنکه

*I drove at a steady 50 mph **so as to** save fuel.*

من با سرعت 50 مایل در ساعت مدام رانندگی کردم تا در مصرف سوخت صرفه جویی کنم.

*We went along silently on tiptoe **so as not to** disturb anyone.*

ما روی نک پا آهسته رفتیم تا کسی را اذیت نکنیم.

427. With the aim of doing something: with the hope to achieve something

به هدف ...

*A campaign **with the aim of** helping victims of crime.*

یک کمپین به هدف کمک به قربانیان جنایت.

*The center does research **with the aim of** improving the lives of poor Americans.*

مرکز تحقیقاتی را به هدف بهبود زندگی آمریکاییان فقیر انجام می دهد.

428. In order to do something: for the purpose of doing something

به منظور...

*Samuel trained every day **in order to** improve his performance.*

ساموئل هر روز تمرین می کرد تا راندمان خود را بالا ببرد.

***In order to** understand how the human body works, you need to have some knowledge of chemistry.*

برای فهمیدن آنکه بدن انسان چگونه کار می کند، شما لازم است دانش شیمی داشته باشید.

429. Motive: the reason that makes someone do something, especially when this reason is kept hidden

انگیزه پنهان

*What do you suppose the killer's **motive** was?*

فکر می کنی هدف قاتل چه بود؟

*The police believe the **motive for** this murder was jealousy.*

پلیس براین باور است که انگیزه این قتل حسادت بوده است.

*The **motives behind** the decision remain obscure.*

انگیزه های پشت این تصمیم مشخص نیست.

430. Due to: because of something

به خاطر...

*The court ruled that the crash was **due to** pilot error.*

دادگاه رای براین داد که تصادف به خاطر اشتباه خلبان بوده است.

*She has been absent from work **due to** illness.*

او به خاطر مریضی از کار غیبت داشت.

*Attendance at the meeting was small, **due in part to** the absence of teachers.*

شرکت کنندگان در جلسه کم بودند، تا حدودی به خاطر غیبت معلمان.

431. Consequence of: something that happens as a result of a particular action or set of conditions

نتیجه ...

Many believe that poverty is a **direct consequence of** overpopulation.

بسیاری براین باورند که فقر نتیجه مستقیم جمعیت زیاد است.

The economic **consequences of** their decision are enormous.

عواقب اقتصادی تصمیم آنها بسیار زیاد است.

432. Thanks to: because of someone or something good

به شکرانه ...، به خاطر...

We've reached our goal of \$50,000, **thanks to** the generosity of the public.

ما به هدفمان که 50,000 دلار بود به شکرانه سخاوتمندی مردم رسیدیم.

Some ski resorts opened early, **thanks to** a late-October snowstorm.

برخی مکانهای اسکی به خاطر بارش برف اول اکتبر باز شد.

THE END